



ناسیونالیسم کرد، آینده کردستان، رویاها و حقایق

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمونیست ماهانه: بیانیه کمیته رهبری حزب حکمتیست تحت عنوان "اتحاد ناسیونالیستهای کرد و مخاطرات آن" که ۱۴ اوت منتشر شده است، حاوی مسائل متنوعی، از امید بستن احزاب بورژوایی و از آن جمله ناسیونالیستهای کرد به تخاصمات دولت ترامپ و ارتجاع منطقه با جمهوری اسلامی، بحث جنگهای نیابتی دول منطقه علیه هم، به اتحاد ناسیونالیستهای کرد زیر سیاست و افق این تخاصمات، به پیوستن رسمی کومه له به جبهه ناسیونالیستهای کرد و همزمان به مخاطراتی که در مقابل جامعه است و وظایف کمونیستها و حزب حکمتیست و لزم سد بستن در مقابل افقهای ارتجاعی در کردستان و... پرداخته است. قبل از هر چیز سوال این است که آیا موقعیت ایران و دامنه تخاصمات امریکا، عربستان و کل این جبهه در سطحی است که رژیم چینج یا تحولی از کانال آنها در ایران ممکن باشد، چیزی که اپوزیسیون بورژوایی ایران به آن دل خوش کرده است؟

خالد حاج محمدی: بحث تخلصات دول منطقه و دولتهای امپریالیستی، جبهه بندیهای جهانی و منطقه آنها، جایگاه ایران و دلایل این اوضاع و ناامنی که به بشریت در جهان تحمیل کرده اند، احتیاج به بحث مفصلتری دارد که جایش اینجا نیست. اما و برای جواب به سوال شما به چند فاکتور و مسئله اساسی اشاره میکنم.

صفحه ۲



روندهای اقتصاد و سیاست در ایران

مظفر محمدی

اقتصاد، سرمایه ...

پس از توافق بر سر مساله اتمی، "برجام"، علاوه بر آزاد شدن میلیاردها دلار از پول های بلوکه شده ایران، این کشور با انعقاد دهها میلیارد دلار قرارداد با شرکت های خارجی، خود را در برابر فشارهای احتمالی ترامپ، ایمن کرده است.

طبق آمارهای منتشره، در یک سال و نیم اخیر بیش از ۳۰۰ هیأت خارجی به دیارتمان بخش خصوصی ایران رفت و آمد داشته‌اند و با شرکای داخلی توافقاتی انجام داده اند.

سرمایه گذاران اظهار داشته اند: "ایران در دوران بعد از تحریم، عالی‌ترین فرصت در خاورمیانه است. صرفنظر از تمام مسائل سیاسی، ما ایران را یک بازار بزرگ برای خودمان می‌بینیم." شرکت آلمانی "مان" گفته ما فعالیت مشترکمان را تحت عنوان "ایران پاور" از سر گرفته ایم و متاسفند که تحریم ها باعث شد که این بازار را از دست بدهند و شرکتهای چینی و کره ای جایگزین شدند.

اقتصاددانان بورژوازی معتقدند، صنایع ایران به سرمایه‌گذاری با استانداردهای بین‌المللی و فناوری اطلاعات نیاز دارد و قرار است سرمایه گذاری های خارجی این معضل شان را حل کند.

حوزه های سرمایه گذاری در ایران عبارتند از حوزه نفت و انرژی، حمل و نقل زمینی و هوایی و دریایی، ارتباطات و صنعت و تولید. در این حوزه ها تا کنون ۱۶ کشور جهان پول تزریق می کنند که بالغ بر ده ها میلیارد دلار است.

دولت ایران برای سرمایه گذاران خارجی ۳ شرط قائل است:

۱ -امکان صادرات ۳۰ در صد کالاهایی که در ایران تولید می شود.

۲ -تولید کالاهای رقابتی

۳ -اختصاص بخشی از سرمایه ها به بخش تحقیقات و تکنولوژی و فناوری

صفحه ۵

چرا کولبری؟

صفحه ۲۲

آهنگ اتحاد

محمد فتاحی

صفحه ۱۱

مظفر محمدی

در این شماره می خوانید:

کارورزی، یک طرح موفق جمهوری اسلامی /مصاحبه رادیو نینا / مصطفی اسدپور (صفحه ۷)

”خطر کره اتمی“ بهانه ای برای خاورمیانیزه کردن خاور دور /مصاحبه رادیو نینا / آذر مدرسی (صفحه ۹)

این، جواب سوال نبود!/(ملاحظات ی بر جواب مریوان وریا قانع به سوالی در باره رفراندم / ربیوار احمد (صفحه ۱۳)

کومه له و رابطه اش با احزاب سیاسی کردستان/مظفر محمدی (صفحه ۱۴)

اتحاد ناسیونالیستهای کرد و مخاطرات آن (صفحه ۱۶)

جان، مال و امنیت مردم اول است! (صفحه ۱۷)

کولبری ننگ بشریت است ! (صفحه ۱۷)

زندگی و مرگ در شهر ممنوعه ی اپل / گاردین، ترجمه ی محمد معماریان (صفحه ۱۸)

کنگره اتحادیه های کارگری بریتانیا خواهان آزادی فوری و بدون قید شرط رضا شهابی شد (صفحه ۱۹)

اعتراض به حبس مجدد رضا شهابی (صفحه ۲۰)

پاک سازی قومی مذهبی در برمه (صفحه ۲۰)

ایست! عبور از خط قرمز ممنوع / محمد فتاحی (صفحه ۲۱)

۲۰ سال گذشت: ۳۰ خرداد ۶۰ / منصور حکمت (صفحه ۲۳)

۲۲۱

کمونیست

ماهانه منتشر میشود سپتامبر ۲۰۱۷ - شهریور ۱۳۹۶

www.hekmatist.com

مرگ ابراهیم یزدی!

بازگشایی فصلی از زمینه های تاریخی تولد حرکت اسلامی



ثریا شهابی

برژینسکی پیش از مرگ اش در خردادماه امسال و در سن ۸۹ سالگی، انتقادهایی که طرح و نظر وی سبب رشد گروهای جهادی شده است را نپذیرفت و گفت: "چه چیزی در تاریخ مهمتر است؟ وجود طالبان یا فروپاشی شوروی؟ وجود یک تعداد مسلمانهای به هیجان آمده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟"

برژینسکی با توجه به ماهیت ضد دینی کمونیسم و دشمنی عقیدتی مسلمانان با کمونیسم بهره برداری نموده و توصیه کرد که یک "کمربند سبز" از نیروهای جهادی مسلمان در برابر شوروی ایجاد شود" بی بی سی ۲۹ خرداد ۱۳۹۶

مرگ ابراهیم یزدی، از بنیانگذاران انجمن اسلامی دانشجویی در خارج کشور، از یاران خمینی و از اولین مقامات جمهوری اسلامی پس از سرنگونی شاه و دبیرکل نهضت آزادی، با عکس العمل های متفاوتی از جانب بخشی از یاران سابق اش در حکومت و در اپوزیسیون درون حکومتی روبرو شده است.

برخی از یارانش، چون رئیس جمهور حسن روحانی او را "از پیشگامان مبارزه در محافل دانشگاهی" پیش از انقلاب دانسته و برخی از منتقدان درون حکومتی او را، "از افرادی که نقش مهمی در تاسیس جمهوری اسلامی داشت که از اولین قربانیان نبرد قدرت در جمهوری اسلامی بود، که عمر مشارکت او در قدرت تنها ۸ ماه دوام داشت و بقیه عمر را در "حسرت" سپری کرد" میدانند.

اما برای ما کمونیست ها، که ابراهیم یزدی و جنبش عقب گرای او، اساسا برای جنگ با خطر کمونیسم، با ««مامایی"، سرپرستی و امکانات عظیم ترین قدرت بورژوا امپریالیستی، توسط دولت وقت آمریکا، یک دهه قبل از انقلاب متولد شد و بعد ها در دامن این نیرو رشد کرد، ارزیابی دوستان و مخالفین درون حکومتی ابراهیم یزدی، چیز زیادی در مورد او، نقش او و فصلی از تاریخی که ابراهیم یزدی در آن نقش مهمی داشت، نمی گوید. بعلاوه سایه روشن های تفسیر آنها از نقش و جایگاه و اختلاف و توافق شخصیت هایشان، اساسا اهمیت چندانی ندارد.

آنها میتوانند در مورد خصوصیات هریک از شخصیت هایشان در طول تاریخ مشترک شان، هرقدر میخوانند قلم فرسایی کنند. این تاریخ نگاری ها و قلم فرسایی ها، حقیقت اصلی قدرت ابراهیم یزدی ها، خمینی ها و جنبش اسلامی در منطقه و در ایران را بازگو نمی کند.

باید به اعترافات روشن و صریح برژنیسکی، مشاور امنیت ملی دولت جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت امریکا در دهه ۷۰ ←

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

مرگ ابراهیم یزدی!...

میلادی، رجوع کرد. باید در مورد نقش سیاست سوپر دست راستی این قدرت در مقابل شوروی، در مورد حقایق مربوط به قدرت گیری جریانات اسلامی، جمهوری اسلامی و آلترناتیو شدن خمینی، به اعترافات روشن نتوریسین این پروژه سیاه، انهم سی و چند سال پس از پیروزی یکی از محصولات اصلی جنگ سردی بورژا امپریالیستی بورژوازی غرب، رجوع کرد. حقیقتی که کمونیست ها، در روزهای تاریخی انقلاب ۵۷، آن را به روشنی بیان کردند و تلاش کردند تا در مقابل آن سد ببندند.

به قدرت رسیدن ضیاء الحق در پاکستان و حمایت از مجاهدین افغان، باز گذاشته شدن دست "بچه مسلمان ها" در دانشگاههای ایران و بساط علنی حسینہ ارشاد و بساط شریعتی و آل احمد، و جایگزین شدن این سنت با سنت اعتراض های مترقی پیش از آن، که اساسا تحت تاثیر فرهنگ انقلاب مشروطه و انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر بود، نه تصادفی بود و نه خوبودی.

در حالی که در ایران داشتن عقیده و مرام اشتراکی محکومیت اعدام داشت، امری که جنبش و آرمان خمینی و جریان اسلامی در مورد آن از شاهنشاه آریامهر خشن تر و وحشی تر بود، بساط حسینہ ارشاد و دایرکردن نمازخانه ها در دانشگاه و فعالیت انجمن های اسلامی در آمریکا، برای عقب زدن دانشجوی غیرمذهبی، چپ و آزادیخواه، توسط دولت وقت امریکا و خود حکومت پهلوی، وسیعا مورد حمایت قرار میگرفت. به سیاست، کشیدن "کمربند سبز" ضد کمونیستی اسلامی در ایران، قبل از انقلاب ۵۷ در همان سالهای ۵۱ تا ۵۶ وسیعا دامن زده شد! هر نوع سکولاریسم و جنبش عدالتخواهانه و آزادیخواهانه علیه اختناق پهلوی، عقب زده شد. اعتراض شرقی، عقب مانده و ارتجاعی به حکومت شاه، یعنی اعتراض قشر منحجر و حاشیه که خمینی آن را نمایندگی میکرد، به اصلاحات ارضی و حق زن و فرهنگ متمدن جوامع غربی، جای آزادیخواهی سوسیالیستی متاثر از دستاوردهای انقلاب اکتبر و انقلاب مشروطه و انقلاب فرانسه را، گرفت! آل احمد و شریعتی، جای دهخدا و صادق هدایت و ایرج میرزا را گرفت! فضای فکری و فرهنگی دانشجو و جوان معترض به دیکتاتوری، یک دهه قبل از انقلاب تماما به تسخیر شکوه های عقب گرا و گذشته پرست جریان اسلامی درآمد! پروژه کشیدن کمربند سبز در ایران، قبل از انقلاب پیاده شد.

نه نقش یزدی به هشت ماه محدود میشود ونه هرگز او قربانی جنگ قدرتی شد. او و انجمن اسلامی اش در آمریکا، هم چون خاتمی و کروبی و موسوی، وظیفه تاریخی خدمت خود را انجام داد، نقش خود را ایفا کرد، بی مصرف شد و از او سلب صلاحیت شد!

یزدی و قطب زاده و بنی صدر و خمینی، و رفسنجانی و خامنه ای و ... جملگی بورژوا امپریالیستی ترین شخصت های تاریخ معاصر ایران اند. فاصله این ها از هم، دوری و نزدیکی هایشان، کمترین درزی در شکاف عمیقی که بین آنها و جنبش ما، کمونیسم و طبقه کارگر وجود دارد، را پر نمی کند. دستگیری و زندان کردن های این طیف از بردارن خونی خود جمهوری اسلامی، تیغ کشیدن هایشان بروی هم، اعدام و حبس و حصر کردن هایشان، تغییری در این واقعیت نمیدهد.

سیاست کشیدن "کمربند سبز" اسلامی دور شوروی، از اعماق مدفون تاریخ، از گندیده ترین شخصیت ها، رهبر و سیاستمدار ساخت و به جوامع هم مرز شوروی و به آسیا حواله کرد! طالبان و بن لادن و خمینی و مقتدی صدر و دهها و دهها انگل، که باید بعنوان مومیایی های تاریخ در حافظه جوامع متمدن حبس می شدند، روانه عالم سیاست در کشورهایی شدند که بر پیشانی مردمان اش مهر مسلمان زده بودند! تا یک جنبش تا مغز استخوان ضد کمونیستی و ضد انسانی و ضد شادی و ضد زندگی و ضد کارگری، در مقابل خطر کمونیسم در کشورهای هم مرز با شوروی، سدی بسازد.

"آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد" آنطور که برژینسکی می گوید، پیروزی بورژوازی غرب بر شرق، نمی توانست این لجن

را از اعماق تحجر به بالا پرتاب نکند. دنیای با وجود شوروی با همه عاریه ای بودن "سوسیالیسم" اش، بقول خواننده کانادایی لئونارد کوهن، با دیوار برلین و استالین آن، آیا هزار بار به منجلابی که دو دهه است در جهان پس از جنگ سرد و با پیروزی غرب به جهانیان تحمیل کرده اند، شرف ندارد!

تاریخ معاصر، تاریخ به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی ایران را باید از کمونیسم معاصر ایران، از حکمت خواند که می گوید:

"آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد."

"اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران در هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشورها بدل نشده بود. (ضد) انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر و کمونیست بیش از هر چیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شنل سلطنت و عباى مذهب به جویدن ناخنهايش گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیم بند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میاورد، زمین باروری برای مانور و مانیپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و این فرهنگ منحط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملا به توده مردم معترض فروختند."

منصور حکمت: بهار ۱۳۷۵ - تاریخ شکست نخوردگان - چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷

ناسیونالیسم کرد، ...

همچنانکه تا کنون گفته ایم جهان با یک ناپسامانی و ناامنی عمومی طرف است. تعادل قبلی به هم ریخته است و توازن قبلی نمانده است. ضرورت وجودی قطب پیروز در جنگ شرق و غرب به رهبری آمریکا، با نماندن قطبی به نام شرق زیر سوال رفت و امروز خود قطب پیروز هم به هم ریخته است. موقعیت آمریکا علیرغم اینکه هنوز هم بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان است، تضعیف شده است. قدرتهای دیگری عروج کرده اند، اروپا به راحتی پای هر تصمیمی که آمریکا بگیرد را امضا نمیکند. اتحادیه اروپا با ماجرای برگزیت دچار تشنت شده است. " بلوک غرب یکدست به رهبری آمریکا" دیگر برای خود آمریکا هم واقعی نیست. توافقات و تعادل قبلی در جهان و در خود غرب هم دیگر به هم ریخته است. توازنی جدید و بازتعریف روابط و توافقی بر روی سهم قدرتهای اصلی جهان روی میز است. جنگهای دوره اخیر هم در لیبی و سوریه و هم در عراق چه در دوره صدام و چه اخیرا، دسته بندی های دول منطقه در بحران خاورمیانه، تخصصات با ایران و تهدید کره شمالی، هیچکدام بدلیل دیکتاتور بودن صدام، قذافی، بشار اسد، خطر "ایران اتمی" برای بشریت و یا "کره اتمی" برای آمریکا و جهان نیست. اینها از جانب قدرتهای اصلی برای حل و فصل تخصصات خود آگاهانه به مرکز بحران و کشمکش تبدیل میشود. عراق، لیبی، افغانستان، سوریه و ایران و پرچمهایی که به نام حقوق بشر و دموکراسی و "دخالّت بشردوستانه"و ...، از جانب دنیای (متمدن) به رهبری آمریکا علم شدند، سر سوزنی برای رفع هیچ مشکل و خاتمه دادن به عمر هیچ دیکتاتوری و برای "نجات جان" مردم این کشورها نبود. این اوضاع و عدم ثبات و تقابلهای دولتهای امپریالیستی و معضلات بورژوازی خود غرب و خود آمریکا است که در انواع تقابلهای واقعی با همدیگر، از مردم لیبی و سوریه و عراق و.. قربانی میگیرد و خطر جنگ و تبلیغات جنگی را بالای سر مردم خاورمیانه و امروز مردم خاور دور قرار میدهد. اینها تبلیغات و توجیهات دولتهای بزرگ برای مهندسی افکار و فریب بشریت است. اگر قرار باشد خطر جنگ و بمب اتم و توحش را از روی بشریت کم کرد، قبل هر کشوری باید قدری آمریکا لگام زد.

دعوا با ایران و تهدیدات مختلف ترامپ و متحدین او را باید در متن چنین اوضاعی نگاه کرد. امروز قرار نیست جنگی علیه ایران صورت بگیرد و چنین چیزی در دورنما نیست. در دوره جنگ سوریه اپوزیسیون بورژوایی ایران از سر استیصال و بی افقی خود به سیاست میلیتاریستی امریکا امید بسته بود و به تکرار تبلیغات بی بی سی و دولتهای غربی میپرداختند. آنها به نام اینکه بعد از سوریه نوبت ایران است و یا برداشتن بشار اسد به معنی تضعیف ایران است، در کنار ناتو و ماشین کشتار جمعی او و در کنار "ارتش آزاد سوریه" که داعش بخش مهم آن بود، ایستادند. این دوره پایان یافت و همراه خود این اپوزیسیون را ناچار از پیدا کردن راههای دیگر برای ادامه حیات کرده است.

اکنون نه رژیم چینج در جریان است و نه قرار است تحولی جدی با اتکا به دولت ترامپ، عربستان و... در ایران اتفاق بیفتد. توافق با ایران و ماجرای برجام پایان این دوره بود. جنگ تبلیغاتی ترامپ و عربده کشی او و همراهانش، جنگ تبلیغاتی و ابزاری برای فشار به ایران و تحمیل کردن عقب نشینهایی به این کشور است. سیاست دولت امریکا در خاورمیانه محدود کردن دامنه قدرت ایران در این منطقه است، نه رژیم چینج و تحولی در ایران. سیاست دولت ترامپ و ادعاهای گاه و بیگاه او تا کنون بکرات توسط هیئت حاکمه امریکا رد شده است. کابینه ترامپ و وزرای او یک بیک استعفا داده اند و هر روز عوض میشوند. در دنیای واقعی هر چه ترامپ حرف مفت بزند و جهان را تهدید بکند فوری معنای عملی ندارد و در خود هیئت حاکمه آمریکا خریدار ندارد. موقعیت آمریکا دیگر این نیست و اجازه و امکان ادامه ژاندارمی جهان را به او نمیدهد.

جنگ نیابتی عربستان و تلاش و هزینه کردن برای گروههایی مثل مجاهد و امثال حزب دمکرات ایران و فرقه های قومی و مذهبی برای ایجاد مزاحمت و حرکتهای ایذایی، باز هم قرار

کمونیست ۲۲۱

است ابزار فشار به ایران باشد. همین سیاست را ایران هم متقابلا علیه عربستان به اشکال مختلف پیش میبرد.

کمونیست: اما در بیانیه بحث از این است که بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی به تخصصات دول منطقه با ایران و به دولت ترامپ و تهدیدهای او علیه ایران دل خوش کرده اند. با توجه به ارزیابی شما از اوضاع با تخفیف این تخصصات وضعیت این نیروها چگونه خواهد بود؟

خالد حاج محمدی: امید بستن به تخصصات میان جمهوری اسلامی و دول دیگر در میان بخشی از اپوزیسیون، امری جدید نیست و به قدمت عمر آنها است. اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی از راست تا جناح چپ آن همیشه به تخصصات دولتهای دیگر و مشخصا دول غربی با جمهوری اسلامی دل خودش کرده است. ما شاهد تاریخی از رشادتهای بخشی از این اپوزیسیون در سایه تهدیدات دولتهای مختلف غرب علیه ایران هستیم. دولت در تبعید ساختن ها، امید بستنها به حمله نظامی به ایران در دوره بوش، دفاع از تحریم های اقتصادی، بازی در کمپین های غرب علیه جمهوری اسلامی، دفاع از ناتو در کل تحولات خاورمیانه از جنگ عراق تا لیبی و سوریه تا جنگ موصل و، همگی مقاطعی مهم از تاریخ دوره اخیر است که بخش بزرگی از آنها از مجاهد و طیفهایی از سلطنت طلب و جمهوری خواهان تا ناسیونالیستهای کرد تا حزب کمونیست کارگری به رهبری حمید تقوایی و جریانات دیگر به پروژه و سیاستهای غرب امید بستند.

توافق با ایران در ماجرای برجام، عدم پیروزی اپوزیسیون متحد و دست ساز ناتودر سوریه (ارتش آزاد سوریه) و عدم توفیق غرب و مشخصا آمریکا در خاورمیانه، برسمیت شناختن موقعیت ایران در خاورمیانه و حساب کردن روی او به عنوان عامل "ثبات"و کلا بهبود رابطه ایران با "جامعه جهانی"، یک بار دیگر اپوزیسیونی که به تخصصات آمریکا و کل غرب با ایران دل خوش کرده بودند و در رویای حمله نظامی به ایران شب و روز میکردند را به هم زد و آنها را در ناامیدی و استیصال و... غرق کرد.

از چند سال گذشته و شکل گیری قطبهایی در بحران خاورمیانه، افزایش تنش میان ایران با عربستان و اسرائیل و سرانجام انتخابات آمریکا و موفقیت ترامپ و هارت و پورتها و جنگ تبلیغاتی علیه ایران و بحث کمک به اپوزیسیون او، خونی در رگهای بخشی از نیروها دمید و جنب و جوشهایی زیر افق این تخصصات شروع شد. در این اوضاع است که امثال مجاهد و بخشی از اپوزیسیون کرد از حزب دمکرات تا فرقه های قومی امثال سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی، امیدوار میشوند و زیر سایه تخصصات عربستان و ... حتی به قیمت لطمات جدی نظامی، تحرکاتی نظامی را شروع میکنند که حزب ما همان زمان مفصل به آن پرداخته است.

با تخفیف این کشمکش ها ما شاهد بازبینی در سیاست، بروز اختلافات، یارگیری های جدید در میان اپوزیسیون بورژوایی از سلطنت طلب و جمهوریخواه گرفته تا احزاب ناسیونالیست کرد و جریانات موسوم به چپ هستیم. بی افقی بیشتر و قطع امید از این کشمکشها مجموعه این نیروها را با معضلات جدی تری روبرو کرده است.

کمونیست: در بیانیه بحث از سرمایه گذاری بر کردستان طرح شده است، چرا کردستان؟ در ضمن جایگاه احزاب و جریانات "کرد" در سیاست غرب و برای عربستان و.. در کردستان چیست؟

خالد حاج محمدی: همچنانکه قبلا هم اشاره کردیم دولت آمریکا و متحدین منطقه ای او خواهان محدود کردن دامنه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه هستند. برای پیشبرد این سیاست از هر ابزاری استفاده خواهند کرد. بحث این نیست که ترامپ و یا عربستان نگران بی حقوقی مردم کردستان هستند، اینها که خود هزار بار از جمهوری اسلامی مرتجع تر اند. عربستان که با گماردن سران چند طایفه بر چاههای نفت، روی تمدن بشری را به خود ندیده است و از عقب مانده ترین کشورهای جهان است، در موقعیتی نیست که برای مثلا مردم کردستان دل بسوزاند و در موقعیتی نیست که مثلا ایران را تهدید کند. **امروز**

ناسیونالیسم کرد، ...

آل سعود با هزار و یک مشکل دست بگriیان است و اختلافات بالا در میان صدها "ولیعهد" صف بسته برای جانشینی و مسابقه و اختلافات آنها، تا معضل پایان نفت در این کشور و آینده آن و از دست رفتن جایگاه قبیلی او برای غرب و... روی میزش است. در نتیجه از مجاهد تا حزب دمکرات برای آمریکا و عربستان و اسرائیل و... ابزاری اند در خدمت سیاست خود. ابزاری برای فشار به ایران. از این زاویه است که بر اتحاد اپوزیسیون "کرد" جمهوری اسلامی تاکید میکنند. میخواهند از آنها به عنوان بازوی تاثیر گذار استفاده کنند. لذا سیاست حمایت کردن از امثال مجاهد و حزب دمکرات ایران و...، و هزینه کردن برایشان تا زمانی است که میخواهند این فشار روی ایران ادامه پیدا کند و به آن احتیاج دارند. مسئله این است که این پروژه سیاه و ارتجاعی زیر نام "حقوق کردها" دنبال میشود و به نام "مبارزه" با جمهوری اسلامی در "دفاع" از مردم کردستان آراسته و تحویل جامعه میدهد.

اما در مورد اینکه، چرا کردستان و احزاب ناسیونالیست کرد کاندید مناسبی هستند، چند فاکتور را باید در نظر گرفت. در ایران و کل منطقه مسئله ای به نام مسئله کرد مطرح است که جواب نگرفته است. ما شاهد تاریخی از جنگ و کشمکش میان مردم، احزاب سیاسی و... با جمهوری اسلامی در کردستان بوده ایم. احزاب ناسیونالیست کرد نیز همراه ما کمونیستها با جمهوری اسلامی (حال هر کس با اهداف جداگانه و متضاد خود) جنگ کرده اند. مردم کردستان شاهد لشکر کشی، قتل عام و بمباران شهرهای مختلف و اعدام وسیع مخالفان جمهوری اسلامی در کردستان بودند. نفرت از جمهوری اسلامی در این جامعه بالا است. در این جامعه، هم کمونیسم و هم ناسیونالیسم، هم جریانات کمونیستی و هم ناسیونالیستی، مستقل از هر سیری که طی کرده باشند، اجتماعی اند، نفوذ و اعتباری دارند و تاریخی را پشت سر دارند. لذا اپوزیسیون کرد و احزاب اصلی ناسیونالیست کرد، مانند جریانی چون مجاهد جریاناتی بی ریشه نیستند.

ایران امروز با دوره شاه از زاویه رشد سرمایه و قدرت سرمایه داران و دامنه تکنیک و صنعت و همزمان طبقه کارگری که همراه آن رشد کرده، خیلی متفاوت است. بورژوازی و کارگر کردستان هم یا به پای تحولات این چهار دهه رشد و تغییر کرده اند. بورژوازی کرد هم رشد کرده است، اما با این وصف، هنوز ناراضی است و خود را شریک در قدرت سیاسی و اقتصادی نمیداند و مواععی در مقابل خود می ببند. هنوز حتی برای مقامات بالای این کشور، اگر شیعه نباشید، راهی ندارید. هنوز مذهب رسمی در این کشور شیعه است. هنوز ستم گری ملی جای خود باقی است.علیرغم این فضای جامعه ایران، مناسبات مردم کردستان با بقیه ایران مطلقا با ترکیه و عراق قابل مقایسه نیست، احساس همسرنوشتی در میان زحمتکشان این جامعه بالا است. با این حال و با وجود فاکتورهای مورد اشاره و وجود ستمگری ملی و حل نشدن مسئله کرد و حاکمیت دولتی اسلامی و شیعه و اوضاع کل منطقه و...، جامعه در مقابل ناسیونالیسم، مذهب و نفاق قومی و مذهبی واکسنه نیست، چیزی که بورژوازی کرد و ناسیونالیستهای کردستان هم بر آن سرمایه گذاری میکنند.

علاوه بر این مسائل، ناسیونالیسم کرد هم در ایران و هم در منطقه، حداقل بعد از شکست بلوک شرق، پرو غرب و مشخصا پرو آمریکایی است. خود را متحد آمریکا دانسته و چشمی به سیاستهای این کشور و امیدی به تخاصمات آن با ایران و کمکهای او به خود داشته است. حاکم شدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق در دل یک جنگ جنایتکارانه و کشتار صدها هزار انسان توسط آمریکا، انگلستان و متحدین آنها به نام مبارزه با صدام و با نابودی یک جامعه، به کمک آنها ممکن شد. متحد ترین، وفادارترین و سر بزیرترین جریانات سیاسی در مقابل غرب، احزاب ناسیونالیست کرد خصوصا در عراق و ایران اند.

بعلاوه اکنون مسئله کرد در سطح منطقه، بدلیل بحران خاورمیانه و شقه شقه کردن آن و تحمیل جنگهایی بر اساس قومیت و مذهب و عروج انواع دارودسته های مسلح از جمله داعش، مورد

بحث است. در سوریه احزاب ناسیونالیست کرد یک پای جدی جنگ علیه داعش بوده و در منطقه ای فعلا حاکم هستند. در عراق به هزار و یک دلیل، دولت فدرالی قومی و مذهبی حاکم شکست خورد و باز تعریف سهم احزاب قومی و مذهبی حاکم روی میز است. عراق عملا سه تکه شده است، تخاصمات و کینه و نفرت قومی و مذهبی به مراتب از دوره صدام، بیشتر شده است و عراق یک پارچه تقریبا به رویا نزدیک است تا واقعیت. مسئله کردستان عراق و آینده و استقلال آن هم یکی از این مسائل است.

اینها همگی به کردستان ایران و احزاب ناسیونالیستی هم جایگاهی میدهد و همزمان استفاده از این منطقه و از این احزاب برای فشار به ایران، بدلیل وجود مسئله کرد ، در خاورمیانه تکه پاره شده بر اساس قومیت و مذهب، جدی تر میشود.

کمونیست: با این توضیحتل مخاطرات این مسئله چه است و چه اندازه این مسئله میتواند به افزایش نفاق قومی و مذهبی چیزی که حزب حکمئیت حساسیت زیادی نسبت به آن از خود نشان میدهد، دامن بزند؟

خالد حاج محمدی: حساسیت حزب ما واقعی است و عدم حساسیت دیگران خود فریبانه است. دوره کنونی ما شاهد سربرآوردن و سازمان دادن صدهها گروه قومی و مذهبی با پول و امکانات و تسلیحات مدرن در کل جهان و خصوصا در آفریقا و خاورمیانه بوده ایم. کسی هست بتواند ثابت کند، امروز کشوری به عنوان کشور لیبی باقی مانده است و جامعه و مردم آن زندگی طبیعی خود را پیش میربند؟ لیبی هم اکنون به میدان تخاصمات دهها طایفه و قوم و باند مسلح از همه رقم تبدیل شده است. سوریه در مقابل چشمان همه ما و از روی نقشه و دخالت دولتهای بزرگ جهان به یک ویرانه تبدیل شده است. عراق به میدان تاخت و تاز هزار جانور تبدیل شده و مردم محروم هر روز ابزار جنگی در خدمت یکی از اینها در گوشه و کنار این کشور هستند. حشدالشعبی در بیخ گوش ما به عنوان دفاع از مذهب شیعه و قهرمان جنگ در موصل و "آزادی" آن مرده هایش را میشمارد و آماده جنگ برای وجب به وجب خاک "شیعه" علیه "سنی" و "کرد" است. امروز دامنه و ابعاد تخاصمات کور و عقب مانده دوران بربریت به نام مذهب و ملیت و ... زندگی مردم در قلب اروپا را هم تهدید میکند. اینها نتیجه کارکرد و سیاست رسمی دولتهای بزرگ جهان است. لذا حساسیت ما واقعی است. بیست سال قبل کسی چنین سناریویی را تصور نمیکرد، اما امروز این بخشی از سیمای عادی جهان است. هر روز رسانه ها اجساد قربانیان را نشان میدهند و من و شما را به قناعت و راضی شدن به آنچه برایمان درست کرده اند و هراس از بدتر شدن سوق میدهند.

این وضعیت شرایط مناسبی برای رشد ناسیونالیسم و دامن زدن به عرق ملی در ایران را هم فراهم کرده است. همزمان وجود مسئله کرد در ایران، حاد شدن مسئله کرد در منطقه امکانی برای رشد ناسیونالیسم کرد، برای جمع کردن نیرو، برای سهم خواهی بیشتر به نام "حق مردم کرد"، را فراهم کرده است. به همین دلیل امروز شاهد دامن زدن هرچه بیشتر به عرق ملی، گلایه از نداشتن استاندارد و شهردار و ... کرد از جانب جریانات ناسیونالیست نه فقط در اپوزیسیون بلکه و بعلاوه در میان صفی از شاعر و نویسنده و "روزنامه نگار" و...، طرفدار با سابقه جمهوری اسلامی هستیم.

به اصل سوال شما برگردم. جایی که به نفس ماجرا برمبگردد، امید بستن به دول امپریالیستی و با عربستان و ... افقی سراسر سیاه و ضد انسانی و ارتجاعی است. ما در همین دوره شاهد دخالتگری دولتهای بزرگ جهان و همپیمانان آنها و کل دول مرتجع منطقه در عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و... بوده ایم. صدها هزار نفر از مردم بیگناه کشته و دهها میلیون آواره و چند مملکت ویران شده است. علاوه بر این و همچنانکه گفتم انواع جریانات باند سیاسی، کانگسترهای نظامی، دسته جات آدم کش که داعش و النصر و حشد الشعبی تنها نمونه هایی از آنها هستند عروج کرده اند. در همین جنگ موصل امنستی بحث از جنایت علیه بشریت توسط آمریکا، ارتش عراق و پیشمرگ و خلاصه نیروهای ائتلاف علیه داعش دارد. شهر موصلی دیگر باقی نیست و به یک

ویرانه تبدیل شده است. خودشان میگویند ۴۵ هزار نفر از مردم عادی کشته شده است. و اینها هنوز کل ماجرا نیست، مسئله این است که چنان مردم این منطقه را به نام ملیت و مذهب مختلف به جنگ علیه هم ترغیب کرده و تحریک کرده اند، که ممکن است چندین دهه جنگ و جنایت و دشمنی میان مردم هم سرنوشت و علیه هم در این منطقه باقی بماند. احزابی که وارد این میدان میشوند، مستقل از نتیجه آن، ماهیت ارتجاعی و ظرفیت سیاه خود را به نمایش میگذارند.

اولین نتایج چنین سیاستی، حاشیه ای کردن مردم و دور کردن آنها از مبارزه ای مستقل و با اتکا به نیرو و اتحاد خود علیه جمهوری اسلامی است. این سیاست به هر میزان عملی شود، ترس و نگرانی و محافظه کاری را در میان مردم دامن میزند. ترس از ناامنی، ترس از جنگ و جنایت، ترس از بمباران، ترس از ویرانی و آوارگی در خاورمیانه ای که سه دهه است به میدان تصفیه حساب دولتهای بزرگ جهان به قیمت تحمیل یک عقب گرد عظیم به کل بشریت در جریان است. این اوضاع طبقه کارگر و مردم محروم و معترض را از تغییر میترساند و این ترس مبنای واقعی دارد. درست برخلاف گروههای قومی، جریانات فاشیستی، کانگسترهای نظامی و جریانات باند سیاسی که در چنین اوضاع میتوانند رشد کنند، جامعه و مبارزه طبقاتی، اعتراض مدنی و متمدن در چنین اوضاع معمولا کاهش پیدا میکند. بیخود نیست که جریانات باند سیاهی از قبیل مجاهد و سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی با دم گردو میکنند و در میان ترس و واهمه عمومی از جنگ، از کشتار، امثال مهندی از رژیم پنج و خوبی آن حرف میزند. هفت، هشت سال پیش دفاع چنین صریح از رژیم پنج، حتی در سازمان قومی خود آقای مهندی با اعتراض عده ای روبرو میشد. امروز این صحبتها را میکند و فردا هم در مجلس خوش و بش سایر رهبران "کرد" با ابراهیم علیزاده و آقای هجری و ... ، بحث از اهمیت اتحاد و نزدیکی بیشتر و ضرورت جبهه مشترک به نام "منافع" مردم "کرد"میکند.

نیروهایی که به آمریکا یا جنگ نیابتی عربستان و ... با ایران امید میبندند و وارد این میدان میشوند، به هر میزان نفوذ و اعتبار داشته باشند، به همین میزان به مبارزه مستقل و واقعی مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی لطمه میزنند. بعلاوه این نیروها بر تحریک قومی و ناسیونالیستی و بر افزایش نفاق و دشمنی میان مردم کردستان و بقیه ایران به نام مبارزه با جمهوری اسلامی و "منافع" مردم کردستان، سرمایه گذاری میکنند. چنین سیاستی که سیاست همیشگی ناسیونالیست های کرد است، به همسرنوشتی مردم زحمتکش کردستان با مردم بقیه ایران و به اتحاد و همسرنوشتی کل طبقه کارگر ایران لطمه جدی میزند. همچانکه اشاره کردم با وجود جمهوری اسلامی و تاریخی از لشکر کشی و کشتار و ماندگاری ستم ملی به همراه یک مذهب رسمی به نام شیعه و...، بعلاوه دخالت دولت ایران در کل تحولات خاورمیانه و در دفاع از "قطب شیعه"، دامنه این نفاق و تحریکات قومی و مذهبی فراتر از کردستان خواهد بود.

همزمان جمهوری اسلامی به بهانه مبارزه با دول خارجی، دستش در سرکوب مبارزات آزادیخواهانه، در سرکوب کارگر و زن و جوان آن جامعه، در نظامی کردن فضای جامعه بازتر شده است. عربده کشی های همین دوره ترامپ و تخاصمات با عربستان و جنگ نیابتی حزب دمکرات و ...، علاوه بر اینکه ترس و نگرانی و محافظه کاری را در میان مردم ناراضی و معترض به جمهوری اسلامی افزایش داد و اسلحه ای در دست جمهوری اسلامی برای مقابله با آنان قرار داد، کل ناسیونالیسم ایران را در پشت جمهوری اسلامی بسیج کرد. امروز ناسیونالیسم ضد "عرب" ایران سرو کله اش حتی از درون احزاب و گروهای "چپ" و متحد و همکار حزب کمونیست و سازمان کردستانش، در حزب توده و اکثریت و شاخه های چریک و راه کارگر و... بیرون زده است. امروز راه کارگر هم برای "تجزیه طلبان" در کردستان به سیاق ناسیونالیسم اصیل ایرانی از کنگره خود خط و نشان میکشد. جریانی که تمام زندگی خود سر تسلیم و تعظیم در مقابل ناسیونالیست کرد و مشخصا حزب دمکرات حتی زمانی که کمونیست کشی راه می انداخت، به نام "خلق" کرد و نماینده "راستین" این "خلق"

فرود می آورد. اعتراضات علیه کومه له ابراهیم علیزاده در میان متحدین دیروز خود در چپ ایران بخشا نتیجه همین است.

کمونیست: در بیانیه کمیته رهبری به نزدیکی و همکاری پنج جریان کردستانی در پرتو سیاست غرب و پیوستن رسمی کومه له به ناسیونالیسم کرد و همزمان پیوستن گروه اسلامی"خبات" صحبت شده است. این در شرایطی است که خود کومه له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران)، میگویند که آنها سندی را برای همکاری با این جریانات در کنگره ۱۷ تصویب کرده اند. در این مورد چه میگویند؟

خالد حاج محمدی: ضرورت اتحاد احزاب ناسیونالیست کرد، نزدیکی آنها و تشکیل یک جبهه متحد، امری جدید نیست. اینکه احزاب "کرد" ایران یکی شوند و یا اتحادی شکل دهند، مستقل از درجه خواست و تمایل هر کدام، چندین سال است از جانب دول غربی و مشخصا دولت آمریکا و دیگر دولتهای مرتجع برای تبدیل آنها به اهرم فشاری در خدمت سیاست خود، در جریان است. در دوره قبلتر که حزب دمکرات آقای هجری و عبدالله مهندی امید حمله نظامی به ایران و شدت تخاصمات غرب و اسرائیل با ایران را داشتند، مشخصا محافل غرب شرط کمک به اپوزیسیون کرد را اتحاد و نزدیکی آنها اعلام کرده بودند. جریان بارزانی در این دوره بعنوان واسطه برای به ثمر رساندن این امر و اتحاد آنها در جبهه ای و یا شکلی دیگر از اتحاد، تلاش کرده است. بعلاوه در اجلاس مختلف این دوره کومه له ابراهیم علیزاده و دو شاخه دیگر "کومه له" عبدالله مهندی و عمر ایلخانی و هر دو شاخه حزب دمکرات، مسئله ضرورت نزدیکی بیشتر، حتی تشکیل جبهه کردستانی، که طراح و مدافع سرسخت آن عبدالله مهندی است، بدون مخالف یک نفر هم طرح شده است. ابراهیم علیزاده حداکثر گفته است که هنوز زود است و باید دیالوگ بیشتر کرد. در چند جلسه مشترک این ۵ جریان این بحث طرح شده و هیچ زمانی رهبری کومه له چنین جبهه یا اتحادی را رد نکرده است. کنگره ۱۷ آنها به نام تصویب سند "همکاری" جهت تا کنونی این جریان را تائید کرده است.

بعلاوه واقعیت دیگر این است که سند و مصوبه مبنایی واقعی برای ارزیابی از هیچ جریانی و خصوصا کومه له نیست. پراتیک عملی این جریان مبنای واقعی است. هزار سند انقلابی و کمونیستی حزب کمونیست و کومه له کمونیست، پیش از جدایی کمونیسم کارگری از آن، هنوز در هیچ کنگره و اجلاس رسمی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستانش رسما کنار گذاشته نشده اما در دنیای واقعی این اسناد در آرشيو خاک میخورند و وجود آنها مانعی برای آوانس همیشگی کومه له به ناسیونالیسم کرد و ارتجاعی ترین جریانات و همزمان خاک پاشیدن به چشم کارگر و زحمتکش کردستان، نبوده است.

اما آنچه امروز اتفاق افتاده است، رسمیت دادن به اتحاد با ناسیونالیستهای کرد از جانب کومه له در یک دوره تاریخی معین و زیر سایه تخاصمات دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه با جمهوری اسلامی است. در دوره ای که ناسیونالیستهای کرد به امید تحولاتی در کردستان ایران به نفع ناسیونالیسم کرد و رویای تکرار تجربه کردستان عراق در این دوره و در دل بحران خاورمیانه، به هر دری از دولت ترامپ تا عربستان و اسرائیل و.. زده اند. در این مدت اتحاد یا همکاری و نزدیکی بیش از حد این دوره و بحث جبهه کردستانی و عدم مخالفت رهبری این جریان، به کرات از زبان خود ابراهیم علیزاده در انواع مجامع و اجلاس ناسیونالیستها طرح شده است. همچانکه من و رفقای دیگر در بررسی این اتفاق اشاره کرده ایم، این مسئله از زبان شخص اول این سازمان (ابراهیم علیزاده) به نام منافع یک جنبش، که چیزی جز جنبش ناسیونالیسم کرد نیست، بیان می شود. علیزاده اعلام میکند که جنبش مد نظر ایشان گرایشات مختلفی دارد و تفاوت خود با احزاب دمکرات و شاخه های دیگر "کومه له" را و حتی امثال گروه اسلامی نوع سنی "خبات" را به عنوان گرایشات یک جنبش بیان میکند. لذا امروز خود رهبری این سازمان و شخص ابراهیم علیزاده است که میگوید با احزاب ناسیونالیست کرد جزو یک جنبش اند، چیزی که ۲۵ سال است ما میگوئیم و آنها مدام انکار میکنند.

◄

ناسیونالیسم کرد، ...

مشکل و نقد ما نه امروز و نه هیچ زمانی نفس همکاری کومه له با مثلاً حزب دمکرات نبوده و نیست. همکاری میان نیروهای اپوزیسیون علیرغم اختلافات جدی سیاسی و جنبشی، ممکن است در مقاطعی و بر سر مسائلی موضوعیت پیدا کند. مسئله ما پیوستن به ناسیونالیستهای کرد و توجیه آن به نام منافع "جنبش کردستان" و "وحدت طلبی" توده های مردم از جانب رهبری این جریان در دوره معینی و زیر افق تخصصات دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه است.
گفتم امروز آنچه که جریان ما از بیش از دو دهه قبل طرح میکرد و این دوستان به آن اعتراض داشتند را خود ابراهیم عزیزاده به عنوان تعلق همه به یک جنبش(جنبش کردستان)، قدوسیت این جنبش و منافع آن جنبش و گرایشات متفاوت در آن تأیید میکند.

کمونیست: در بیانیه کمیته رهبری پیوستن کومه له به این احزاب را تعرضی از زاویه راست و لطمه ای به جنبش آزادیخواهانه ارزیابی میکند. اگر کومه له ابراهیم عزیزاده به قول شما جناح چپ ناسیونالیست کرد بوده است، دیگر چرا این یک راست روی ارزیابی میشود؟

خالد حاج محمدی: نزدیکی امروز در دوره ای معین و زیر افقی صورت میگیرد که تخصصات دولت آمریکا و دول منطقه با جمهوری اسلامی باز کرده است. به این اعتبار جبهه کردستانی، اتحاد یا ائتلاف کنونی سراپا ارتجاعی است. ما در دوره ای مکرارا شاهد مجاهدت بخشی از این نیروها برای توافق با جمهوری اسلامی بودیم. بخشی از آنها دهها تلاش برای مقبولیت از جانب جمهوری اسلامی و رفت و آمد و مذاکره با کنسولگی آنها در کردستان عراق را در پرونده دارد. در دوره اخیر و بعد از به نتیجه رسیدن توافق با ایران، آنها سر به هر سفارتخانه ای زده اند، از عربستان تا در خواست کمک از ترامپ و تا اسرائیل. نفس اینکه نیرویی ناسیونالیست باشد، دلیل بر این نیست در یک پروژه اینچنینی مشارکت کند. با هر اختلافی که ما با کومه له ابراهیم عزیزاده داشته باشیم، اینها قبلاً به راحتی وارد چنین میدانهایی نمیشدند. بعلاوه ما به کل احزاب سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی از جمله احزاب دمکرات برای مخاطرات چنین سیاسی، مخاطرات همکاری با عربستان، انتظار دخالت دولتهای آمریکا در ایران، خطر سناریوی سیاه و... هم در این دوره و هم در دوره های دیگر هشدار داده و به سهم خود تلاش کرده ایم از این راه حلها فاصله بگیرند و در قبال جامعه احساس مسئولیت کنند.

علاوه بر این کومه له با تمام فاصله عمیقی که از دوره قبلی خود و از کومه له کمونیست گرفته است، هنوز در ذهن جامعه به عنوان نیروی چپ شناخته میشود و خودشان حتی امروز هم مدعی اند که چپ و کمونیست هستند. مسئله ما اولاً گذاشتن توقعی در مقابل آنها و احزاب سیاسی دیگر است که این توقع معقول است. و در ثانی تا جایی که به کومه له برگردد، این جریان بر روی اعتبار کمونیسم در کردستان و دوره ای درخشان از فعالیت کمونیستی همه ما در حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از جدایی ما، سرمایه گذاری میکند و از این اعتبار در خدمت ناسیونالیست کرد آنهم در دل سناریویی که بحث شد، استفاده میکند و این مسئله ای است که هر انسان شرافتمند و منصفی و هر کمونیستی باید در مقابلش صف ببندد.

کمونیست: اتحاد شکل گرفته و نزدیکی بخش زیادی از احزاب سیاسی و قومی و و مذهبی کردستان ایران در این اوضاع و با مختصاتی که شما اشاره کردید، روی آوری ناسیونالیستهای کرد و امید بستن به تخصصات آمریکا و عربستان و.. با ایران و تاثیرات وعواقب آن بر جامعه کردستان، امری قابل توجه است. اما سوال این است که چگونه میتوان در مقابل آن سد بست و چگونه؟

خالد حاج محمدی: اولین قدم بیان خود حقیقت است. باید جامعه را متوجه کرد که چه واقعه ای در جریان است و چه خوابهایی را برای مردم ایران و اینجا مردم کردستان میبینند. باید عوارض و تاثیرات امید به سیاستهای غرب، به تخصصات دولت ترامپ و عربستان و بقیه با ایران و ضد

انسانی بودن آنها را رو به جامعه روشن کرد. باید عوارض دخیل بستن به دولت آمریکا و دول منطقه و راه حلهای آنها را نشان داد. باید تلاش برای قومی و مذهبی کردن جامعه، تقسیم مردم هم سرنوشت بر اساس هویتهای کاذب قومی و مذهبی، و ضدکارگری و ضد انسانی بودن آن و لطماتی که این ماجرا به مبارزه طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهانه علیه جمهوری اسلامی میزند را نشان داد و افشا کرد. باید صفی از کمونیستها، صفی از رهبران و فعالان کارگری، صفی از زنان و مردان مبارز را نه تنها متوجه ماجرا که متقاعد کرد که در این تلاش انسانی مشارکت کنند و صاحب این جهت شوند.

علاوه بر این بطور مشخص در کردستان باید به روشنی علیه هر نوع تحریک قومی و مذهبی از جانب ناسیونالیستهای کرد و هر جریانی ایستاد. حل مسئله کرد و راه حلی اصولی برای آن چیزی جز توسل به رای مستقیم مردم کردستان در یک رفراندم نیست. نباید گذاشت زیر پرچم ستمگری بر مردم کردستان و به نام "دفاع" از آنها، احزاب ناسیونالیست کرد، جامعه کردستان را به سوی افقهای ارتجاعی بکشانند.

تلاش برای تقویت همسرنوشتی و اتحاد کل مردم زحمتکش ایران، تلاش برای تقویت همسرنوشتی و اتحاد در میان کل طبقه کارگر ایران علیه جمهوری اسلامی، به عنوان تنها راه بهبود زندگی و نجات جامعه وظیفه ای جدی بر دوش صف کمونیستها و کل آزادیخواهان جامعه است. نقد توسل به افق و پروژه های دولت امریکا و .. تقابل آن با منافع مردم و خطرات آن و تبدیل این حقیقت به خودآگاهی بخشی از کارگران و زن و جوان آن جامعه یک امر جدی است.

همچنانکه در بیانیه کمیته رهبری هم اشاره کرده ایم، بهبود و رفاه و امنیت برای کارگران و میلیونها انسان زحمتکش در ایران، در گرو مبارزه متحد و یکپارچه، در گرو عروج طبقه کارگر و به میدان آمدن پرولتاریای صنعتی ایران به عنوان رهبر اعتراض عدالتخواهانه در آن جامعه است. بهبود و رفاه و امنیت برای این صف بدون سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن نیست. دولت ترامپ و عربستان و دول مرتجع منطقه خود عامل ناامن کردن، عامل فقر و جنگ و محرومیت بر جهانند. جریاناتی که به نام مردم ایران، به نام دلسوزاندن برای مردم کردستان به راه حلهای این دولتها متوسل میشوند، بخشی از ارتجاع هستند و افشا و حاشیه ای کردن آنها بخشی از پروژه و برنامه هر جریان و حزب و گروه کمونیست و آزادیخواه باید باشد.

کردستان تاریخی از جنگ علیه جمهوری اسلامی و تاریخی از مبارزه عدالتخواهانه در دفاع از رفاه ، آزادی، برابری، در دفاع از حق زن و علیه فرهنگ مردسالار و پوسیده اسلامی را در پشت سر نهاده است. نسل وسیعی از کمونیستها در این تاریخ و در دفاع از همسرنوشتی کل طبقه کارگر ایران، نه تنها علیه جمهوری اسلامی که علیه ناسیونالیستهای کرد و جریانات قومی و مذهبی، از حزب دمکرات تا مکاتب اسلامی در کردستان (مکتب قران)، جریان مفتی زاده، رزگاری و مرتجعین دیگر ایستاده است. کارگر کردستان در کل این تاریخ و در مقاطع مهم به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران، در اعتراض و اعتصابات کارگری، در اول ماه مه ها و... خود را نه تنها به جمهوری اسلامی، بعلاوه به بورژوازی کرد و احزابش که منکر وجودش بودند تحمیل کرد.

در کل این تاریخ احزاب ناسیونالیست و بورژوای کرد، صاحب کوره پزخانه، فنودال و ملا و کنخدای روستا،علیه کارگر و زحمتکش و زن و جوان حق طلب ایستاده اند و جواب خود را از کمونیستها و کارگران گرفته اند و شکست خورده اند. امروز عده ای به نام آنها، به نام کمونیستها و به نام "صاحب" آن تاریخ و با سواستفاده از اعتبار کمونیسم در این جامعه، به کارگر فراخوان میدهد که سر تسلیم و آشتی در مقابل بورژوای کرد و احزابش فرود آورد! میگویند ما همه "کرد" هستیم و یک منفعت داریم و از یک جنس و جنبش هستیم! برای صف ما این صدای آشنای همان صاحب کوره و همان کنخدا و ملای روستا و حزب سیاسی اش است که امروز به نام "کومه له"، علیه منافع ما و برای تسلیم ما بلند شده است.

کمونیسم در کردستان با این تاریخ، با مقاومت ۲۴

روزه سنجند، با سازماندهی مردم زحمتکش در "بنکه ها" در سنجند، با مراسمهای ۸ مارس و با مقابله و دفاع از کمونیسم و عدالتخواهی در مقابل حزب دمکرات و لشکر کشی علیه کمونیستها و شکست و عقب راندن آنها، با دفاع از حقوق زحمتکشان کردستان و با ممنوع کردن قانون قرون وسطایی "زن به زن"، با دفاع از آزادی های سیاسی، علیه مذهب و خرافات و هزار و یک مسئله سوسیالیستی و عدالتخواهانه و متمدن شناخته شده است. نباید گذاشت خوشنامی و اعتبار کمونیسم در این جامعه توسط کومه له های امروز در خدمت ناسیونالیسم و ارتجاع در کردستان قرار گیرد. این تاریخ کمونیسم و تاریخ مقابله سنگر به سنگر در مقابل ارتجاع اسلامی و در دفاع از برابری و سوسیالیسم است. نباید به راست چرخیدن کومه له ابراهیم عزیزاده و فراخوان آشتی ناسیونالیسم کرد و کمونیسم، و آشتی طبقه کارگر و بورژوازی کرد به جامعه حقه نشود.

مهمترین مسئله در این دوره نه گفتن به پروژه ناسیونالیستهای کرد در دل جدال و مبارزه مستقل طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علیه جمهوری اسلامی است. نباید گذاشت مبارزه حق طلبانه مردم کارگر و زحمتکش کردستان علیه جمهوری اسلامی رنگ قومی و سنی گری را بگیرد. این مبارزه بخشی از مبارزات طبقه کارگر و محرومان و مردم آزادیخواه ایران برای آزادی و برابری است.

آنچه مسلم است این دوره وظیفه بزرگی بر دوش کمونیستها در کردستان قرار میدهد. باید به روشنی این واقعیت را درک و هضم کرد که چرخش به راست کومه له و رسمیت دادن آن در کنگره ۱۷ و اتفاقات دوره اخیر، نشانه رشد ناسیونالیسم و تعرض راست به چپ جامعه است. اما تاریخ کمونیسم در کردستان را کسی به رهبران این جریان تقدیم نکرده است که آنرا دستمایه تعرض ناسیونالیست و تبلیغ برادری کارگر و سرمایه دار، و دامن زدن به نفاق قومی

کمونیست ۲۲۱

و ملی کنند.

هر آدم مسئول و هر کمونیستی باید بداند، تاریخ آتی جامعه، سرنوشت آینده ما، سرنوشت آینده طبقه کارگر و محرومان جامعه، بستگی به دخالت و تلاش آگاهانه امروز ما دارد. باید فعالانه دخالت کرد و این آینده را با دستان خود و برای رهایی بشریت و برای پایان بی حقوقی و جنگ و جنایت، و برای رفاه و آسایش و برابری ساخت.

۲۴ اوت ۲۰۱۷

طبقه کارگر، برخلاف

کلیه طبقات فرودست

در تاریخ پیشین

جامعه بشری،

نمیتواند آزاد شود بی

آنکه کل بشریت را

آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب

کمونیست کارگری –

حکمتیست

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره بیست و نهم ۱۳ مرداد ۱۳۹۶

شبح بیمه بیکاری بر فراز طبقه کارگر در کردستان!

شبح "بیمه بیکاری" در ترس طبقه کارگر ایران و اینجا مشخصا از طبقه کارگر در کردستان از پیروزی است. چه کسی گفته است که اعتراض علیه بیکاری مستلزم اتحادیه و سندیکا است؟چه کسی گفته است که مراجعه کارگران به اداره کار و طلب بیمه بیکاری مستلزم فراخوان و تأیید احزاب سیاسی است؟ چه کسی گفته است کارگران باید منتظر "رهبران" آگاه تر بنشینند تا قلعه خیبر اداره کار شهر سنجند در خیابان سیروس را فاتحانه به تصرف درآورند؟

صفحه ۲

اعتصاب نیشکر هفت تپه و مصافهای کارگران در بافق و کردستان

صفحه ۴

آق دره – تنگسیر طبقه کارگر در ایران!

کشمکش و مبارزات کارگران آق دره مملو از "دیوانگی" است و بسیاری مبارزات و رویدادها و شخصیت های کارگری دایما با سر پل هایی خود را به تنگسیر صادق جویک وصل میکنند

صفحه ۸

من یک کارگرم، کارگر خالی و آینه ای در برابرم!

صفحه ۱۰

لطفا با یک شناسنامه ما را در جهنم خود شریک سازید!

صفحه ۱۲



کمونیست ۲۲۱

روندهای اقتصاد و ...

در مقابل، سرمایه‌گذاران خارجی از مزایای قانون سرمایه‌گذاری خارجی در ایران بهره‌مند می‌شوند. از قبیل:

استفاده از بازارهای داخلی ایران
هزینه نیروی کار (کار ارزان)
اکثرا کارگر فنی
شفافیت و عدم فساد
فضای امن برای سرمایه.
تضمین امنیت سرمایه و احترام به حق مالکیت سرمایه‌گذاران
مشوق های دولتی (نرخ پایین مالیات، زمین ارزان در حد مجانی برای احداث شرکت ها)
توافق های دو جانبه و منطقه ای
سهولت جابجایی سرمایه به داخل و خارج کشور...

با توجه به مسایل فوق، علاوه بر آزاد شدن ده ها میلیارد دلار سرمایه

بلوکه شده، سرمایه گذاری های خارجی که هنوز بخشا در راه است و درآمد نفت با توجه به گران شدن قیمت آن...، در مجموع سرمایه های کلانی در ایران جمع شده است.
سپرده های بانکی سرسام آور است. بهره ای که بابت این سپرده های به صاحبانشان می‌دهند غیر قابل تصور است.

در نتیجه، ایران مشکل سرمایه ندارد.

بر این اساس عرصه اقتصاد در ایران کنونی دیگر عرصه یا چالش بین دو مدل اقتصادی سرمایه دولتی و خصوصی یا مدل چین و غرب نیست.

از طرف دیگر با رفع تحریم ها و سرازیر شدن سرمایه ها، مساله رانت خواری و فساد نهادهای نظامی و مذهبی و انحصار بخش های مهم صنعت و تجارت در دست افراد و بنگاه های وابسته به نهاد رهبری و سپاه و بسیج، به قول احمدی نژاد برادران قاچاقچی و یا اظهارات روحانی که می گوید، پول و اسلحه و مدیا دست آنها است، قابل کنترل و حسابرسی نیستند، مالیات نمی پردازند و فساد از سروکولشان بالا می رود، به چالش کشیده شده است.

اما از آنجا که جمهوری اسلامی راه حل اقتصادی ندارد، به سرانجام رسیدن این چالش ها هنوز قطعی نیست.
نظام جمهوری اسلامی از آغاز تا کنون و علیرغم پوست اندازی های مداوم و چرخش های بطرف ادغام در بازار جهانی سرمایه و جذب سرمایه های خارجی، اما در درون خود، دارای پیچیدگی ها و موانعی است که ریشه در ارکان حاکمیتش دارد و قابل حذف و رفع کردن نیست.

دولت و سیاست

جمهوری اسلامی با ولایت فقیه (بیت عریض و طویل رهبری، سپاه پاسداران و...) بعنوان یک نهاد منسجم قدرت اقتصادی، سیاسی، حکومتی، نظامی، و امنیتی، در همه ی عرصه های داخلی (اقتصاد، سیاست، امنیت...) و خارجی یک دست و با قدرت عمل کرده و حرف اول را زده و در منطقه امتیازاتی کسب کرده است.
نهادهی که هر چه جلو آمده از اسلامیت به نفع ایرانیت و ناسیونالیسم ایرانی چرخیده است.
خامنه ای به عنوان بعنوان برترین شخصیت با اتوریته ی بورژوازی، در مقابل ناسیونالیسم ایرانی در شکل عریان آن و سرو صداهای حول وحوش کورش کبیر و غیره، ناپستاد و ناسیونالیست ها را هم با خود هماهنگ کرد.

در اینجا یک رکن و پایه استراتژی اپوزیسیون بورژوائی ایران یعنی اتکا به ناسیونالیسم، زده شده و از دستشان خارج گشته است.

رو آمدن و حتی پیشی گرفتن ایرانیت و ناسیونالیسم ایرانی بر اسلامیت رژیم را نه تنها در کرنش در مقابل سرمایه گذاران کشورهای غربی و "استکبار و شیاطین" می بینیم بلکه در سینه چاک کردن های هر طرف در مورد اینکه نباید به مردم فشار فرهنگی و اخلاقی وارد کرد، نباید در زندگی مردم دخالت کرد و ازادیهایشان را محدود نمود و حتی بحث اینکه حجاب نباید اجباری باشد...، علنا مطرح می شود.
در این عرصه هم اصلاح طلبان به حاشیه افتاده اند.
سعید زبیا کلام تحلیلگر سپاه پاسداران می گوید: "اینجا چه خبر است. همه اش بخور بخور است. چرا نمی گذارید اتحادیه های کارگری درست شود و کارگران از خودشان دفاع کنند!" یا

میگویند، به زندگی مردم چکار دارید؟ مشکل امامان جماعت است که مردم را از دیانت و جمهوری اسلامی فراری داده اند...
سعید اصولگرا از صادق زیباکلام برادر اصلاح طلب خود در این زمینه جلو زده است!

ولایت فقیه اگر تا دیروز نقطه ضعف جمهوری اسلامی و مانع ملی گرایی، مانع آشتی ایران و امریکا و مانع وحدت جناح های رقیب و وصله ناجوری بر تارک جمهوری اسلامی قلمداد می شد، اما سیر تحولات از همان آغاز جمهوری اسلامی تا کنون نشان داده است که این نهاد و اهرم های قدرتتش مانند اقتصاد دولتی، سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات و قوه قضاییه ...، منشا قدرت داخلی و خارجی جمهوری اسلامی و خود مستقیما عامل ادغام در بازار جهانی، نماینده ایرانیت، قهرمان برجام (نرمش قهرمانانه) و تبدیل شدن به قدرت منطقه ای خاورمیانه است و اپوزیسیون خودی و غیر خودی را بخشا رام و تسلیم و بخشا حاشیه ای کرده است.

در همه ی این سالها کنار رفتن ولایت فقیه بعنوان مانع "دمکراسی" و پیشرفت اقتصادی و امنیت، برای اپوزیسیون بورژوائی رژیم و جناح اصلاحات، یک خواست و رویا بوده است.
غافل از اینکه رکن اساسی جمهوری اسلامی ولایت فقیه بوده و هست.

جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه با سپاه پاسداران و شبکه های مالی قدرتمند سرمایه دولتی، وزارت اطلاعات، دستگاه قضایی و اطلاعات سپاه و ...، جمهوری اسلامی نیست.
در این نوع نظام وحکومت، تفکیک قوا، استقلال قوه قضاییه، مقننه و حتی مجریه که هیچکدام بدون حکم نهایی رهبری نمی توانند سیاست و استراتژی مستقلی داشته باشند...، ممکن نیست.
سپاه پاسداران نهادهی صرفا نظامی نیست. نهادهی است با شبکه اقتصادی عریض و طویل، نهادهی سیاسی بعنوان یک رکن حاکمیت و نهادهی اطلاعاتی – امنیتی است.
منشا قدرت حاکمیت برای سرکوب است و نهادهی است که نفوذ در منطقه و سازماندهی نیروهای وابسته به اسلام شیعه و تبدیل جمهوری اسلامی به یک قدرت منطقه ای را ممکن کرده است. و این قدرت را نمی توان به پادگان ها برگرداند.

مرگ خامنه ای بعنوان پدر خوانده ی بیت رهبری و همه نهادهای تابعه اش (بنگاه های اقتصادی دولتی، سپاه پاسداران، بسیج، قوه قضاییه، وزارت اطلاعات، سپاه قدس و ...)، تحولی است که جمهوری اسلامی از سر خواهد گذراند.
بخصوص تا کنون جانشین قدرتمندی شبیه او در میان اصولگرایان یافت نمی شود.

شکی نیست، مرگ خامنه ای اتفاق مهمی در جمهوری اسلامی است. اما همانطوریکه گفتم جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه، جمهوری اسلامی نیست، در نتیجه موضوع جانشینی خامنه ای را به نوعی حل و فصل خواهند کرد.
می گویند روحانی برای این پست خودش را آماد می کند. در هر حال نباید شک کرد که هر کسی انتخاب شود و یا شورای رهبری تشکیل شود همان نقشی را به او می سپارند که امروز خامنه ای و بیت رهبری دارد. یعنی کنترل سپاه و دستگاه قضایی و دیگر بخش ها را در دست خواهد داشت و کماکان حرف اخر را ولی فقیه یا شورای رهبری خواهد زد.
این برای جمهوری اسلامی یک نیاز است که با آن متولد شده و با آن هم خواهد مرد.

دولت روحانی، آلترناتیو یا اپوزیسیون بیت رهبری و توابعش نیست. این دولت اکنون در اختیار و خدمت حاکمیت است. این دولت عین جمهوری اسلامی است. دولتی که با هماهنگی و رهبری ولایت فقیه برجام را به نتیجه رساند، اصلاح طلبان را به خانه فرستاده و اصولگرایان تند رو را هم حاشیه ای نموده است.
بخشی از اصلاح طلبان می گویند روحانی در تعیین یک هیات دولت اصولگرا، به آن ها خیانت کرده است. اما این دولت قبل از اینکه اصولگرا یا اصلاح طلب باشد دولتی از نوع دولت سازندگی رفسنجانی است.
اصلاح طلبان مجلس هم نتوانستند به این هیات دولت رای موافق ندهند.

در نتیجه، جدال جناح ها به سبک و روال سابق نیست. روحانی بعنوان حلقه اتصال و هماهنگی حزب الله و اصلاحات، نقش اعتدال را بازی کرده است. می توان گفت روحانی فرزند خلف هاشمی و ناسیونالیسم ایران است.

و باز در اینجا این یک رکن استراتژیک چپ و

راست اپوزیسیون بورژوائی ایران را که بر جدال جناح ها سرمایه گذاری می کرد ، از آن ها گرفت.

با وجود این ها جدال بین بخش های مختلف بورژوازی بر سر سهم بیشتر از ثروت و قدرت همیشه هست و مختص ایران هم نیست. اما این جدال در ایران بین دو جناح متخاصم و شبیه سال های ۸۸ نیست.
یک مشاهده ساده ی روند انتخابات این دوره با دوره احمدی نژاد و "رای من کو" از طرف موسوی و طرفدارانش، به روشنی نشان می دهد که بخش های مختلف بورژوازی قانون بازی را رعایت می کنند.
ابراهیم ربیسی با کسب ۱۹ میلیون رای نخواست نقش کروی و موسوی را بازی کند و کاسه کوزه را بهم بریزد.

بعلاوه، بخاطر داشته باشیم که اکنون در جمهوری اسلامی همه چیز روباز بازی می شود. حتی در مورد اختلافاتشان روباز عمل می کنند. در جریان انتخابات و تا کنون امروز خامنه ای چیزی می گفت، فردایش روحانی جوابش را می داد. این در سنت جمهوری اسلامی خط قرمز بود. بورژوازی لیبرال و پروغرب ایران از این خط عبور کرده و نهایتا هر دو با هم کنار آمده اند.
احمدی نژاد نهایت مخالفتش با خامنه ای این بود که قهر کرد و به خانه اش رفت!
اکنون جمهوری اسلامی در کلیت راه، بیت رهبری و قدرتهای اقتصادی و سیاسی و نظامی اش و دولت برآمده از این قدرت و تابع آن، که دولت روحانی است تشکیل می دهند.

حتی در سطح انعکاس اخبار و اتفاقات سیاسی و اجتماعی، اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی، همه بحث ها و خبرها از مدیا و مطبوعات جمهوری اسلامی است.
قبلا باید خبری به خارج کشور درز می کرد تا جامعه و اپوزیسیون بفهمد چه اتفاقی افتاده است. امروزه مدیای جمهوری اسلامی منبع خبر اپوزیسیون چپ و راست ایران است. حتی در افشاگری از فساد اقتصادی و حول و حوش تحرکات کارگری و مساله زن و جوان و مطالبات جامعه و غیره، دست اپوزیسیون را از پشت بسته اند.
سعید زبیا کلام تحلیلگر سپاه پاسداران می گوید: "اینجا چه خبر است. همه اش بخور بخور است. چرا نمی گذارید اتحادیه های کارگری درست شود و کارگران از خودشان دفاع کنند!"
با میگویند، به زندگی مردم چکار دارید؟
مشکل امامان جماعت است که مردم را از دیانت و جمهوری اسلامی فراری داده اند...

سعید اصولگرا از صادق زیباکلام برادر اصلاح طلب خود در این زمینه جلو زده است!
این نشان می دهد که افشاگری اپوزیسیون از جمهوری اسلامی، عقب تر و محدودتر از نقد رژیم از خودش و کاملا بی تاثیر و پوچ است!

در نتیجه میخوام بگویم که صف بندیها تغییر کرده است. دولت روحانی توانسته است نقش نمایندگی سرمایه داری بازار آزاد و لیبرالیسم بورژوائی و قوانین و مقررات آن را برعهده بگیرد، بدون اینکه اختلاف خود را با رقبای خود در مراکز قدرت و حاکمیت و نهادهای مذهبی و نظامی و امنیتی در مقابل این روند، قطبی کند.
اکنون بیش از همیشه، روحانی و لاریجانی و سپاه و خامنه ای بهم نزدیک و هماهنگ شده اند. حتی روحانی از آوردن وزیر زن به کابینه صر فنظر کرد تا با روحانی های قم در نیفتد.
جمهوری اسلامی دارد خود را برای بعد از خامنه ای آماده میکند. این که در این روند گاهی ممکن است دک و پوز همدیگر را بشکنند، اما در تصمیم گیریهای کلان و استراتژیک هماهنگ می شوند.

روابط بین المللی

جمهوری اسلامی با غرب و به درجه ای با امریکا به توافق رسیده است. روابط اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک گسترده این را نشان می دهد. حضور و سیطره ی جمهوری اسلامی در منطقه برسمیت شناخته شده است.
جمهوری اسلامی در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، افغانستان و اخیرا یمن و به درجه ای بحرین، وزنه سنگینی در سیاست این کشورها و منطقه است.
بعلاوه بازارهای این کشورها را فتح کرده است.
جمهوری اسلامی متوجه است که با شیعی گری صرف نمی تواند سیطره کنونی را حفظ کند جز اینکه ناسیونالیسم عرب را برسمیت بشناسد، سنی گری شان را بپذیرد و مناسباتی براساس منافع مشترک بورژوازی ایران و منطقه برقرار کند.
این روندی است که در پیش است و ترامپ قادر

۵

به برهم زدن این روند و بیرون کردن ایران از معادلات خاورمیانه نیست.
بهانه های برجام و موشک ها و تهدید به کنار گذاشتن برجام و غیره فقط پروپاگاندی برای رام کردن بیشتر جمهوری اسلامی است.

و این رکن سوم استراتژی اپوزیسیون چپ و راست جمهوری اسلامی را که به جدال و اختلاف امریکا و غرب با جمهوری اسلامی متکی بود، بهم ریخته است.

اما روند اوضاع هیچ وقت ثابت و ازلی نبوده و نیست. تحولات منطقه به همین شکل امروز نمی ماند، رابطه کنونی امریکا و ایران و توافقات هنوز قابل اتکا نیست.
رابطه امریکا و دولتهای اروپایی می تواند تغییر کند و اتکای ایران به اروپا در مقابل امریکا نمی تواند تثبیت شده و قابل دوام باشد. در نتیجه، انزوای امریکا و جدا کردن حساب آن از اروپا که هدف جمهوری اسلامی است هم نمی تواند آنطوریکه جمهوری اسلامی انتظار دارد، تحقق یابد. این دوره هم گذرا است.

توپ در زمین طبقه کارگر

جمهوری اسلامی و دولت یک دست و هماهنگش با در دست گرفتن پرچم ناسیونالیسم ایرانی، توافق با غرب وامریکا و حاشیه ای کردن اصلاح طلبان، ارکان سه گانه ی استراتژیک چپ و راست اپوزیسیون بورژوائی ایران یعنی:

اتکا و امید به ناسیونالیسم در برابر اسلامیت، سرمایه گذاری بر جنگ جناح ها و امید به اختلاف امریکا و غرب با جمهوری اسلامی،

فرو ریخته است.

اصلاح طلبی و جنبش سبز، توسط جمهوری اسلامی و دولت یکپارچه تر و هماهنگ با نهادهای قدرت و حاکمیت، حاشیه ای شده و دستشان از دولت بریده است.
اکنون جریان اصلاحات و سبز جریانی اخته است. این جریان حتی نمی تواند رهبرانش را از حصر و زندان در بیاورد.
در حالیکه حاکمیت منسجم کنونی می تواند موسوی و کروی را از حصر به خانه بفرستد بدون اینکه آب از آب تکان بخورد.
پروسه ای که با عقب کشیدن ماموران از خانه کروی شروع شده است. اما این وضع نمی تواند به همین شکل باقی بماند.
اصلاح طلبان از تلاش باز نمی مانند و در مقاطع دیگر سر بر خواهند آورد و بعنوان اپوزیسیون، بحث بر سر "دمکراسی" و آزادی و حقوق فردی، حقوق اقوام و مذاهب را ادامه خواهند داد و ممکن است بخشی از مردم را کماکان به امید آزادی و حقوق فردی به دنبال خود بکشانند. اما این ها نه تنها آلترناتیو نیستند بلکه تنها گروه فشاری بر جمهوری اسلامی اند.

وقتی اصلاح طلبان بعنوان یک جناح قدرتمند و منسجم در عرصه نمانند، امکان این که بخش هایی از آن به سیم آخر بزند وجود دارد.
امروزه و در شرایط کنونی اصلاح طلبی و جنبش سبز، مانع بر سر راه مبارزه طبقاتی و جنبش های اجتماعی که بوجد می آیند نیست.
مساله این است که اصلاح طلب نیستند و به دنبال گرفتن سهم در قدرت و ثروت اند و توهم تا کنونی جامعه به آنها ابزاری در خدمت این هدف شان بوده است.

اما اگر طبقه کارگر به مثابه طبقه متحد و هماهنگ و متشکل عروج نکند، اگر مطالبات ازادیخواهانه مستقلا پا به میدان نگذارد، ممکن است بار دیگر بخشی از توده های مردم بخصوص در میان جوانان و زنان باز همان نقش ابزاری برای اصلاح طلبان را تکرار کنند و مجددا در انتخابات دیگر پشت آنها بروند.

نوک حمله امروز طبقه کارگر و مردم زحمتکش جمهوری اسلامی و دولتی است که روحانی در هماهنگی با خامنه ای و سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات نمایندگی می کند. عوامل توهم و انتظار به شکل سابق از بین رفته است. تحریم و بحران اقتصادی و انتظار حل آن، جنگ جنا ح ها و تهدیدات خارجی دیگر بهانه ای برای انتظار نیستند.

در نتیجه، شرایط کنونی و روندی که در جریان است، نمی تواند ماورا جامعه و مستقل از فعل و انفعالات اجتماعی و توقعات و مطالبات طبقه کارگر و مردم زحمتکش باشد.
جامعه از این تحولات تاثیر می پذیرد و عکس العمل نشان می دهد. رشد و شکوفایی اقتصاد ایران ولو اتفاق بیفتد، الزاما به معنای رفاه بیشتر، دستمزد بالاتر، بیمه به بیکاران یا بیکاری کم تر و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و محرومان نخواهد بود. روحانی نه نماینده تامین رفاه اقتصادی به نفع

^[1]

روندهای اقتصاد و ...

کارگران و زحمتکشان و حقوق بگیران جزء است و نه نماینده رفرم سیاسی به معنای تامین آزادیهای سیاسی و اجتماعی و آزادی تشکل و تحزب کارگری است. و چنین ادعایی هم ندارد.

جمهوری اسلامی نه جواب اقتصادی به جامعه دارد و نه در شرایط سرمایه داری، آزادی ممکن است!

اما درحالیکه دولت مدعی است اقتصاد را شکوفا کرده و بخش هایی از بورژوازی در حاکمیت و بیرون آن از آزادیهای سیاسی و حقوق شهروندی حرف می زنند، جامعه هم سهم خود را میخواد. رفاه و بهبود شرایط کار و زندگی و امنیت و آزادی میخواد. این مهم ترین و بزرگ ترین چالش بورژوازی ایران با طبقه کارگر در روند تحولات اقتصادی و سیاسی است.

در نتیجه توپ در زمین طبقه کارگر شاغل و بیکار و توده های چند ده میلیونی مردم زحمتکش و تنگدست جامعه است. الان نه خطر تهدیدات نظامی و عراقیزه شدن ایران وجود دارد و نه این بهانه که پول نیست و سرمایه نمی آید و بنگاه ها ورشکسته اند و دندان روی جگر بگذارید اگر چند ماه هم حقوقتان به تعویق می افتد. دیگر نه کارگر می تواند و می خواهد دندان روی جگر بگذارد، نه معلم به حقوق ناچیز فعلی قانع می شود و نه بازنشسته و دیگر اقشار محروم جامعه.

در عرصه سیاسی هم مردم سهم شان را می خواهند، وقتی نمایندگان بورژوازی از دموکراسی و آزادی و به زنان فشار نیاورید، حرف می زنند و با خاتم نماینده اتحادیه اروپا عکس سلفی می گیرند ، نمی توانند به توقعات مردم برای آزادی و حرمت انسانی و اعمال اراده شان بی توجه باشند و اعتنا نکنند و حتی مثل سابق هم نمی توانند به سرکوب عریان دست بزنند. کشوری که صدها شرکت خارجی در آن سرمایه گذاری کرده است و صدها هیات نمایندگی اقتصادی و دولتی و سیاسی می آیند و می روند، این ها نمی توانند شاهد سرکوب عریان و کشمکش های حاد باشند و با خیال راحت به سود اندوزی خود فکر کنند. دولت سرمایه داران مجبور خواهد شد از سیاست "اعتدال" در رابطه با طبقه کارگر و مردم زحمتکش استفاده کند، سهم ناچیزی به کارگر بدهد و در عوض سکوت شان را بخواهد. آیا موفق خواهد شد این سوالی است که باید در روند مبارزه طبقاتی و در ابعاد وسیع اجتماعی برای رفاه و امنیت و آزادی دید.

ما بهمراه طبقه کارگر، کارگران کمونیست و صف آزادیخواهی و برابری طلبی که بوسعت جامعه ایران در میان زنان و مردان وجوانان است، باید این شرایط و فرصت را در یابیم. جامعه ایران می تواند شاهد دور جدید تعرض طبقه کارگر و جامعه برای رفاه و آزادی و امنیت باشد. جدالی که در آن پیروزی و فتح سنگرهایی در مقابل بورژوازی و دولتش امکان پذیر و در دسترس است. پیروزیهای پشت سرهمی که می تواند توازن قوا را به نفع طبقه کارگر و آزادیخواهان جامعه و بر ضد سرمایه داران و دولت و نهادهای امنیتی اش تغییر دهد. برسمیت شناختن و دریافتن این وضعیت می تواند نقطه عطفی در مبارزات جاری و آتی طبقاتی و مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و اکثریت شهروندان جامعه، باشد.

کردستان

کردستان ایران به دلیل تحولات منطقه و بویژه موقعیت ناسیونالیسم کرد درعراق، سوریه و ترکیه، ازحساسیت ویژه ای در این دوره برخوردار است. ناسیونالیستها و قوم پرستان کرد در کردستان ایران بر اوضاع پر آشوب منطقه و دخالت دول مرتجع و هارت و پورت های لمپنی ترامپ، سرمایه گذاری کرده و در تدارک انسجام صفوف خود و ایجاد جبهه واحد هستند. بخشی از آن ها در یک سال اخیر نقش ابزاری در خدمت منافع دول مرتجع منطقه و به نیابت آن ها تحت نام شروع مبارزه مسلحانه (راسان)، بر عهده گرفته اند. در نتیجه کردستان ایران که در چند دهه اخیر با سنت چپ و سوسیالیستی و جنبش های اجتماعی کارگری و زنان و جوانان و تحركات انساندوستانه شناخته شده است، اکنون با تدارک و تجدید سازمان جریانات ناسیونالیستی و قوم پرست و سنی گری برای ایفای نقش مخرب و در خدمت منافع دول مرتجع منطقه در رقابت با

جمهوری اسلامی، روبرو است. این موج جدید کردبایه تی، حتی جریانی که نام کمونیسم را درکردستان یدک می کشد، در غیاب افق و باور به پیروزی کمونیسم و چپ، بدنبال خود کشیده و به بخشی از خود تبدیل کرده است. این وضعیت می تواند دست جمهوری اسلامی را برای سرکوب کمونیست ها، کارگران و زحمتکشان تنگدست و خیل بیکاران و روشنفکران مترقی باز بگذارد و به بهانه ی جنگ با نائبان دول رقیب خود، فشار پلیسی و امنیتی سنگینی بر فضای جامعه کردستان حاکم کند.

این شرایط، کار ما در کردستان را با مخاطرات و دشواری های جدی مواجه می کند. از جمله کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان کردستان را علاوه بر مبارزه برای معیشت و حقوق و آزادی های اجتماعی، برابری زن و مرد و و مقابله با سرکوبگریهای رژیم، با مانع جدی و جدال تازه ای با قوم پرستان و مدافعان سنی گری روبرو ساخته است. دشمنی قوم پرستان و مذهببون کردستان با کمونیست ها بیشتر از دشمنی آنها با جمهوری اسلامی است. ناسیونالیسم و قوم پرستی در کردستان نارضایتی و نفرت مردم کردستان را نه برای بهبود شرایط کار و زندگی و تامین معیشت و احقاق حق معینی چون رفع ستم ملی، بلکه بعنوان ابزاری در خدمت منافع خود و حامیان مرتجع شان می خواهند. اهداف و خواست ناسیونالیسم کرد درنهایت شریک شدن در قدرت و ثروت با بورژوازی حاکم ایران است و نه هیچ چیز دیگر. این شرایط وظایف و تلاش مضاعف و بی امان ما را در مقابل تدارک و تهاجم جدید ناسیونالیسم، مذهب و قوم پرستی، می طلبد. ما باید در مقابل این موج جدید ارتجاعی و ضدمردمی سدی ببندیم. کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان باید علیه جبهه و اتحاد پلید ناسیونالیسم و قوم پرستی، صفوف خود را متحد و منسجم کند.

نقش منحصر بفرد ایران در خاورمیانه

در خاتمه جا دارد به نقش ویژه ایران در خاورمیانه و چشم انداز انقلاب آتی اشاره ای کنم. سرمایه داری عامل بحران های اقتصادی و خانه خرابی طبقه کارگر است. این نظم پلید جهانی با نکبت های استثمار هر چه وحشیانه تر طبقه کارگر، کار مزدی و بردگی مدرن انسان، تحمیل فقر و بیکاری و فحشا و اعتیاد و خرید و فروش انسان ، راه انداختن جنگ های منطقه ای، ملت سازی های جدید و سازمان دهی و راه اندازی جنبش های قومی و مذهبی و فرقه ای بویژه در خاورمیانه از افغانستان تا لیبی و سوریه و عراق و یمن و ...، بشریت جهان امروز را بر لبه پرتگاه قرار داده است.

جمهوری اسلامی یک عامل مهم در سناریوی سیاه موجود در خاورمیانه است عمیقاً معتقدم سرنوشت خاورمیانه ی سیاه امروز که در کوتاه مدت چشم انداز برون رفتی وجود ندارد، در گرو تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی و انقلاب دیگر در ایران است. سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب ایران که هیچ شباهتی به انقلابات چند دهه اخیر و بخصوص انقلابات تحت عنوان بهار عربی نخواهد داشت، زلزله ای است که آسیا و افریقا و بویژه خاومیانه را تکان خواهد داد. کمونیسم و طبقه کارگر ایران، باخطر تخریبی که جمهوری اسلامی در خاورمیانه موجب شده است، در مقابل طبقه کارگر و مردم این منطقه یک دین تاریخی برعهده دارد!

علیرغم پراکندگی صفوف چپ و دگردیسی بخشی از آن، اما چپ و کمونیسم در ایران صاحب اعتبار و اتوریته است. جمهوری اسلامی به خوبی به خطر کمونیسم و مارکسیسم در ایران آگاه است و بدون شک در دور آتی خطر را نه در صفوف اصلاح طلبان و اپوزیسیون بورژوایی،علیه خود، بلکه در صفوف طبقه کارگر و کارگران کمونیست و کمونیست ها و آزادیخواهان و برابری طلبان جامعه می بیند و برای سرکوب آن آماده می شود. راه هر گونه پیشروی و خنثی کردن سرکوب چپ، وحدت صفوف کمونیست های درون طبقه کارگر است. حزب ما و دیگر جریانات سازمانیافته ی متعلق به کمونیسم و مارکسیسم، ضمن تلاش برای هماهنگی فعالیتهای همه جانبه ی سیاسی علیه جمهوری اسلامی، باید بی وقفه فرقه گرایی و عوامل تفرقه در صفوف کمونیسم ایران و خالی

کردن کمونیسم از محتوای طبقاتی و تبدیل آن به زایدۀ ی بورژوازی را خنثی و حاشیه ای کنند. کمونیسم ما، کمونیست های صفوف طبقه و متعلق به طبقه و جامعه، و فعالین جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در میان زنان، جوانان و روشنفکران انقلابی، وظیفه تدارک انقلاب آتی ایران و ساختن جامعه ای آزاد و برابر بر ویرانه های جمهوری اسلامی را برعهده دارد. چند وچون این تدارک و آمادگی در این بحث نمی گنجد. اما اعتقاد راسخ دارم که پیروزی کمونیسم

کمونیست ۲۲۱

در ایران ممکن است. بعلاوه عمیقاً معتقدم که علیه نظم ضد زن جمهوری اسلامی و تبعیض جنسی، نطفه های یک انقلاب جنسی دیگر (بعد از انقلاب جنسی اول در فرانسه ی بیش از نیم قرن پیش) که جزئی از انقلاب به رهبری طبقه کارگر است، در ایران بسته شده است.

۱۰ شهریور ۹۶ (۱ سپتامبر ۲۰۱۷)

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هرنوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هرکس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانۀ حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میدانند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

مکتملیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتامی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

کارورزی، یک طرح موفق

جمهوری اسلامی

متن کتبی مصاحبه رادیو نینا با مصطفی اسد پور

مصطفی اسدپور، کارورزی، نماینده مجلس شورای اسلامی

هیمن خاکی: پس از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۳۶۹، قانون کار تصویب شد و به موجب آن کارگران از حق تشکل یابی مستقل از دولت و اعتصاب محروم شدند. سپس به دنبال آن در دولت های مختلف طرح هایی مانند خروج کارگاه های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار- طرح استاد شاگردی و امروز طرح کارورزی و... مطرح شدند.

در سال ۱۳۵۹ بیش از ۱۳۰۰ اعتراض کارگری در کشور به وقوع پیوسته است؛ برای نمونه اعتراض کارگران پلی اکریل اصفهان، تجمع کارگران هپکوی اراک، شلاق خوردن کارگران معترض آق دره و کشته شدن کول بران در کردستان. با این وجود حداقل دستمزد در سال ۱۳۶۹ همچنان زیر یک میلیون تومان باقی ماند و در چنین شرایطی این سال، سال اقتصاد مقاومتی، تولید و اشتغال نام گرفت. امسال بیش از چهل کارگر معدن یورت کشته شدند و همچنان اعتراضات کارگری در گوشه و کنار کشور در اعتراض به وضعیت معیشت، حقوق های عقب افتاده، مسکن و بیکاری در جدال تنگتنگ با بورژوازی هار حاکم بر ایران ادامه دارد.

نرخ بیکاری هر سال بیشتر از سال گذشته می شود، طبق آمار خود دولت دو و نیم میلیون بیکار که حدوداً بالغ بر یک میلیون آنها دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، بیانگر آن است که ایران دارای یکی از بالاترین سرانه بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی است. در دل چنین شرایطی پس از پیروزی حسن روحانی در انتخابات - وزیر کار تعاون و رفاه اجتماعی از راه اندازی سامانه کارورزی و اجرای آن از ابتدای تیرماه گذشته پرده برداشت. این طرح از برنامه های دولت های قبلی بوده است که اکنون توسط دولت کنونی به منظور رونق تولید و ایجاد رشد اقتصادی ۸ درصدی، تداوم نرخ تورم تک رقمی، افزایش سرمایه گذاری، توسعه صادرات و افزایش رشد صادرات غیر نفتی به میزان ۲۵ درصد، مدیریت هدفمند واردات، ایجاد فرصت های شغلی جدید و ... ذیل عنوان بسته های رونق و اشتغال معرفی گردید.

طبق دستورالعمل های اجرایی این طرح، فارغ التحصیلان نظام دانشگاهی و فنی حرفه ای می توانند به مدت ۶ ماه الی یک سال در واحدهای پذیرنده در ازاء یک سوم حداقل دستمزد مشغول به کار شوند بی آنکه تضمینی جهت استخدام آنها وجود داشته باشد. بعد از شروع به کار سامانه الکترونیکی ثبت نام طرح کارورزی، ۴۰۰ هزار نفر ثبت نام کرده اند و در این سامانه مؤکداً اعلام شده است که متقاضیانی که عدم نیاز به دریافت کمک هزینه آموزش کارورزی را اعلام کنند در اولویت قرار می گیرند.

با این توضیحات سوال اول را این گونه مطرح می کنم.

طرح کارورزی در چه شرایطی مطرح می شود، منظوم این است که این طرح پاسخ به چه مسئله ای است که بورژوازی ایران با آن دست و پنجه نرم می کند؟ به بیان دیگر تصویر عمومی شما



مهدی کروبی، نماینده مجلس شورای اسلامی

چیست و چرا دولت این طرح را معرفی کرده است؟

مصطفی اسدپور: من به منظور یک جواب سراسر است، از یک برداشت رایج عمومی شروع میکنم. به نظر من این طرح نه یک طرح شکست خورده بلکه یک طرح کاملاً پیروز بورژوازی در ایران است. به خاطر اینکه این طرح از جمله طرح های دیگری است که دولت می خواهد از نیروی بیکاری وسیع جامعه استفاده کند و قیمت نیروی کار را به زیر صفر برساند و در این مسیر موفق شده است. تمام بحث ها مربوط به این که اشتغال ایجاد میشود، بعد از یک مدتی قرار است وضع تولید بهتر شود، کسی که در آنجا استخدام می شود و صاحب شغلی می شود یک فریب بیش نیست. در واقع یک کلاه بزرگی است که به نظرم فراتر این هاست. همان موقع که این طرح را به مجلس بردند، بخش های دیگر بورژوازی با رقم و شواهد طرح را مسخره و بازی با ارقام خواند. در دنیای آزاد و مطلق العنان طبقه بورژوا در ایران، به معنای دموکراسی واقعی در جریان، به این معنا که "هیچ خبری، هیچ واقعیتی، هیچ چیزی پنهان نیست" کم گفته نشده است که این طرح قرار نیست کسی را صاحب شغل کند از همان روز اول گفته بودند، تمام این طرح ها قرار بود که فقط سر بدوانند. بورژوازی در ایران احتیاج دارد که قیمت نیروی کار را در جایی ثبت کند تا بتواند در عرصه بین المللی موقعیت بهتری را برای خود ثبت کند. طبقه کارگر در ایران باید قیمت نیروی کارش خیلی بیشتر از این ارزان شود و خیلی کم تر از سطح دستمزدهای زیر خط فقر فعلی پایین بیاید، از نیروی بیکاری در این جامعه باید به معنای وسیع کلمه هنوز استفاده شود، هنوز کارگر در ایران گران است. من فکر می کنم ته خط را هنوز ندیدیم، ته خط این هنوز پیدا نیست، طبقه کارگر و نیروی کار کارگر را تا کجا می خواهند ببرند مشخص نیست. آیا می شود این را جلو برد؟ قطعاً نمی شود. طرح هایی که اجرا می کنند صحبت از وضعیت انفجاری در جامعه می کنند. این طرح را باید قدم دیگری در همان مسیر حساب کرد که با انبوهی "میشود، نمیشود" به هر اندازه که مقدور باشد به اجرا درآورده اند. به ازای هر یک کارگری که به این توهم دچار شده است، به ازای هر کارگری که یک روز به بیگاری تن داده است، بورژوازی در ابعاد بزرگتری پیروز شده است و دود آن به چشم طبقه کارگر رفته است.

کسی که فکر می کند این طرح موفق نشد، در صورت مسئله با بورژوازی ایران شریک می شود. گویا یک طرحی موجود است و قرار است اشتغالی ایجاد شود. منظور واقعی اشتغال نیست، شغل به معنای این است که تو حقوق و دستمزدی دریافت کنیید به عنوان کارگر به رسمیت شناخته شوید، ساعات کارت مشخص باشد و قانون کاری باشد، ولی طرح کارورزی به این معناست نیست. به طور قانونی و رسمی چند صد هزار نفر صف ببندند و کسی که آنجا صف می بندد، دچار توهم که هیچ، خودش دارد خودش را گول می زند. وزارت کاری که آنجا نشسته است می فهمد که این مردم را سر کار میگذارد. در روز روشن با کلمات خودشان به روشنی این را می گویند. "طرح کارورزی شکست خورد!" به نظر من امضایی زیر این طرح است، به عنوان شریک شدن در صورت مسئله با خامنه ای، روحانی،

وزارت کار و با شورای اسلامی است و این درست نیست.

مباحث دیگر و در سطوح دیگر نیز میتوان مطرح کرد. یک مورد مشخص به تصویر خرد و کوچکی از طبقه کارگر است که بدست داده میشود. این تصویر نفرت انگیز است و باید به هر کمونیستی بر بخورد. گویا صف کارگر در این جامعه اینقدر کوتاه است که هر الدنگی، هر وزیر اطلاعاتی، هر وزیر کاری، هر وعده ای و هر سردواندنی عیبی ندارد، "بلاخره به جایی می رسد یا نونی سر سفره کارگر میاد!" به طور خلاصه بخواهم بگویم یک رزمی در جریان است که پوست کارگر را دارند می کنند، با وعده با وعید با دروغ با امروز تا فردا. شما اگر ۳۰ سال پیش به طبقه کارگر گفته میشد می خواهیم سال ۱۳۹۵ چنین وضعیتی را به روزت بیاوریم بلاخره یک تعدادی از آنها بهشان برمی خورد یا خودشان را آتش می زنند یا وزیر کار، یا وزارت خانه را. بلاخره یک قیامی یک شورشی می کردند. ولی همان طور که به تدریج و پراگماتیستی و دست به دست می چرخاند خودش این مسئله است. من فکر می کنم این کسر شأن است برای یک رهبر کارگری که به اصطلاح این طومارها را به این ترتیب امضا کنند من می فهمم، موقعیت من فرق می کند من در خارج کشور نشستم فعال کارگری در ایران می خواهد یک حرفی بزند ممکن است مسائل امنیتییش اجازه ندهد به یک شیوه دیگری بیان کند من به این احترام می گذارم. با توجه به وضعیتی که الان موجود است این طور نیست، نمیشود، نباید یک رهبر کارگری در ایران به صورت مسئله ای که خانه کارگر و محبوب در دستور قرار می دهد شریک شود. عین جملات محبوب، "طرح کارورزی من گفته بودم شکست خورد!" یا مثلاً پرچمی که کارگر نیوز و جریان انجمن صنفی با همین مواضع در دست گرفته اند. موقعیت این است هنوز که هنوز است بورژوازی فکر می کند جا دارد. فکر می کنید آخر خط کجاست؟ مثل اندونزی، هندوستان در کنار زیاله دانی ها کارگر را جا میدهند. شب ها و زمستان ها از سرما بلرزد، غذایشان را در آشغال ها گیر بیاورد و بخورد، طبقه کارگر ایران را می خواهند تا آنجا ببرند، با این طرح می برند با این طرح نه طرح دیگر می برند.

هیمن خاکی: اجازه بدهید کمی به این مسئله بپردازیم. اشاره کردید که برخی گفتند این طرح شکست خورده است و دیدگاه های متفاوتی را تقریباً بحث کردید ولی وقتی من خودم را برای این مصاحبه آماده می کردم و مباحث حول بحث کارورزی را می خواندم به یک دیدگاهی برخورد کردم که این دیدگاه مخالف طرح کارورزی بود و دلیل مخالفتش این بود که دستاوردهای این طرح در هاله ای از ابهام قرار دارد و از این سر نقد می کرد که این طرح نهایتاً به اشتغال منجر نمی شود و یا اشکالات آیین نامه ای و حقوقی که با قانون کار دارد اشاره میکردند. در واقع این ها بیشتر نگران آن هستند که طرح شکست بخورد و با طرح به چالش کشیده شود، نه آن که این طرح چه پیامدهایی را به جامعه کارگری ایران و معیشت این طبقه خواهد گذارد. نظر شما در این رابطه چیست و مشکل اصلی این طرح چیست و چه تبعاتی دارد؟ چه تاثیری به مسائل و معضلات فعلی جامعه دارد مانند امنیت شغلی، بیکاری، مطالبات و احقاق حقوق کارگران، نابرابری، فقر و غیره؟

مصطفی اسدپور: کسانی ممکن است این طور فکر کنند، بخشی از بورژوازی در ایران می تواند این طور فکر کند این درد بورژوازی در ایران است، آنها جناح بندی های درون خودشان را دارند. کارگر باید ارزان شود و یواش تر ارزان ترش کنیم، دستی به سرش بکشیم، یک ذره دستمزدش را بالاتر ببریم. موقعیت تمام بورژوازی در ایران این است که این طبقه کارگر

باید به موقعیت پست تری رانده شود، باید کارگر ارزان تر شود و این ابزار بیکاری بزرگترین ابزاری است که در خدمت اینها است. وضعیت جامعه سرمایه داری در تمام دنیا این طور است.

مصطفی اسدپور، نماینده مجلس شورای اسلامی

این طرح اگر بخواهیم خیلی منصفانه به آن نگاه کنیم، طرحی است که در کشورهای اروپایی هم دارد اجرا می شود، همان مورد نیز قابل قبول نیست اما در مقام مقایسه آنجا حساب کتاب دارد تو میتوانی دستمزد بگیری بلاخره دستمزد پایین تر ولی دستمزدی می گیرید، بیمه میشوید. در نمونه ایران به بهانه اجرای طرح مشابه در اروپا، یک جنگل وحشی بر علیه طبقه کارگر بر پا شده است. استفاده از نیروی کار مجانی کارگر با وعده سر خرم، این بهترین و خوش بینانه ترین توصیف از طرح است. در مورد ایران با تهدید و گرو کشی کارگر را وادار به پذیرش رسماً مجانی این طرح میکنند و رسماً کارفرما را از هر گونه تعهدی معاف اعلام داشته اند.

مصطفی اسدپور، نماینده مجلس شورای اسلامی

اما هنوز طرح اصلی این نیست، هدف این است که از موقعیت یک بخش بیکار طبقه کارگر بر علیه شاعلین استفاده می کند. یک نفر که با این طرح ها سر کار می رود دو نفر آنطرف تر را به موقعیت شغلی سست تری میرانند، موقعیت استخدامی و موقعیت اشتغال بقیه طبقه ات کم می کنند، کلاً طبقه کارگر وضعیت استخدامی و حقوق قانونی اش پایین میاید. کسی که می گوید این طرح منجر به اشتغال نمی شود به نظر من دارد خودش را در صورت مسئله شریک می کند یا دارد می فروشد. طرح جمهوری اسلامی برای استفاده، بهره کشی و پرده داری طبقه کارگر در ایران و مسئله بیکاری را دارد به عنوان طرح اقتصادی به مردم و طبقه کارگر می فروشد به خود سرمایه داری که نمی شود فروخت. آیا گویا سرمایه داری بهتری می تواند در ایران وجود داشته باشد؟ اگر کارگر ارزان تر و زیر صفر کار کند، از کارگر چینی ارزان تر کار کند، تولیداتش از چین ارزان تر شود، گویا سرمایه داری است که بهره را برمیدارد و به نفع کارگر صرف می کند؛ دروغی بزرگتر از این می تواند وجود داشته باشد. مگر در ایران پول کم است؟ مگر تولید کارگر کم است؟ چه چیز آن به کارگر رسیده است؟. ایران بزرگترین بهشت سرمایه داران دنیا است از لحاظ قانونی و بر اساس قانون کار باید خانواده ۵ نفره مزایا پرداخت شود کجای این قانون رعایت می شود. قانون کار می گوید تشکلات صنفی باید آزاد باشد، قرارداد موقت جزو قانون کار نیست؛ مگر انجام میشود. خود قانون کار رسماً و قانوناً کارگاه های زیر ۲۰ نفر، ۳۰ نفر و ۱۰ نفر را از زیر شمول قانون کار خارج کرده است. قانون کار مهندسی سنگ بنای بیکار سازی قانونی در ایران است در کنارش هم یک وزارت خانه، یک شورای اسلامی، یک انجمن کارفرمایان، یک امام، یک خامنه ای، یک فیضیه بالای سرش گذاشتند که پدر کارگر در ایران را در بیاورند و یک تعداد هم این وسط بازار گرمی می کنند (طرح کارورزی) این موقعیت را دارند به وجود میاورد. همین الان قانون صنعتی، مراکز ویژه صنعتی حتی این ها را هم رعایت نمی کنند. "کارخانه چسب هل" در قاموس و در قانون کار هر کسی را بُکشید آزاد هستیید دستمزد ندادن که هیچ، دستتان را در جیب بغل دستی بکنید شلاقت می زنند، دست چپ و راست را می بُرند ولی اگر حقوق کارگر را ندهی سرت را هم بالا می گیری. یعنی بحث بر سر قانون کار نیست، انسانیت است ثرم انسانی جامعه است یک جنگلی است.

مصطفی اسدپور، نماینده مجلس شورای اسلامی

دوران اسپارتاکوس در دوران پرده داری هم اینطور نبودند. یک توخُش عمومی رسمی ایجاد شده است. در صورت مسئله شریک شدن باید سرافکندگی داشته باشد. با وزیر کار بحث شود که این طرح کجایش بهتر بود که اشتغال ایجاد کند بحث بر سر اینکه این اشتغال نیست، بعد چه کسی

کارگران جهان متحد شوید

کارورزی، یک طرح موفق ...

گفته است باید این اشتغال باشد، چه کسی گفته است کارگر باید اشتغال داشته باشد و به همه این ها تن بدهد تا زندگی داشته باشد و زندگی کند. کارگری که کار طلب می کند به قول شما در آق دره شلاقش می زنند. کارگری که می خواهد نان بازوی خودش را بخورد شلاقش می زنند. کار را به دو شیفت و سه شیفت تقسیم کردند و از ملت کار می کشند، کار کودکان در ایران آزاد است، کار قالی بافی در خانه ها برای زنان آزاد است. کار زیاد است مردم می توانند کار کنند می توانند درآمد داشته باشند. پول، ثروت در ایران زیاد است. تمام این ها از جیب کارگر از زحمت کارگر بدست می آید. این وسط گویا فرشته ای وجود دارد که اشتغال ایجاد می کند، یک فرشته ای وجود دارد که کارگر شاغل را دو برابر به کار می کشد، شلاق می زند، به ضربه می کشد ارزش کار می کشد. گرانی، احتکار، ارتشاء، دزدی، خرج آلاف و اولوف آیت الله ها همه این ها به جای خودش از طبقه کارگر تامین می شود. بعد یک تعدادشان می گویند شما بیکارید ما منت میگذاریم سر شما که شاید بتوانید شاغل شوید و خوشبخت شوید، خوشبخت شوید تازه مثل اینهایی که سر کار میروند. سر و ته این معادله به نظر من غیر معقول است. یک تعدادی دارند نان می خورند من می توانم بفهمم، روزنامه نگاری که می خواهد نان بخورد سر این طرح، طرح اقتصادی از آن می سازند، هر سر آن را بگیرید به نظر من یک قائلناق بازی است. ولی چرا در جنبش کارگری این مطرح می شود، می تواند یک بحث دیگری باشد؟

هیمن خاکی: بحث های دیگری هم مطرح شده و می گوید این طرح پاسخ دوره ای دولت است به مسئله بیکاری تا در این دوره آمار بیکاری را کم کند و آمار شاغلین را بالا ببرد و شما اشاره کردید که این بحث به ارزان سازی نیروی کار، بی ثباتی و آسیب پذیری بودن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی در ایران منجر می شود. در اکثر تحلیل هایی که حول این مسئله وجود دارد هدف این طرح این طور مطرح می شود که پاسخی به مسئله بیکاری است. اول می خواهم کمی در مورد این صحبت کنیم که مسئله بیکاری در جامعه ایران چیست و آیا با این قبیل از طرح ها می شود به مشکل بیکاری یا به مسئله بیکاری پاسخ داد؟ از سوی به واقع اکثر مطالبی که موجود است اکثراً در مورد تحلیل خود طرح بود و کمتر کسی در مورد این صحبت کرده بود که در مقابل با این طرح چکار باید کرد به همین دلیل می خواهم کمی در این رابطه صحبت کنید که در مقابل این طرح چکار باید کرد؟ دوست دارم مسئله را بازتر کنید.

مصطفی اسدپور: ببینید هر دولتی که بر سر کار می آید، هر دولتی وظیفه اش این است و پرچم این را بر عهده دارد که بیکاری تجدید شود، مخارج بیکاران به گردن خودشان بیافتد و با تمام انرژی از پدیده بیکاری بر علیه کارگری که شاغل است استفاده کرد و تا آخر خطر رفت در این میان بازی در بیاوریم، دروغ بگوییم به اصطلاح تحریف کنیم، شلاق بزنیم، یکی نان دهد یکی خوب و یکی بد شود، یکی اقتصاددان و یکی اقتصاددان نشود... طرح آنها این است، از مردم وقت بخریم. این نیست که مردم از زور گرسنگی انقلابی می شوند و طغیان می کنند، نه! این طور نیست. مردم از زور بیچارگی، ناامیدی، فریب و سرخوردگی خودشان را آتش می زنند. پدیده دست جمعی، خودمان را آتش میزنیم با قرص برنج خودکشی کنیم، یک پدیده عادی در ایران است. اینها هیچ امیدی نمی بینند. در روزنامه ها، قطعنامه ها و بیانیه ها چه امیدی می تواند برای این افراد وجود داشته باشد، امیدی وجود ندارد. این طور نیست کسی که جانش به لیش رسیده تف میاندازد به روزنامه، تلویزیونش را از طبقه پنجم پرت می کند، جانم به لیم رسیده، مرگ یک بار شیون یک بار، می روم اعتراض می کنم، این طوری نیست. کسانی که سر کار هستند اینها را می دانند و روی اینها حساب باز می کنند و مردم را ناامید، سرکوب، سرخورده و سرافکنده می کنند. این پدیده همچنان ادامه پیدا می کند. رئیس

جمهور تا رئیس جمهور بعد، تا صد سال دیگر این ها طرح خواهند آورد، تا صد سال دیگر طبقه کارگر را به عقب خواهند راند. هیچ طرحی وجود ندارد مگر سرمایه داری چه طرحی می تواند داشته باشد برای ایران آن هم در رقابت صحنه بین المللی، چه چیز را می توان از کارگر چینی ارزان تر تولید کرد. تمام جامعه را فساد به معنای واقعی کلمه، فساد به معنای فرهنگ، در عقل، در مناسبات اجتماعی همه چیز را فرا گرفته. کارگر بیکار به عنوان علاف معرفی می شود. مزخرف گویان به عنوان برنامه ریزان اقتصادی مطرح می شوند. کسی که فقر را سازمان می دهد، کسی که تف به صورت جامعه میاندازد عزیزترین است و در جامعه حقوق و دستمزد بالاتری می گیرد. مردمی که تا سی سال پیش در این انقلاب می توانستند این طور با آنها صحبت کرد؟ الان در کنار خیابان ها چقدر نشستند و گدایی می کنند این زخم بر مردم است، زخم اعتراض که دارد خودش را فرو می خورد. و این ها همه اش دارد ادامه پیدا می کند، ابعاد اجتماعیش هر روز بیشتر می شود. خود این دولت ناامن است برای جامعه، کسی که بزرگترین معدن سرخوردگی در این جامعه است نسل دوم این جامعه دارد که می شود. صدها و میلیون ها کودک وجود دارد که پدرش را سر شغل ندیده است این نسل دوم بیکارها هستند. معناد می شوند بعد از فرمانده نیروی انتظامی می خواهد نظم را برقرار کند، این سیکل معیوبی است که طبقه کارگر در آن افتاده است. در این سیکل و آمدن و عکس گرفتن از یک طرح اشتغال و ندیدن کل امارت و پوشاندن آن، در این صحنه و این روند هر کدام دارند در دولت نقشی ایفا می کنند، خیلی ارفاق بزرگی است می خواهد آمار خودش را بهبود ببخشد، این دولت ها فکر می کنند رأی آورده اند و با رأی سر کار آمده اند، در این جامعه رای مردم به حساب می آید؟ ایشان خیلی نگران رأی خودشان هستند، فکر می کنند با رأی آدم حساب شان کردند، فکر می کند در این جامعه قرار است سهمی به کارگر داده شود؟

شما در صحبت هایتان گفتید، بخش کارگر تحصیل کرده، بهانه مسخره تازه دولت شده است. مگر بخش زیادی از طبقه کارگر همین الان تحصیل کرده نیستند؟ آیا واقعا آنهایی که تحصیل نکردند، صدقه سر حکومت خود حضرات امکان تحصیل پیدا نکردند، باید سرشان بگذارند و بمیرند؟ تازه بحث بر سر این است تحصیلی که کردید، رشته ای که خواندید اشتباه است. روزنامه دو هفته پیش گفته بود بخش زیادی انگلیسی بلد نیستند! سوال اینست که مگر وزیر کارت و اعضای شورای نگهبان انگیزی میدانند؟ از کی تا حالا انگلیسی دانستن مهم شده است، مگر قرار نبود اقتصاد مال الاغ باشد، کی ورق برگشت؟

به نظر من یک مسئله وجود دارد در این جامعه باید یک جا ایستاد و فریاد زد که همه اینها فریب است، فریبی ضد کارگری و دروغ است . باید سد ببندی و سد بستن در مقابل طبقه کارگر در ایران غیر از این وجود ندارد. پول، ثروت و همه امکانات وجود دارد، من نباید بمیرم. شغل ایجاد می کنید من آماده شغل هستم، شغل نداری باید بیمه بیکاری من را بدهید. بیمه بیکاری، نه این بیمه بیکاری که اینها می گویند آن هم یک سر دیگر مسخره بازی این ها است. کارگر باید بگوید این مسخره بازی ها را جمع کنید کارگر باید تنها کلامش این باشد " من زندگی ام را می خواهم" اگر در این موقعیت قرار نگیرد به هیچ جا نمی رسد. اگر در این موقعیت قرار بگیرد آن موقع دیگر فرق می کند. زبون ترین، بی عرضه ترین و متشتت ترین بورژوازی در ایران وجود دارد فقط در مقابلش صف متحدی وجود ندارد. این موقعیت یک اپوزسیون مزربز، اپوزسیون چپ و اپوزسیون راست که به ایران تزریق می شود عرضه این را ندارد و منتظر هستند ترامپی بیاید و ایران را عوض کند.

هیمن خاکی: می خواهم به همین مسئله اشاره کنم جناح های مختلف حول این مسئله بحث کردند و هر کدام قاعداً از سر جنبشی که نمایندگی می کنند مسئله را بررسی کردند. در طرح کارروزی آمده است که بیشترین سود را قرار است که کارورزها ببرند به خاطر کسب و تجربه دانش

عملی، که قرار است اینها به واسطه این طرح بدست بیاورند. بخشی در داخل و چه در خارج قاعدناً هم سو بودند با این مسئله و یا اگر هم همسو نبودند کلیت پدیده را نقد نکردند که تا الان در مورد شان صحبت کردیم. اینها از این مسئله چه سودی می برند. نه فقط از این طرح بلکه سایر طرح های دیگری که مطرح می شود. سود اصلی را چه کسی می برد و اینها کجای ماجرا ایستاده اند؟

مصطفی اسدپور: من عقیده دارم ایران صاحب یک طبقه بورژوازی به شدت متشکل و به شدت آگاه و به شدت فاسد شده است. هیچ وقت در هیچ تاریخی در تمام منطقه، طبقه، به معنای طبقه بورژوازی در دولت سهیم نبوده است و اینها سهیم هستند. تمام تک تک کسانی که این حرف ها را می زنند بخش کارفرمای متشکل در ایران است، زبان دراز، پررو، ضد کارگر و عمیقاً غیرانسانی. اینها اگر می توانستند کارگر را در کوره آتش می زنند، این نوع بورژوازی را در آق دره شاهدش بودیم. کارگر را به خاطر این که شغل خواسته به خاطر این که یقه آنها را پاره کرده جلوی کارگرهای دیگر به شلاق کشیدند و این به تمام جامعه تسری پیدا می کند. می شود بحث کرد و تک تک اینها را بررسی کرد. از کی تا حالا طبقه بورژوازی در ایران مدرن و پیچیده شده که با چهار تا لیسانش هنوز نمی تواند کارش را انجام دهد. مثلاً در یک مطب بخواهد یک کارگر یا دفتردار استخدام کند لیسانسه اش کافی نیست؟ کدام شغل چه چیزی می خواهد هوا کند، کدام تکنولوژی، بخش مهمی از این کارگرها که استفاده می کنند کارگرهای ساده هستند. بخش مهم تر آن سواستفاده جنسی از کارگران زن است. عمق و عفونتی که در ایران حاکم است، بورژوازی سازمانده آن است، اسلام یک بخش از قضیه است. بورژوازی ایران در اسلام، دوز تعفن آن را به مراتب بالاتر برده است، به داعش زیادی ایراد می گیرند. بخش مهمی از بورژوازی در ایران داعش رسمی در محل کار است. زن و کارگر را ببینید که چطور بهره کشی می کنند هیچ قانون و هیچ انصافی وجود ندارد. وقتی که روزنامه هایشان را میخوانید اوج تنفر را نسبت به کارگر میبینید. چرا اینقدر چشمشان کور است و نمی بینند، چرا فقر کارگر برایشان ساده است، چرا انسانیت در آنها مرده است. اینها تمام قد ایستاده اند و از طرح شان استفاده می کنند هر یک ریال شان را می پرستند و میدانند از کجا رگ کارگر را به کجا بکشند این تحفه ست. این طرح بخشی مهمی از این ها است. بخش امام جعفر صادق بررسی کرده و می گوید " درست است اینها لیسانس هستند ولی ۳۰ درصد شان انگلیسی خوب بلد نیستند". تمام بورژوازی ایران تمام حکومتش را حساب کنید ۱۰ درصد شان انگلیسی بلد نیستند، آنها اقتصاد دانند؟ از کی تا حالا این طور شده است. بهانه گرفتن، پیچیده کردن، تحقیر کردن، پولدار شدن به هر قیمتی در آن جامعه فضیلت شده است. پولدار شدن را در آن جامعه همه پنهان می کنند این نه به خاطر هنر کارآفرینی کسی بوده، کارآفرینی حالا داستان است. شما می توانید در خیابان بیاستید با صدای بلند ۴۰۰ نفر کارگر را ببرید سر کار یکسال حقوقشان را پرداخت نکنید و سرت را بالا بگیرید. اگر یک کارگر دست روی آنها بلند کند شلاق می زنند، زندانش می کنند، میکشند، ماموران جمهوری اسلامی میکشند در خیابان، و این هنر بورژوازی در ایران و جامعه وارونه به شدت اینجاست.

مسئله کارورزی را باید رویش تف انداخت. حتی ارزش یک تف هم ندارد، آن کسی که شرف داشته باشد. اگر طرح کارورزی نباشد چه آلترناتیوی دیگری دارند، به درد کارگر چه مربوط است که ۶سال دیگر یک بورژوایی ثروتمند شود بعد عشقش بکشد که پولهایش را جمع کند به ثروت جامعه اضافه کند و پولها را در بانک نگذارد که بهره ببرد، این همه راه مگر یک انسان چقدر زندگی می کند. در خیابان ها صف کسانی که کلیه هایشان را حراج می کنند و جا نیست که یک کاغذ اعلامیه به دیوار بچسبانند، تیر چراغ برقی جا نمانده همه دارند می نویسند. مناطق کارگری در ایران مشخص است، چند درصد زنان در محلات کارگری تن فروشی می کنند؟ اینها سازماندهی می شود و خود دولت سازماندهی این کار است. بیکاری در ایران سازماندهی میشود، از بیکاری تا مغز استخوان از آن استفاده می شود. رو بنای

کمونیست ۲۲۱

این یک دولت وحشی و زیر دست آن یک فرهنگ، یک طبقه بورژوازی به شدت متشکل، آگاه، خونخوار، بی رحم، بی فرهنگ و به شدت غیر انسانی لانه کرده است این است جواب طرح.

هیمن خاکی: کم کم وقت برنامه ما به پایان می رسد دوست دارم در آخر به این مسئله بپردازیم. شما گفتید در برابر این طرح باید صف ببندیم و با تصویری که از طبقه کارگر در ایران و موقعیت بورژوازی در جامعه ارائه دادید این سد بستن را که از آن صحبت کردید بازتر کنید و بیشتر توضیح دهید که به چه شیوه ای در مقابل این طرح و مسائلی دیگر باید سد بست؟

مصطفی اسدپور: سد بستن در ایران دو زاویه یا دو وجه دارد. یک حزب کمونیستی می خواهد که به جامعه افق بدهد و بگوید میشود این بورژوازی را وارونه کرد، بگوید و قانع کند که همین الان به اندازه کافی نان هست، به اندازه کافی ثروت هست، به اندازه کافی جنس و خورد و خوراک هست، به اندازه کافی تولید در جامعه می تواند کفایت کند تا برای این که یک جامعه ثروتمند را به پا کرد. قیام را به یاد آورد چطور می توانستند سازمان بدهند همه آن لحظات و همه آن اشکال مختلف این یک افقی است که می تواند رهبری کند. این افق در هم کوبیده می شود این افق دارد از جامعه گرفته می شود، هر روز و هر روز به همان اندازه که بیکاری را به جامعه تحمیل می کنند به همان اندازه افق را از جامعه می گیرند، اصلا دست در دست هم دارند. ایران عراق دوم می تواند باشد، ایران می تواند با بورژوازی آمریکا می تواند باشد، سبز، پدیده سبز یکی از بزرگترین عواملی بود که کمر کارگر را در ایران شکست، کمر سوسیالیسم را در ایران شکست، کمر این افق را شکست. امید به رفسنجانی بستند حتی نیروهای چپ ...

به جای این باید افق طبقاتی کارگری بازسازی شود و ما می توانیم. مگر انقلاب اکتبر را چند نفر سازمان دادند؟ مگر چند هزار کارگر توانستند آن را سازمان دهند؟ مگر در آن جامعه به آن بزرگی با چند کارخانه توانستند تولید را سازمان دهند؟ افق انتظار، اینکه منتظر باشم با آمریکا وضع اقتصادی بهبود پیدا می کند تا بعد نوبت من می رسد، این یک افق است؛ افق بعدی این است که طبقه کارگر باید خودش به داد خودش برسد و آن هم با اتحاد. همین الان اگر محله نازی آباد متحد شود و بگوید بلایی که بر سر کارگر بغل دستی من آوردید نمی گذارم دوباره تکرار شود، ما اتحاد کارگری خود را پیش می بریم؛ میتوانم موقعیت کل طبقه را دگرگون سازد. در موقعیت بسیار وخیم تر از این در وضعیت اقتصادی آمریکا، طبقه کارگر در سال ۱۹۲۰ تجربه بزرگ عظیمی نشان دادند و حقوق بیمه بیکاری را تامین کردند. بیمه بیکاری به معنای این است که من حق دارم، کارگرم، همسر و بچه خانوادگی من کارگر هستند در سطح جامعه حق داریم. کار که به من نمی دهید تازه حق من را پایمال می کنید. دهن کسی را که به کارگر به عنوان بیکاریش حرف می زند باید گل گرفت. این روزنامه را باید به آتش کشید، در این موقعیت باید برای وحدت کارگری جان داد، برای وحدت کارگری مایه گذاشت. نباید گذاشت بلایی سر کارگر بیاورند در آق دره، در جاهای دیگر و همه جا. همین الان هم نمونه کارگرانی هستند وقتی متحد میشوند فوراً دولت سر و ته ماجرا را هم میاورد. مگر معدن بافق کم بود یا کارگران سیمان بروجرد در تهران ۹ نفر، نرفتند جلوی مجلس بایستند گدایی کنند، نرفتند میدان انقلاب و مردم به آنها ترحم کنند ، بر عکس رفتند درست وسط وزارت کار ایستادند و گفتند حق مان را می خواهیم، خود وزیر کار حق شان را داد.

اعتراضات کارگری که صورت می گیرد مسخره ترین فرمی است که برای شورای اسلامی ایجاد کردند، "حقوق دستمزدهای عقب افتاده" همه اینها تله است و همه این ها وقت خریدن است همه اینها شریک شدن در منجلاب عظیمی است که به طبقه کارگر تحمیل می کنند، همه دارند حساب باز می کنند. کارگری که فقیر است، کارگری که گرسنه است، کارگری که ۳۰ سال دارد، کارگری که سرش به سنگ بخورد، بیشتر در خود فرو

^[1]

می‌رود.

من مخالف این هستم که گویا ILO سازمان جهانی کار می‌خواهد بررسی کند وضعیت طبقه کارگر در ایران را، از یک طرف این خیلی خوب است ولی به نظر من نباید منت شان را کشید، اصلا به عنوان خبر کارگری یک سر شکستگی برای طبقه کارگر در ایران است. حمایتی که از کارگران نیشکر هفت تپه در اتحادیه بین المللی شد نباید قبول کرد، زحمت کشیدند اطلاعیه دادند. اتحادیه بین المللی در اطلاعیه اش گفته است که اگر تکرار شود به ILO شکایت می‌کنیم که رسیدگی کند! بعد به این می‌گویند دفاع از منافع طبقه کارگر در ایران!

باید به طبقه کارگر عزت گذاشت، یک طبقه ای که جوهره اش را دارد و می‌تواند. بورژوازی از این طرف توی سر کارگر می‌زند از این ور هم با این نوع بیانیه ها و اطلاعیه ها ارزش وجودی طبقه کارگر را پایین تر می‌آورند. اینها کمکی نمی‌کند و نکرده است. هر حزب ناسیونالیستی فورا از این صحبت می‌کند که ترک ها را در تمام منطقه نه فقط در ایران می‌خواهد متحد و متشکل کند، سازمان خبات در ایران برای خودش نیروی شده است که ادعای بزرگتر از هر کس دیگری را دارد، آنها که پوچ هستند این کار را می‌کنند. چرا برای طبقه کارگر نباید این طور باشد؟

همین خاکی: مصطفی عزیز وقت برنامه ما هم تمام شد ولی در آخر در دو دقیقه اگر فکر می‌کنید برای کامل شدن بحث نکاتی مانده مطرح کنید بفرمایند.

مصطفی اسدیور: رهبر کارگری در ایران به قول مارکس هیچ چیز ندارد از دست بدهد، چه چیزی دارد که از دست بدهد؟ چه چیز برایش مانده است که از دست بدهد؟ خانه، زندگی، حرمت، آینده، بچه؟ چه چیزی مانده که کارگر در ایران نکند برای این که بتواند یک زندگی عادی داشته باشد؟ به هر ساز شان می‌رقصند، مسلمان می‌شود، می‌ترسند از زندان شان می‌ترسند، سر به زیر می‌شود کار می‌کند، تحصیل می‌کند، چادر سرش می‌کنند، صبر می‌کنند؛ چه چیزی مانده است؟ در تاریخ دنیا نمی‌شود این را پیدا کرد، با برده ها این طور نکرده بودند، هر بامبولی را سر کارگر در می‌آوردند هر دکانی را باز می‌کنند. بیرجندی، کرد، ترک، کهگیلویه، آب کارون مال ماست یا مال شما ست! کارگر را شلاق می‌زنند. بنیاد این را وقتی طبقه کارگر متحد شوند و به نتیجه برسانند چطور می‌توانند دست به سینه طویله بزرگی از هر خانواده بورژوایی می‌زنند واقعا دنیا عوض می‌شود، واقعا می‌تواند دنیا عوض شود.

من عقیده دارم که کردستان می‌تواند بحث دیگری باشد در کردستان یاد سال ۱۳۵۸ بنکه ها و اداره محلاتشان در یک محله شکل بگیرد، آنوقت می‌توانند دنیا را عوض کنند، همین وزارت کار به زانو در می‌آید در مقابل آنها، ولی به جایش کولبری است من فکر میکنم طبقه کارگر ایران احتیاج به خانه تکانی بزرگی دارد. همانطور که بورژوازی دماغش را بالا می‌گیرد، کارگر بالا بگیرد. بورژوازی نان آور یک دروغ کثیف تاریخی در ایران است. این که مرد آن است که زیر سنگ هم شده است نان بچه اش را در بیاورد، این یک طرف قضیه است. این نباید دیگر افتخار باشد، جای آنرا باید حق طلبی بگیرد، کارگر زن و مردی که تن به هر زور گویی نمیدهد و نمیگذارد هر بلایی را بر سرش بیاورند باید بعنوان افتخار جانشین آن شود. این تجربیات باید ورق زده شود و به کلی این روند برگردانده شود. من جایگاهی برای طرح کارورزی نمی‌بینم این همه ورق سیاه کردن برای آن حیف است.

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

همین خاکی: در چند هفته گذشته، بعد از تحریم ایران، روسیه و کره شمالی از سوی آمریکا و بعد از آزمایش موشکی جدید کره شمالی و تهدید به موشک باران کردن جزیر گوام در اقیانوس آرام، ترامپ کره شمالی را به "آتش و خشم" تهدید کرد. در یک هفته گذشته احتمال جنگ بین آمریکا و کره شمالی بسیار بالا رفت. هرچند که دیروز سه مقام ارشد امریکایی در اظهارات جداگانه اعلام کردند که هرچند نسبت به یکدهه گذشته با کره شمالی به جنگ نزدیکتر شده ایم اما راه حل دیپلماتیک گزینه مناسب تری است و از سوی دیگر اعلام میشود که اگر سیاستهای تحریم علیه کره شمالی شکست بخورد، گزینه نظامی روی میز است.

رئیس جمهور آمریکا و چین در مکالمه ای تلفنی بر ضرورت عاری ساختن کره شمالی از سلاحهای اتمی حرف زده اند و همچنین رئیس جمهور چین دو طرف این منازعه را به خویشنداری دعوت کرده است. از سوی دیگر امروز خبر رسید که سران ارتش کره شمالی طرح حمله به جزیره گوام را به رهبر کره شمالی داده اند و او نیز هنوز فرمان حمله را صادر نکرده و اعلام کرده که منتظر واکنش آمریکا در شرایط موجود خواهد بود.

با این توضیحات سوال اولم را اینطور شروع میکنم. ژورنالیسم نوکر، کاخ سفید، سازمان ملل و کل دارو دسته های نان به نرخ رزو خور روایتی که از این جنگ اعلام میکنند حاکی از آن است که هدف آمریکا خلع سلاح اتمی کره شمالی و امن کردن جهان است. اگر واقعا هدف امن کردن جهان از سلاح اتمی باشد باید آمریکا قبل از همه خلع سلاح شود. واقعیت ماجرا چیست و نظر شما در رابطه با این مسئله چیست؟

آذر مدرسی: همانطور که گفتید اگر قرار است جهان خلع سلاح اتمی شود اولین کشوری که قاعدتا باید خلع سلاح اتمی شود آمریکا است. چرا که آمریکا اولین کشور و تنها کشوری است که از سلاح اتمی علیه بشریت استفاده کرده است. در نتیجه صورت مسئله برخلاف تصویری که خود هیئت حاکمه آمریکا و کاخ سفید میدهد، برخلاف تصویری که بخش زیادی از میدیای رسمی بخصوص در آمریکا میدهند، نه خطر کره اتمی است و نه اینکه گویا کره شمالی امکان حمله به نه فقط جزیره گوام بلکه به کشور آمریکا را دارد. در طرح این صورت مسئله مثل همیشه خود هیئت حاکمه آمریکا، کاخ سفید ومیدیای رسمی در آمریکا تلاش میکنند تصویر یک خطر بزرگ جهانی چه برای دنیا و چه برای آمریکا را بدهند برای اینکه بتوانند سیاستی را که دارند و معضلاتی که دارند از این کانال خود را به عنوان "حل کننده" یک مشکل جهانی عرضه بکنند.

ما رسما هم گفته ایم "خطر کره هسته ای" همانقدر واقعی است که "خطر ایران هسته ای" واقعی بود، همانقدر واقعی است که ادعای مسلح بودن صدام حسین به سلاحهای شیمیایی و کشتار دسته جمعی واقعی بود، همانقدر واقعی است که "دخالت بشردوستانه" آمریکا در سوریه و لیبی به منظور "دفاع از مردم" واقعی بود. بطور واقعی کشمکش آمریکا با کره شمالی، کشمکشی که امروز دنیا را به خود معطوف کرده و همه از احتمال یک خطر، یک جنگ و یا حمله نظامی آمریکا به کره شمالی حرف میزنند، قرار است معضلات دیگر آمریکا در رابطه با هژمونی خود، در رابطه با قدرت و موقعیت خود در جهان بخصوص در خاور دور را حل کند. همانطور که "خطر ایران هسته ای" قرار بود معضلات دیگری و مسائل دیگری را جواب بدهد، همانطور که حمله به عراق به بهانه "مسلح بودن صدام به سلاحهای کشتار جمعی" قرار بود معضلات بنیادی تری را در قطب بورژوازی جهانی جواب بدهد، "خطر کره اتمی" قرار است کشمکش بنیادی تر دولت و هیئت حاکمه آمریکا با قدرت

“خطر کره اتمی” بهانه ای برای

خاورمیانیزه کردن خاور دور



اقتصادی، سیاسی و نظامی چین بخصوص در خاور دور که بطور روزافزونی افزایش پیدا میکند را به نفع آمریکا حل کند. رقابت آمریکا با چین قرار است از طریق به اصطلاح خطر کره اتمی حل و فصل شود.

کشمکش، رقابت و معضلات بنیادی که آمریکا با قدرت گیری چین دارد مختص به امروز نیست، هر کس که فقط نگاهی به میدیای رسمی و دستگاه تبلیغاتی هیئت حاکمه آمریکا و قدرتهای دیگر انداخته باشد، متوجه میشود که رقابت اقتصادی بین آمریکا و چین مدتهاست شروع شده است. قدرت گیری اقتصادی چین همیشه خطر جدی برای آمریکا بوده و آمریکا در این رقابت همه آپشن ها را روی میز دارد، آپشن جنگ اقتصادی، آپشن جنگ سیاسی و آپشن جنگ نظامی. آمریکا مدتهاست جنگ سیاسی و اقتصادی اش با چین را شروع کرده است. تهدید و یا تلاش برای به رسمیت شناختن تایوان به عنوان یک کشور بخشی از این جنگ بود. ابلاغ لایحه ای در رابطه با تحقیق در مورد استفاده قانونی یا غیر قانونی دولت چین از تکنولوژی خارجی از طرف ترامپ، بخش دیگری از این جنگ است. کشمکش سیاسی- اقتصادی قدیمی هیئت حاکمه آمریکا دوباره امروز روی میز آمده و ترامپ سعی میکند این جنگ را از این طریق و "خطر کره هسته ای" پیش ببرد. در نتیجه معضل نه "خطر کره اتمی" که اساسا کشمکش و رقابت اقتصادی، سیاسی میان آمریکا و چین است که امروز به رقابت نظامی در منطقه تبدیل شده است.

اما اوضاع تغییر کرده و آمریکا چنان دست بازی، که در دوره "نظم نوین جهانی" و حمله اول به عراق و یا حمله دوم به عراق داشت را ندارد. اوضاع حتی با دوره ای که تحریمهای اقتصادی علیه ایران به بهانه خطر ایران هسته ای اعمال شد، متفاوت است. آمریکا امروز با محدودیتها و فشارهای بسیار بیشتری، نه از طرف کره شمالی بلکه از طرف قدرتهای اصلی اقتصادی، از طرف بورژوازی اروپا و چین و روسیه روبرو است. دوره متفاوتی است وامریکا امکان اینکه یک تنه جنگی را به کل قدرتهای امپریالیستی در جهان تحمیل کند، ندارد. شاید بتوانیم در طول مصاحبه بیشتر به این موضوع بپردازیم.

همین خاکی: شما اشاره کردید که اوضاع تغییر کرده است. ما چه در مورد تحریم ایران، روسیه و کره شمالی که چند هفته گذشته مطرح شد و چه امروز در طرح جنگ علیه کره شمالی ما دیدیم آلمان، روسیه و سایر دول و حتی سازمان ملل سعی کردند آمریکا را به خویشنداری در مورد این مسئله تشویق کنند و وارد جنگ نشود. شما از تغییر اوضاع حرف زدید. این تغییر اوضاع چیست و چرا اتفاق افتاده و چه پارامترهایی را در بر میگیرد؟

آذر مدرسی: وقتی به تغییر اوضاع اشاره میکنیم، منظور تغییر اوضاع در عرض یک ماه یا یک سال و یا حتی دو سال گذشته نیست. منظور از تغییر اوضاع، وضعیت دنیا بعد از پایان جنگ سرد و شکستن بلوک شرق و غرب است.

دوره جنگ سرد و تقابل بلوک غرب و شرق، به آمریکا این امکان را میداد که در راس بلوک غرب قرار بگیرد و با استفاده از قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی خود کل بلوک غرب را به دنبال خودش بکشد و هژمونی بلامنازعی در دنیای غرب داشته باشد. فروپاشی بلوک شرق و شکسته شدن جهان دوقطبی حول بلوک شرق و غرب، زمینه از دست دادن نه فقط هژمونی آمریکا بلکه حتی زمینه اتحاد بلوکی به اسم بلوک غرب مقابل بلوکی به اسم بلوک شرق از بین رفت. این مهمترین مولفه ای است که امروز میتوانیم تأثیرات آنرا در هر کشمکش جهانی ببینید. در اتفاقاتی که در خاورمیانه می افتد، در رابطه ای که بورژوازی کشورهای مختلف در خاورمیانه با قدرتهای جهانی دارند، در رابطه ای

که قدرتهای جهانی و دول بلوک غرب با هم دارند، در همه اینها رنگ این تحول بنیادی، که بعد از فروپاشی بلوک شرق بوجود آمده است، را میتوان دید.

این مهمترین مولفه ای است که همانطور که گفتم مهر خودش را به هر اتفاقی میزند. بلوک موجود نیست که آمریکا بتواند با اتکاء به تقابل با آن، منفعت به اصطلاح همگانی بورژوازی غرب را نگه دارد و حافظ منافع مشترک شان باشد. با فروپاشی بلوک شرق بلوک غرب و اتحاد آنها نیز شکست و با شکستن بلوک غرب، قدرتهای اقتصادی و بورژوازی مناطق مختلف سهم خواهی مجددی میکنند. در نتیجه امروز ما با دنیای که یکی از کشورها بتواند هژمونی مطلق را داشته باشد و بتواند قدر قدرتی مطلق خودش را حاکم بکند روبرو نیستیم. قدرتهای متعدد خواهان سهم متفاوتی هستند و ما با یک دوره گذار به دنیای چند قطبی روبرو هستیم، از دنیای دو قطبی شرق و غرب ما وارد دنیای چند قطبی شده ایم که قطبهای مختلف از قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی خودشان برای تقسیم مجدد قدرت و آرایش مجدد جهان استفاده میکنند. در این فاصله چین به عنوان یکی از این قدرتهای اقتصادی و اخیرا نظامی عروج کرده، اروپا تلاش میکند خود را به عنوان یک قدرت یکدست اقتصادی،سیاسی و نظامی در مقابل آمریکا سازمان دهد. بحث نیاز اروپا به ارتش واحد خود مطرح است. موجودیت و خاصیت ناتو امروز زیر سوال است، نه به این دلیل و بهانه هایی که ترامپ میگیرد که اعضای ناتو به اندازه کافی پول نمیدهند، بلکه به این دلیل که ناتو اتحاد نظامی بلوک غرب در مقابل بلوک شرق بود، زمانی که بلوک شرقی و اتحاد نظامی اش، پیمان ورشو، موجود نیست، ناتو و دول غربی قرار است در برابر چه کسی از خود دفاع کنند؟ شما نمیتوانید ناتو را با اتکا به "خطر کره اتمی" و "خطر ایران هسته ای" سرپا نگاه دارید و به حیات ناتو ادامه دهید. ناتو یک موجودیتی است ناشی از نیاز بنیادی تر است که بلوک غرب در مقابل بلوک شرق داشت.

بهرحال اساسی ترین پارامتری که تغییر کرده است فروپاشی دو بلوک شرق و غرب است. امروز ما از جهان دو قطبی عبور کرده ایم، تلاش امروز آمریکا برای "نظم نوین جهانی" و جهان یک قطبی که میتواند به رهبری آمریکا ادامه حیات دهد عملا شکست خورد. امروز دوره گذار جهان به جهان چند قطبی است. در نتیجه در این جهان چند قطبی شما شاهد عرض اندام نه فقط قدرتهای مثل چین در مقابل آمریکا و تهدید آمریکا که اگر به کره شمالی حمله کنید و بخواهید آرایش شبه جزیره کره را عوض کنید با مقابله نظامی من مواجه خواهید شد، نه فقط قدرتهای اروپایی در مقابل آمریکا می‌ایستند، بلکه حتی بورژوازی ایران میتواند ادعا کند با توجه به شکاف اروپا و آمریکا و با اتکاء به پشتیبانی اروپا، آمریکا را در غرب ایزوله میکنم و چنین استراتژی را برای خود تعریف کند. ترکیه میتواند عرض اندام بکند و اردوغان به عنوان نماینده بخشی از بورژوازی ترکیه در مقابل آلمان، در مقابل اروپا، در مقابل آمریکا و در مقابل روسیه عرض اندام کند. در این دوره جا برای بازی و برای ابراز وجود بورژوازی در تمام کشورها حتی در خاورمیانه باز شده چه برسد به قدرتهای اقتصادی جهان. این مهمترین مولفه ای است که تغییر کرده است.

در یکی دو سال اخیر مولفه های دیگری هم تغییر کرده اند. اگر کمی به عقب برگردیم، شاهد این بودیم که اوباما و هیئت حاکمه آمریکا، با برسمیت شناختن این واقعیت تلاش کردند این پروسه گذار به دنیای چند قطبی را با کمترین کشمکشها و با کمترین به اصطلاح درگیریهای نظامی، با کمترین هزینه، با کمترین اصطکاک با رقبای خود طی کنند. ترامپ ظاهرا به سنت همیشگی هیئت حاکمه آمریکا برگشته است. سیاست اتکا به اینکه میلیتاریسم و قدرقدرتی نظامی تنها راه و مهمترین راه به دست آوردن هژمونی مجدد و تثبیت کردن موقعیت خود در جهان است. اما همانطور که گفتم مولفه ها، منجمله آرایش قدرتهای اقتصادی در دنیا تغییر کرده است. آمریکا هژمونی سابق را ندارد. در اروپا هم انگلیس، یکی از متحدین آمریکا در اروپا که با بوش با اتکاء به حمایت بلیر موفق شد به عراق حمله کنند، امروز موقعیت سابق را در اروپا ندارد و خود با معضلات جدی تر اقتصادی و سیاسی درونی روبرو است و حاضر نیست بهای

“خطر کره اتمی”

یکبار دیگر رفتن به بازی آمریکا را ببردازد. حاضر نیست و نمیتواند در حمایت از ترامپ خود را درگیر جنگی کند که به گفته سران چین ابعادی بسیار بسیار و حشتناکتر از جنگهای تاکنونی به دنبال خود خواهد داشت.

هیمن خاکی: اجازه بدهید قبل از اینکه وارد ابعاد جنگ بشویم، به مسئله دیگری بپردازیم. زمانیکه به دیدگاههای متفاوت در مورد علل این بحران نگاه میکنید، هرچند در میان جریانات سیاسی ایرانی من هرچه تعقیب کردم جریان دیگری غیر از حزب حکمتیست (خطر رسمی) را ندیدم که در این رابطه حرفی بزنند، بحثی که مطرح شده این است که آمریکا در شرایط کنونی در خاورمیانه شکست خورده و در منجلاب خاورمیانه گیر کرده است. طرح حمله به کره شمالی نتیجه شکست آمریکا در خاورمیانه است و آمریکا میخواهد با جنگ در خاوردور هژمونی خود را بدست آورد و به اصطلاح با این جنگ شکست خود در خاورمیانه را جبران کند. شما این مسئله را چگونه میبینید و تا چه حد شکست آمریکا در خاورمیانه و موقعیت آنرا در بحران امروز میان آمریکا و کره شمالی تأثیرگذار میبینید؟

آذر مدرسی: فکر نمیکنم شکست آمریکا در خاورمیانه نقش خیلی اساسی در کشمکش امروز آمریکا با کره شمالی در خاور دور داشته باشد. فکر نمیکنم این یک مولفه اساسی یا یک فاکتور اساسی باشد.

همانطور که گفتَم مولفه اساسی تر رقابت آمریکا با چین و مسئله نفوذ آمریکا در این منطقه، اعمال اتوریتِه و اعمال هژمونی در خاور دور است. بطور واقعی خاور دور چه ازنظر اقتصادی چه از نظر سیاسی و اخیرا نظامی، منطقه تحت نفوذ چین است. خاوردور در تقسیم بندی، تقسیم و آرایش جهانی جزء منطقه تحت اتوریتِه و تحت نفوذ چین بوده است. روشن بود با بحرانی شدن خاورمیانه و از بین رفتن اهمیت استراتژیک خاورمیانه برای آمریکا و عروج چین و هژمونی چین در خاور دور، مسئله دسترسی آمریکا به بازار خاور دور هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی برای آمریکا روی میز آمد. در نتیجه فکر نمیکنم شکست آمریکا در خاورمیانه دلیل بحران امروز در خاوردور باشد. ممکن است در روانشناسی جامعه ای که سنتا یاد گرفته راه اعمال هژمونی، قلدری نظامی و قدر قدرتی نظامی است این مولفه بتواند تأثیری داشته باشد، اما فکر نمیکنم هیئت حاکمه آمریکا برای جبران شکستهای خود در خاورمیانه سراغ خاوردور رفته است. به مولفه دیگری که میتوان اشاره کرد، برخورد است که مقامات مختلف آمریکا به مسئله جنگ با کره شمالی میکنند که شما در ابتدای صحبتتان به آن اشاره کردید. ببینید ترامپ عموما خیلی عروتیز میکند و خیلی قلدرمنشانه و لمین مابانه قدرت نظامی آمریکا را در هر کشمکشی به رخ میکشد. اینکه ما میتوانیم حمله کنیم و حمله نظامی همیشه روی میز ما هست و غیره، اما سایر مقامات آمریکایی مثل مدیر سازمان سیا، مثل مشاور امنیتی کاخ سفید، مثل رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا، فوری اعلام کرده اند که خطر جنگ محتمل نیست. تعداد زیادی از سناتورهای آمریکا چه هم حزبی های ترامپ چه مخالفین او جنگ طلبی ترامپ و تحریکات نظامی، تحریکات لفظی ترامپ را محکوم کردند و گفته اند که با این لفظ نمیتوان با کره شمالی و در حقیقت با چین وارد صحبت شد. به ترامپ هشدار میدهند که نمیتوانید تهدیدهای توخالی کنید، آنهم زمانی که از حمله کردن عاجزید و نمیتوانید همانطور که به عراق حمله کردید، در سوریه دخالت کردید، لیبی را به خون کشانید نمیتوانید به راحتی در شبه جزیره کره دخالت کنید. علنا میگویند که این جنگ لفظی و این تحریکات لفظی حرف مفت است، که هیچ پشوانه ای ندارد و اینکه امکان حمله نظامی واقع بینانه نیست. در نتیجه هیئت حاکمه آمریکا با این معضل که چگونه میتوان این تشنج را کمتر کرد، روبرو است و تلاش میکند برای حل معضل به قول خودشان "راههای دیپلماتیک" را از طریق چین و مذاکره با چین و روسیه و تلاش برای فشار آوردن به کره شمالی حل کنند. حتی متحدین آمریکا در منطقه مثل کره جنوبی و ژاپن هم عقب نشسته اند و اعلام کرده اند که باید به دنبال راه حل دیپلماتیک بود و راه حل نظامی را از دستور

خارج کرده اند.

هیمن خاکی: پس شما احتمال جنگ را ضعیف میدانید. اما اگر فرض کنیم این جنگ اتفاق بیفتد تأثیر آن چه خواهد بود؟ بدون شک با شروع جنگ استرالیا از یکطرف، ونزوئلا، کره جنوبی، ژاپن و حتی چین و روسیه وارد این نزاع خواهند شد و اگر این جنگ به جنگ اتمی تبدیل شود خسارتهای بسیار بزرگی را وارد خواهد کرد. اگر جنگی اتفاق بیفتد چه تأثیری در اوضاع کنونی خواهد گذاشت؟

آذر مدرسی: من جنگ اتمی دیگری را محتمل نمیبینم. به این سادگی و دلیل که در چنین جنگ اتمی محتملی همه به سلاحهای اتمی مسلح هستند و شروع یک جنگ اتمی به معنای نابودی بشریت است. اما اینکه ترامپ پتانسیل یک ماجراجویی و قلدری نظامی را، همانطور که تا امروز داشته، دارد واقعی است. اما جنگ در خاور دور، همانطور که چین به حق اخطار داده، جنگ در خاورمیانه نیست و ابعاد بسیار وحشتناکتر انسانی و عواقب بین المللی وسیعتری خواهد داشت. آمریکا در دوره ای میتوانست خاورمیانه را، بعنوان منطقه سنتا تحت نفوذ خود، با حمله به یک کشور، و در خلاء قدرت دیگری که ادعای جدی در خاورمیانه داشته باشد، از طریق جنگهای کوچک محلی به خاک و خون بکشد که کشیده است، امروز چنین امکانی را حتی در خاورمیانه ندارد. در همین چند سال اخیر شاهد بودیم که با عروج و به میدان آمدن روسیه و چین و کشورهای دیگر و ابراز وجود و سهم خواهی و قدرتگیری دوباره اتحادیه اروپا، عملا آمریکا در سوریه عقب زده شد.

خاور دور خاورمیانه نیست که آمریکا بتواند چنین قلدری کند. خاور دور به قول معروف صاحب دارد و صاحبش چین است. چین اخطار را داده که اگر کره شمالی به آمریکا حمله کند دخالتی نخواهد کرد اما اگر آمریکا به کره شمالی حمله بکند قطعاً دخالت خواهد کرد و اجازه نخواهد داد آمریکا آرایش شبه جزیره کره را تغییر دهد، همزمان روسیه بلافاصله به دفاع ضد موشکی خود در شرق روسیه آماده باش داده و رسماً، هرچند خیلی آرام، اما رسماً اعلام کرده که اگر جنگی در آن شبه جزیره شکل بگیرد به عنوان متحد چین دخالت خواهد کرد و علیه آمریکا میایستند. همینطور کشورهای اروپایی رسماً اعلام کرده اند که خواهان جنگ نیستند و در قبال حمله آمریکا به کره شمالی اخطار داده اند که باید مسئله را از طریق دیپلماتیک حل کرد.

همه قدرتهای اصلی دنیا به این امر واقفند و هشدار داده اند که چنین جنگی، جنگی بسیار جدی تر از جنگ در خاورمیانه خواهد بود و بلافاصله صورت مسئله از جنگ آمریکا با کره شمالی به جنگ آمریکا با چین، با روسیه و در بهترین حالتش بی طرفی اتحادیه اروپا تغییر خواهد کرد و جهان با یک معضل جهانی به شدت عظیم تر و بنیادی تر روبرو خواهد شد. جنگ در خاور دور بشریت را با یک دوره خانمانسوز و آینده خیلی وحشتناکی در درجه اول در خاور دور و بعد در تمام دنیا روبرو خواهد کرد، دوره ی از جنگها و میلیتاریزم، قلدرمنشی و کشتار روبرو خواهیم شد که ابعاد بسیار بسیار وحشتناک تری از خاورمیانه پیدا خواهد کرد.

هیئت حاکمه آمریکا کاملاً به این امر واقف است که حمله به کره شمالی حمله به چین است و چین در مقابل آن ساکت نخواهد نشست. امروز دیگر همه به قدرت نظامی چین اذعان دارند و میدانند که چین براحتی میتواند جنگ را به مناطق دیگری بکشد. همین واقعیت باعث شده ایدئولوگها و متفکرین کاخ سفید از غیرمحتمل و ناممکن بودن حمله به کره شمالی بدلیل قدرت هسته ای بالای آن حرف بزنند. تلاش میکنند در میدیای رسمی شان تصویری بدهد که گویا قدرت اتمی بالای کره شمالی دلیل اصلی عدم ورود به جنگ و حمله نظامی به این کشور است. اما پشت این تبلیغات واقعیت عظیمی تری خوابیده است. اینکه حمله به کره شمالی عملاً شروع جنگ با چین، روسیه و همانطور که گفتَم در بهترین حالت عدم حمایت اروپا است، آمریکا امروز نمیتواند یک تته وارد چنین جنگی شود. همه این مولفه ها به اضافه معضلات داخلی که ترامپ در خود آمریکا با آن روبرو است، ورود به چنین جنگی وارد شدن به میدانی هست که هیچ تضمینی نه فقط برای پیروزی ندارد بلکه شکستهای جدی تر برای آمریکا خواهد داشت.

هیمن خاکی: بعنوان آخرین سوال. شما به این اشاره کردید که ما در دنیای چند قطبی قرار داریم، دنیایی که قدرتهای بورژوایی در صدد کسب هژمونی در سطح جهان هستند. در این شرایط ما میبینیم هر روز در یک نقطه از جهان بحث جنگ به میان می آید و اینکه آمریکا تصمیم دارد به کشوری حمله کند. در این دنیای چند قطبی تب و تاب جنگ قدرتهای جهانی برای کسب هژمونی در جهان هر روز بالاتر میرود. در شرایط کنونی وظیفه ما کمونیستها چیست؟ ما بعنوان یک حزب کمونیستی چه باید بکنیم و کجای این ماجرا باید بایستیم؟

آذر مدرسی: ما کمونیستها همیشه علیه قدر قدرتی و جدالی که بین قطبهای جهانی است، جدالهایی که از طریق تحمیل فقر و جنگ به مردم پیش میرود، ایستاده ایم. اما ما پاسیفیستهایی نیستیم که صرفاً علیه جنگ و خواهان صلح هستیم. ما کمونیستها همیشه علاوه بر نشان دادن خطرات واقعی این کشمکشها و جنگها راه مقابله با انرا نشان میدهیم. ما میشر و عامل بسیج طبقه کارگر و بشریت آزادیخواه و متمدن علیه قلدری نظامی، علیه ارتجاعی که امروز در دنیا حاکم است، علیه عقبگردهای سیاسی، فرهنگی، ارزشی و جنگهای که به بشریت چند ده سال گذشته تحمیل شده است هستیم.

امروز مهمترین قطبی که میتواند نه از طریق بند و بستها بین قدرتهای جهانی، نه از طریق امتیاز دادنهایی که چین و روسیه و آمریکا و اروپا، بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذ خود، بهم میدهند، بلکه از طریق فشار از پایین به قدرتهای جهانی در خود کشورهای غربی در خود آمریکا، در آلمان، فرانسه، روسیه، چین و.... علیه توحشی که حاکم کرده اند ایستاد.

فکر میکنم مهمترین وظیفه کمونیستها این است که همه واقعیتهای پشت این جدالها را به جامعه نشان دهند، که طبقه کارگر را برای مقابله با چنین سناریوهایی، که امروز به سناریوی روزانه ای که شما در هر گوشه از جهان میبینید، تبدیل شده آماده کرد. باید طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را در قلب قطبهای اصلی بورژوازی جهان به تحرک درآورد در مقابل نه فقط جنگ طلبی و میلیتاریزم، نه فقط خطر هسته ای و یا جنگهای هسته ای بین قدرتهای جهانی بلکه علیه کل حاکمیت بورژوازی که جز این هیچ ارمغانی برای بشریت ندارد به تحرکی عظیم درآورد.

کمونیستها علیرغم تمام پیشروپها که امروز راست و ناسیونالیسم و قومگرری در دنیا کرده، شرایط مناسبی برای متحد کردن طبقه کارگر علیه بورژوازی دارند. امروز شاید بیشتر از هر زمانی میتوان طبقه کارگر را علیه ناسیونالیسم، راسیسم، علیه جنگ طلبی و فقر، علیه فلاکتی که به این طبقه و اکثریت مردم محروم تحمیل میکنند، علیه تفرقه ای که به بشریت تحت عنوان ملیتها و قومیتهای مختلف تحمیل میکنند به میدان آورد و متحد کرد. هیچ دوره ای مانند امروز بورژوازی ماهیت کثیف و ارتجاعی خود را چنین بی پرده در مقابل جامعه به نمایش نگذاشته است.

اگر راهی برای بیرون آمدن از این اوضاع ناپسامان که ناامنی، فقر و آینده تاریک را در مقابل بشریت قرار داده، وجود دارد، اگر راه و امید یک آینده ای انسانی برای بشریت هست، امید به کمونیستها و طبقه کارگری است که بتواند با قدرت و با اتحاد خود، با قدرت اجتماعی خود در مقابل کل این بورژوازی بایستند. امروز دیگر صرف کم شدن تشنج ها کافی نیست، چرا که سهم ما به عنوان طبقه کارگر و به عنوان میلیونها انسانی که در این جوامع زندگی میکنیم چیزی جز ادامه وضعیت فعلی با کمی بهبودی و انتظار و هراس از کشمکشهای دیگر و جنگها و بحرانهای دیگر نیست. این شایسته بشریت امروز نیست. مردم شایسته یک زندگی امن، امنیت کامل، آزادی کامل، برابری کامل در همه وجوه زندگی اند و این کاری است که دست ما کمونیستها را میبوسد.

کمونیست ۲۲۱

هرجا اتحاد کارگران و

آگاهی آنها نسبت

به اینکه اعضا یک

طبقه جهانی اند

تقویت میشود، هرجا

کمونیسم بعنوان

دورنمای انقلاب

کارگری در میان

کارگران رسوخ میکند

و با هر رفیق کارگری

که به کمونیسم و به

مخافل و سلول های

کمونیستی کارگران

نزدیک میشود، یک

گاه به انقلاب

کمونیستی نزدیک تر

شده ایم. سلول ها و

مخافل کمونیستی

کارگری که امروز

تشکیل میشوند،

فردا کانون های

رهبری انقلاب کارگری

و پایه های قدرت

حکومت کارگران را

تشکیل خواهند داد.

منصور حکمت

۱۶ اوت ۲۰۱۷

**** با تشکر از رفیق عزیز وریا نقشبندی برای کمک به پیاده کردن این مصاحبه***

آهنگ اتحاد!

محمد فتاحی

موضوع این یادداشت نگاهی است به علنی شدن بحث و تلاش برای اتحاد میان دو حزب کمونیست کارگری (به رهبری حمید تقوایی و رحمان حسین زاده) که در آن به زمینه های اتحاد، خطوط و سنن سیاسی تشکیلاتی مشترک، موانع و مزایای این امر برای ما کمونیستها پرداخته میشود.

مصاحبه های تلویزیونی حمید تقوایی، محمد آسنگران خطاب به طرف مقابل و مصاحبه رحمان حسین زاده در پاسخ به آنها آهنگی برای نزدیکی و اتحاد است که در متن آن ضمن ابراز علاقه به هم از رفتار یکدیگر گلایه دارند. برای یک نگاه به مغاذله های طرفین، چند بخش بحث های شان اینجا مورد کنکاش است.

صورت مسئله و مشکلات دو طرف

حمید تقوایی در مصاحبه "کمونیسم کارگری پس از منصور حکمت" در مورد علل و زمینه های طرح چنین بحثی میگوید:

"مهمترین علت طرح این بحث این بود که آن خط و جهتگیری ای که در حزب کمونیست کارگری بعد از مرگ منصور حکمت مطرح شد و نقد و کنار زده شد و نهایتا به انشعاب و تشکیل حزب حکمتیست منجر شد، در آن حزب هم، کنار زده شد. اینکه به چه دلیلی و با چه نقدی بحث دیگری است که اینجا واردش نمیشوم. در هر حال، امروز نماینده آن خط و سیاست یک گروه کوچکی است که خودش را “خط رسمی” مینامد. در سال ۲۰۱۲ حزب حکمتیست حساب خودش را از آن خط جدا کرد."

و اینکه:

"با جدائی خط رسمی در سال ۲۰۱۲، این چشم انداز در برابر ما قرار گرفت که نزدیکی و اتحاد با رفقای که از حزب جدا شدند، امر ممکن است و میتوان در چهارچوب کمونیسم کارگری و درک و تلقی ای که از خط و نظرات منصور حکمت داریم، فعالیت و مبارزه مشترکی را به پیش برد."

محمد آسنگران هم مانند لیدر خود حمید تقوایی میگوید که ما، دو جریان، یک خط داریم و سیاست هایمان مثل هم اند، لذا درست این است که حزب حکمتیست به حزب کمونیست کارگری بپیوندد، در غیر اینصورت آینده ای ندارند.

تا آنجا که به حزب کمونیست کارگری برمیکردد، سیاست آنها روشن است. این حزب خواهان پیوستن جریان حسین زاده به صفوف خویش است. استدلال شان هم، که واقعی و درست است، این است که با جدایی "حزب حکمتیست" از خط رسمی آن حزب، که هردو طرف اصرار دارند از آن بعنوان "خط کورش مدرسی" نام ببرند، مشکل "تفاوتها" حل شده و این دو حزب در تقابل با حزب حکمتیست و سیاستهای رسمی آن یک خط مشترک دارند.

تقابلی در ابتدای بروز اختلافات در حزب حکمتیست ابتدا در محافل و سپس و با "تغییر ریل" و جدایی بلوک حسین زاده از حزب حکمتیست رسما با تکرار همان فرمولبندی ها و احکام و اتهامات قدیمی تر رفقایشان در حزب کمونیست کارگری مانند "حجاریانی"، "منفعل"، "دست راستی" و..... بیان میشد. تقابل این بلوک با خط رسمی حزب حکمتیست اولین نقطه نزدیکی دو جریان و اولین نقطه امید در "متحد کردن نیروهای کمونیسم کارگری" از طرف حمید تقوایی و حزبش بود. این واقعیت را حداقل تقوایی و محمد اسنگران (مستقل از ادعاهای پوچ همیشگی و پرت و پلاهایی که علیه حزب ما میگویند) نه فقط انکار نمیکندد که از آن بعنوان یک فاکت و فاکتور جدی در پروژه خود نام میبرند. سایر فاکتورها مانند "شرایط ویژه و ضرورت اجتماعی این اتحاد" و اساسا برای تزئین و مقبول جلوه دادن پروژه شان است.



رحمان حسین زاده درعین حال که نقاط اشتراک امروز دو جریان را تایند میکند و اتحادشان را ممکن میداند، بر اختلافاتی که ظاهرا دو جریان در سطح سیاسی و سنت فعالیت حزبی دارند، پافشاری میکند. حسین زاده میگوید که "ما هم در گذشته و هم در حال حاضر اختلافات سیاسی داریم و هم نگاهمان به آینده متفاوت است" و بعنوان نمونه از قطعنامه ای در مورد اوضاع جهانی میگوید که با قطعنامه حزب طرف مقابل متفاوت است. در مورد گذشته و تاریخ این اختلافات به جنبش سبز و حمایت حزب کمونیست کارگری از آن و با به تفاوت برخورد دو جریان به تحرک ناسیونالیسم ترک در آذربایجان و تحرک "بختیاری ها" بعنوان نمونه هایی برای اثبات اختلاف سیاسی و این ادعا که یک خط پوپولیستی بر سیاست های حزب طرف مقابل حاکم است، اشاره میکند.

وی همچنین بر لزوم رعایت اصول و قبول مسئولیت در جریان انشقاق حزب کمونیست کارگری، که به گفته او حمید تقوایی با دور زدن کمیته مرکزی به جدایی رسمیت بخشید، تاکید میکند.

بخش دیگر نقد رحمان حسین زاده به شیوه برخورد طرف مقابل است. اینکه آنها اولاً با هدف ایجاد فشار بر آنها بحث را علنی و تبلیغاتی کرده اند و از این زاویه برخورد حمید تقوایی و محمد آسنگران و حزب شان را ناسالم میداند.
مهمتر از اینها و شاید بتوان گفت مهمترین انتقاد حسین زاده به برخورد نابرابر و "از بالای" طرف مقابل است که در طول مصاحبه به عناوین مختلف طرح میشود و کاملاً محسوس است.
اینکه پروژه آنها نه اتحاد دو حزب که پیوستن حزب "حکمتیست" به حزب کمونیست کارگری است و اینرا غیر قابل قبول میداند. در مقابل و بعنوان جمعبندی، دیالوگ مستقیم رهبری دو حزب و آنهم از یک موضع برابر را از طرف مقابل انتظار دارد، که در آن پروسه دیالوگ، نه پیوستن ایشان به حزب کمونیست کارگری که اتحاد دو "حزب" مورد بحث باشد.

زمینه های واقعی اتحاد:

دو حزب مذبور در خطوط سیاسی، در سنت های فعالیت، بستری که در آن سیاست اتخاذ میکنند و سنت سیاسی که در آن شکل گرفته و جلو آمده اند، شباهت های انکارناپذیری دارند. بگذارید به نمونه هایی از اشتراک دو جریان در سیاست های کلان، تحلیل ها، ارزیابی ها و استنتاجات سیاسی از مهمترین وقایع ایران و جهان نگاهی کنیم؛

نقاط اشتراک در سیاست های پروناتویی:

سوم مهر ۱۳۹۴ یعنی سپتامبر ۲۰۱۵ به تاریخ میلادی، تاریخ صدور اولین بیانیه مشترک این رفقای "حکمتیست "با حزب کمونیست کارگری است. ظاهرا عروج داعش و گسترش دامنه ترور آن در اروپا مستمسک خوبی برای پیش بردن خط پرو ناتویی حککا بود. درست در شرایطی که ژورنالیستهای شرافتمند و غیر نوکر از حمایتهای مالی و تسلیحاتی امریکا و متحدینش از داعش، از دست ساز بودن این جریان باند سیاهی توسط امریکا و عربستان سعودی مینوشتند، درست زمانیکه نیروهای ناتو و امریکا و متحدین منطقه ای شان، منجمله داعش، در کشورهای شمال افریقا و خاورمیانه جنگ، تباهی و سناریوی سیاهی به راه انداخته اند، توقع از یک نیروی چپ، ایجاد سنگری در مقابل این هجوم جهانی برای ویرانی این منطقه است. در مقابل، رفقای سابق ما اولین اقدام بین المللی شان اعلام یک جبهه نه علیه این وحشیگری مشترک ، که صرفا علیه "تروریسم اسلامی و دولت های مذهبی"، که خود از محصولات وحشیگری همین دول دمکراتیک "جهان آزاد "اند. بیانیه ای که از اسرائیل گرفته تا بخش اعظم قدرت ها و بلوک و نهادهای غربی میتواند، شاید با ملاحظاتِ جزئی، امضا کنند.

پاراگراف پایانی این بیانیه میگوید؛

"ما احزاب و سازمانهای چپ وکمونیست امضا کننده این بیانیه آمادگی خود را برای پیشبرد اهداف فوق و شکل دادن به یک حرکت جهانی در دفاع از سکولاریسم و علیه نیروها و دولتهای مذهبی در خاورمیانه و شمال و مرکز آفریقا اعلام میکنیم و همه نیروهای چپ، سکولار و آزادیخواه را به پیوستن به این حرکت فرامیخوانیم."

صرف مقابله با نیروهای و قدرتهای ارتجاعی، قومی و مذهبی در خاورمیانه، بدون اشاره به اینکه پروژه قومی و مذهبی کردن خاورمیانه پروژه دول غربی و در راس آن امریکا است، بدون اعلام مقابله با مبتکرین، کارگردانان اصلی این سناریو در بهترین حالت ندیدن تمام واقعیات و قبول کردن سناریو از طرف غرب و ناتو است و در واقعییانه ترین حالت رفتن احزاب امضا کننده بیانیه زیر سیاست پرو ناتویی حککا است به نام مبارزه با ارتجاع اسلامی و در راس آن جمهوری اسلامی. پروناتونیسم جزو اولین نشانه های خط و سیاست و استراتژی حزب کمونیست کارگری است. عشق این حزب به دخالت ناتو و غرب در لیبی و سوریه و تشویق این مسیر به سوی ایران، شهره خاص و عام است. امضای چنین بیانیه ای و تعهد به پیشبرد آن در بعد جهانی، در پیش گرفتن یک سیاست ماکرو همراه حککا است.

مورد مهم دیگر جنگ موصل بود. امریکا به مدت طولانی، برای جمع آوری نیرو و تشکیل کمپ آن، مشغول کار بود تا تحت لوای جنگ موصل با داعش، کمپ شکست خورده خود در مقابل رقبای دیگر امریالیستی را ترمیم کند. جنگی که حتی مبتکرین آن از عواقب انسانی فاجعه بار آن، از تأثیرات آن بر معادلات منطقه و تشدید کشمکشها، از اینکه مسئله در اساس نه "آزاد سازی موصل" و خلاص کردن حدود دو میلیون انسان بیگناه از چنگال داعش که حل مسائل دیگری است، میگفتند. در مقابل ما کمونیستها در عراق و ایران که تلاش کردیم حقایق پشت آنرا به مردم بگوئیم و اجازه ندهیم به دشمنی قومی و مذهبی در میان مردم عراق دامن بزند. جریان رحمان حسین زاده در این ماجرا همان سیاست پروناتویی و پروغربی حزب کمونیست کارگری را دقیقاً مانند آنها با عنوان پرمطمراق "دخالت فعال کمونیستی" اتخاذ کرد.

در این مورد حمید تقوایی میگوید:

"صرفنظر از اینکه این نیروها ماهیت و هدفشان چیست اگر محصول کارشان این باشد که داعش را از موصل عقب برانند این مثبت است به نظر من....من این را حرکت مثبتی میدانم مستقل از اینکه چه کسی و با چه هدفی اینکار را انجام بدهد...."

رحمان حسین زاده در این موضوع از او "رادیکال تر" هم ظاهر میشود و میگوید:

"...حالا که در این موقعیت نیستیم به قول کردی جلو ضرر را هر وقت بگیرید دیر نیست و اکنون هم سیاست کمونیستی این است که خیلی دخالتگرانه بگوئیم بگذار داعش پاک شود آنجا و مردم نفسی بکشند و ما هم به عنوان کمونیستها و آزادیخواهان هستیم. اگر از سطح کوچکی هم شروع کنیم، از محله ای، از گوشه ای و... مردم بیابید و متشکل شوید و سازمان بیابید چه علیه کهنه پرستی داعش و چه علیه هر جریان کهنه پرست دیگر"....

رحمان حسین زاده در مورد تلفات انسانی این جنگ لاقیدانه و در کمال خونسردی میگوید:

".... اما من بر این باور نیستم این یک و نیم میلیون مردم آنجا تلفات سنگینی بدهند. این مردم هم میتوانند بفکر خودشان باشند، میتوانند پناهگاه و امنگاه برای خود درست کنند. میتوانند حتی دسته جمعی در فکر مبارزه و مقاومت باشند و داعش را زودتر بیرون کنند و تلفات هم کمتر شود و نهایتاً هم متأسفانه در جریان جنگ هم بخشی از تلفات خواهد بود. نهایتاً داعش از موصل خارج شود تلفات برای مردم کمتر است تا اینکه داعش بتواند به عمر خود آنجا ادامه دهد."

ما همان زمان در نقد این سیاست راست ضد

کارگری و کمونیستی و پروناتویی دو جریان نوشتیم (مراجعه کنید به نشریات کمونیست شماره ۲۱۲ و ۲۱۳).

امروز پس از پایان عملیات "آزاد سازی موصل" و سکوت و خفقان گرفتن "فهرمانان" این "آزاد سازی" در مورد ابعاد جنایاتشان، سازمان عفو بین الملل از وقوع جنایات جنگی توسط ارتش امریکا و نیروهای انتلاف در موصل میگوید. نشریه ایندپیندنت^۱ انگلیسی به عنوان یک نشریه بورژوایی در تاریخ ۲۱ژوئیه از زبان گزارشگر خود در منطقه، شمار کشته شدگان را بیش از چهل هزار نفر از مردم بیدفاع اعلام کرده است. گزارشگر از بی توجهی دول و میدیای غرب به این جنایت تعجب کرده است. اگر کشتار در موصل هم مانند کشتار در حلب، که تمام میدیای غرب به تبعیت از قدرتهای غربی شبانه روز در موردش میگفتند، به جای سکوت مطلق با همان صدای بلند سرتیتر روزانه مطبوعات بود، آنگاه چهره خونین این "دخالتهای کمونیستی" رحمان حسین زاده و حمید تقوایی برای عموم برجسته تر افشای می شد.

هر دو جریان حق دارند بر نقاط اشتراک سیاسی عمیق خود در تقابل با "خط رسمی" حزب حکمتیست تاکید کنند و آنرا مبنای اتحادشان قرار دهند.

سیاست های کلان در ایران و منطقه

توافقات اتمی بین ایران و شش قدرت جهانی

از محصولات برجام ، به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت منطقه ای که دیگر شرور و شیطان نیست؛ که غرب میتواند روی همکاری با آن حساب باز کند، که میتواند به عنوان نیرویی برای "تامین امنیت منطقه" از آن توقع همکاری و ایفای نقش داشته باشد، که بتوان با آن وارد روابط سیاسی و اقتصادی شد، بود.

محصول بعدی این توافقات یک جمهوری اسلامی یکدست تر، در منطقه با اعتماد به نفس تر، و در بعد داخلی کشاندن تمام ناسیونالیسم ایرانی پشت خود و ترفیع موقعیت رئیس جمهور و وزیرخارجه به درجه مهمترین مردان تاریخ ناسیونالیسم ایرانی و... بوده است. با این حال قطعنامه کنگره هفتم اکتبر ۲۰۱۵ "حزب حکمتیست" در یک اقدام شاهکارگونه مسائلی را کشف میکند که فقط میتواند به مخیله حمید تقوایی و بقیه ناسیونالیست های ناراضی ایرانی، راست و چپ، برسد. در این قطعنامه نوشته اند:

"جمهوری اسلامی ناچار و از سر ضعف به توافق هسته ای تن داد. برخلاف اظهارات خامنه ای، عقب نشینی جمهوری اسلامی نمیتواند در چهارچوب پروژه هسته ای محدود بماند، این روند جمهوری اسلامی را با تنشها و تکانهای جدی در درون و بیرون "نظام "روبرو خواهد کرد و پیامدهای مهمی به دنبال خواهد داشت... جمهوری اسلامی و جنبشها و نیروهای بازیگر صحنه سیاست ایران در دوره جدید با مصافها و تعیین تکلیفهای جدی روبرو خواهند شد.... کشمکش جناحهای جمهوری اسلامی در قلمروهای جدید و کماکان حول راه حل های متفاوت برای بقا و نجات "نظامشان" تشدید میشود.... تشدید این شکافها، شکنندگی و ضربه پذیری جمهوری اسلامی را افزایش میدهد. مسئله اینست، راه حل شناخته شده هر دو جناح اصلی برای "بقای نظامشان" با بن بست روبرو است و این یک معضل اصلی و پاشنه آشیل جمهوری اسلامی است."

طبق این تحلیل همانطوریکه همه میتوانند ببینند، جمهوری اسلامی دچار تکان هایی میشود و تحولات آنقدر بزرگی رخ میدهد که رهبری "دوربین" این حزب برای احتمال سناریوی سیاه در مسیر سرنگونی هم فکری بکند و بگوید؛

"...حزب حکمتیست همچنین در باره مخاطرات احتمالی در روند سرنگونی جمهوری اسلامی، امکان بروز سناریو سیاه و تهدید امنیت جامعه، هشدار میدهد و با تمام توان برای جلوگیری از وقوع آن و در صورت وقوع چنین مخاطراتی برای خاتمه دادن سریع به آن تلاش خواهد کرد."

شاخه های حاشیه ای و البته خیلی پرت جناح راست بورژوازی پروغرب این توافقات را یک

^[1]

آهنگ اتحاد!...

ترکمنچای دیگر و یا نوشیدن یک جام دهر دیگر توسط خامنه ای توصیف کردند. ادعای "خامنه ای ناچار شد "و خامنه ای "تسلیم شد" و خامنه ای "جام زهر نوشید"، فرمول های مشابهی اند که رگه های مختلف بورژوایی مخالف جمهوری اسلامی تکرار کردند.

سیاست انتظار تحولات خودبخودی، دخیل بستن به این تحولات و امید به باز شدن روزنه ای در اثر چنین تحولاتی نقطه اشتراک بخش اعظم نیروهای بورژوایی راست و چپ است. راست ترین آنها به ادامه کشمکش غرب و قدرتهای منطقه ای با جمهوری اسلامی، به حمله نظامی و باز شدن امکانی برای ابراز وجود خود امید بسته اند و چپ ترین هایشان مانند حککا و جریان رحمان حسین زاده و کومله عزیزاده به تحرکات اجتماعی، گسترش خودبخودی اعتراضات اجتماعی، به تشدید اختلافات جناح ها و و شانس خود برای ایفای نقش در این شرایط دارند. نقطه اشتراک هر دو جریان ضدیت با جمهوری اسلامی است. یکی با پرچم دفاع از دخالت امریکا و دیگری با پرچم انقلاب در پیچ بعدی.

سرگردانی و بی افقی پس از برجام و بسته شدن شانس دخالت امریکا و تغییر شرایط مبارزه طبقاتی برای طبقه کارگر و کمونیستها، پیدا کردن راه حلی برای بقا بر متن شرایط جدید همه گیر و غالب است. با اینهمه باید گفت این دو حزب در دادن تصویر دلخوش کنک در مورد آینده و تحولات مهم در پیچ بعدی، برجسته ترین نمونه های سالهای اخیراند.

تعیین سیاست برای حال و به آینده؛

"حزب حکمتیست" هم مثل حزب کمونیست کارگری مداوما در "شرایط انقلابی" زندگی میکند؛ تحلیل اینها از اوضاع سیاسی حال و آینده در هر شرایطی، صرفنظر از اینکه چه اتفاقی می افتد یا نمی افتد، یک تردستی بی نمونه است که در آن امکان یک سرنگونی یا انقلابی پیش بینی شده و وارد نقشه از امروز به بعدشان میشود. اولین قطعهنامه ای که بعداز جدایی از ما در سال ۲۰۱۲ دادند و در اوج پیشروی نقشه های ناتو و امریکا در منطقه، تحولات تعیین کننده سیاسی در ایران را پیش بینی کردند و برمبنای آن، در دل آن تحولات، برای "توده ای کردن شعار جمهوری سوسیالیستی" نقشه عمل دادند. هر کمونیست دو روز سیاست کرده میداند که توده گیر کردن این شعار در متن یک پیشروی بسیار قدرتمند کمونیست ها برای نه سرنگونی رژیم سیاسی بورژوازی که در مقطع نزدیکی به کسب قدرت سیاسی احتمالا ممکن است.

سه سال بعداز آن پیش بینی که متاسفانه درست از آب در نیامد، یکبار دیگر در قطعهنامه کنگره سال ۲۰۱۵ شان در دوره بعداز توافقات اتمی به سبک دیگری همان تزا را تکرار کردند که:

"تکانهای جدی در درون و بیرون "نظام ...پيامدهای مهمی به دنبال خواهد داشت... جمهوری اسلامی و جنبشها و نیروهای بازیگر صحنه سیاست ایران در دوره جدید با مصافها و تعیین تکلیفهای جدی روبرو خواهند شد..."

این تحلیل های "انقلابی"، و البته غیر کمونیستی، و پیش بینی های پشت سر هم تحولات منتهی به سرنگونی و یا دگرگون ساز، نه از روی بد طینتی که از نیاز به تقویت روحیه خود و مژده به اطرافیان است که پیروزی در پیچ بعدی است. این دستگاه تحلیلی لازمه اش دادن امید به خود از امروز به فرداست. به همین دلیل در دستگاه تحلیلی این چپ حکومت اسلامی یک رژیم متعلق به چند باند حکومتی بی پایه است که همیشه از ترس توده ها خواب ندارد و جنگ جناح ها در سرانمایی سقوط شان است و اتخاذ هر سیاستی هم توسط حاکمیت برای بقای نظام و از ترس سرنگونی است. دشمنی که چنین ضعیف و بی پایگاه نباشد را نمیشود هر روز سرنگون کرد ! این سنت از چپ در دنیای واقعی دوان دوان به دنبال وقایع میروود خود روی پای خود سیاستی برای تغییر ندارد. در سیستم فکری این سنت، تحولات خودشان می آیند و کار این چپ فقط آمادگی از قبل برای شنا در آن تحولات است. سیاست ناشی از این تحلیل هم علیرغم تمام ظاهر رادیکال و انقلابی اش انتظار و استصیال است.

روش های تشکیلاتی مشابه

سنن تشکیلاتی این دو حزب ناشی از سنتهای سیاسی آنهاست. پشت کردن به اصول و پرنسیب حزبی و پناه بردن به سنت های بورژوای شرقی اینجاهم گاها زمخت و گاها خفیف خود را نشان میدهند.

رحمان حسین زاده که به حمید تقوایی انتقاد میکند که پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری را دور زده و از این طریق آن حزب را دچار انشقاق کرده است، خود و بلوک همراهش در رهبری حزب حکمتیست در سال ۲۰۱۱، بدون مراجعه به کنگره حزبی پلاتفرم تغییر ریل حزب بسوی همین خط و مشی ناجالب راست امروز خود را به جامعه اعلام کرد. این در حالی است که حتی احزاب سنت دار بورژوایی در همین غرب چنین تغییرات بنیادی را بدون تصمیم کنگره در دستور و اختیار رهبری نمیگذارند. بعلاوه رحمان حسین زاده در حزب داری و احساس مسئولیت برای حفظ وحدت، به شهادت نقش خود در راس حزب حکمتیست، سابقه بهتری از حمید تقوایی ندارد. نه فقط ما بلکه هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان همراه یک لایه کادری وسیع با تمام توان پا درمیانی کرده و مصرا از او خواستند که برای حفظ وحدت حزب نقشه تغییر ریل شان برای حزب حکمتیست را پس بگیرند، که با قاطعیت رد کرد و رفت. شاید بد نباشد به رحمان حسین زاده یادآوری کنیم که سیاستهای کمونیستی حزب حکمتیست و اختلافاتی که با حککا داشت و وی به آنها اشاره میکند و بر مبنای آنها برای امروز خود اعتبار میخرد، همه و همه مربوط به دوره ای است که ایشان و بلوکشان تغییر ریل نداده بودند.سیاستهایی که رحمان حسین زاده و یارانش رها شدن خود از را مدتها است اعلام کرده اند.

رحمان حسین زاده عدم تعهد رهبران حککا به اصول حزبی و روشن بودن پروسه اتحاد، مباحث آن را گوشزد میکند و به روشن شدن نقدها و تغییر مواضع هر جریانی از سیاستهای پیشی، بطور نمونه سیاست حککا در مورد جنبش سبز، اشاره میکند. ایشان فراموش میکنند که در دوره "اتحاد" با "حزب اتحاد کمونیسم کارگری"، که همین نوع اختلافات و فاصله های سیاسی را با آنها داشتند، نه فقط خبری از مباحث روشن، نقدهای صریح از سیاستهای این جریان نبود که سند ارزیابی "ارزیابی از حزب اتحاد کمونیسم کارگری" مصوب پلنوم "حزبش" را در مقطع اتحادشان از تشکیلات خود مخفی کرد.
ظاهرا دیروز اصول حزبی و پروسه اتحاد های روشن اهمیت چندانی نداشت و امروز در مقطع پیشنهاد حککا برای حل کردن جریان حسین زاده در خود، ایشان یاد تفاوت آن دوره، بی پرنسیپی ها و عدم تعهد حمید تقوایی به اصول حزبی می افتد. در دنیای واقعی دو جریان به یک اندازه با تعهد به اصول و پرنسیبهای کمونیستی، تعهد به مصوبات حزبی و بیگانه اند. سنت معامله گری سیاسی، هدف وسیله را توجیه میکند در هر دو جریان بنیادی است.

نکاتی پایه ای تر

بطور کلی این دو حزب در دو سنت قدیمی بلوک کمونیسم کارگری قرار میگیرند. حزب کمونیست کارگری دوران خود منصور حکمت به جز راست ناسیونالیسم کرد به رهبری عبدالله مهندی بقیه سنت های سابق درون حزب کمونیست ایران را در بدو تشکیل را همراه خود داشت؛ چپ سنتی ایرانی، چپ ناسیونالیست یا سنت کومه له ای و سنت یا گرایش خود منصور حکمت، که خودش اقرار کرده بود. آن دوره دوران فروپاشی بلوک شرق و دوره تعرض راست هار به هر نوع چپگرایی بود. دو سنت ناسیونالیسم چپ ایرانی و سنت ناسیونالیسم چپ کرد در آن موقع در نبود افق روشن و عدم وجود سنگری در مقابل تعرض راست هار اوایل دهه نود میلادی، هر دو منصور حکمت را در تشکیل حزب کمونیست کارگری همراهی و آن حزب را مکان مناسبی برای بقای سیاسی خود دیدند. دو حزبی که امروز از امکان وحدت شان بحث در جریان است، جزو سنت های جا افتاده در آن حزب بودند که در پروسه زمان بلوغ بیشتری یافته اند.

دو حزب مذبور چپ ترین جناح در سنت ناسیونالیسم کرد و ایرانی اند، که هر دو به دلایل پایه ای امروز در بی افقی به سر می برند؛ امروز ناسیونالیسم ایرانی در قالب جمهوری اسلامی در

قدرت است. بازنشستگی صاحب سلطنت و تعطیل جریان سلطنت طلبی و رقتن نیروی اجتماعی شان پشت روحانی و دولت او، از نشانه های همین انتقال موقعیت سیاسی ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی است. دولت های حاکم بر ایران، در تمام دوران ایران مدرن چنین موقعیت سیاسی و منطقه ای به خود ندیده اند. ایران دوران شاه به عنوان ژاندارم منطقه به جز دخالت کوچکی برای سرکوب جنبش چریکی ظفار در بیرون مرزهای کشور به خود ندیده است. در تاریخ بورژوازی ایران، این اولین بار است که به عنوان یک قدرت منطقه ای ظهور میکند. حضور جمهوری اسلامی در یمن، در سوریه ، در لبنان، در افغانستان، در عراق، بحرین و فلسطین و... را کسی نمیتواند انکار کند، قدرتی که بعداز توافق اتمی به رسمیت هم شناخته شده است. وقتی بورژوازی عظمت طلب ایرانی خود در قدرت است، چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی مخالف آن در اپوزیسیون کجا میتوانند نیرو جمع کند؟ به همین دلیل ناسیونالیست ایرانی "روشن بین" دنبال جناح راست و چپ و مذهبی و غیر مذهبی آن جنبش در قامت امثال رضا پهلوی و حمید تقوایی و مریم رجوی نمیرود. بدشأنسی حزب کمونیست کارگری این است که زمانی که دولت و قدرتی بیرون مرزهای ایران بخواهد اقدامی علیه جمهوری اسلامی کند، این رضا پهلوی و مریم رجوی اند که خواستگار پیدا میکنند. این واقعیت این حزب را بلحاظ افق سیاسی به استیصال مطلق کشانده است.

"حزب حکمتیست غیررسمی" هم که ترکیبی از سنت سیاسی کومه له ای و حزب کمونیست کارگری است، وضع کاملا مشابهی دارد؛ در شرایطی که خود کومه له زیر بی افقی طولانی مدت بالاخره به کمپ ناسیونالیست های پرو ترامپ پیوسته و بقیه چپ جنس خود در جامعه را هم به آن صف انتقال داده است، واقعا کسی سراغ جناح دیگری از همین نوع چپ کرد میرود؟

شراکت این دو حزب در این استیصال سیاسی و این بی افقی برای پیشرفت در قلب جامعه، هر دو را نیازمند پیوستن به کنار دستی اش کرده است تا حداقل برای یکدوره، از طریق گسترش شمار اعضای سازمانی شان، از درجه رکودشان بکاهد. اگر این دو در شرایط بهتری بودند، اگر روزنه امیدی برای چنین چپی در جامعه موجود بود، شاید کومه له حزب کمونیست ایران هم به این سرعت چپ روی اش را در بارگاه هواداران ترامپ تسلیم یک جنبش ارتجاعی نمیکرد.

نکاتی جزئی تر؛

در کنار این کلیات در مورد اشتراکات سیاسی تشکیلاتی، تا آنجا که همین امروز به گفته های حمید تقوایی و محمد آسنگران مربوط میشود، حزب آنها بر اشتراک در خط مشی با حزب طرف مقابل تاکید دارد و بر این مبنا برای اتحاد دو طرف با تمام توان جلو آمده اند. مشکل ظاهرا مواضع مملو از انتقاد رحمان حسین زاده و لحن ناراضی او از شیوه برخورد طرف مقابل ست. آیا انتقادات ایشان رفع شدنی است؟

بگذارید یک به یک به انتقادات و همچنین به پیشنهادات ایشان برای شروع این پروسه بپردازیم؛ تفاوت مد نظر سیاست های حزب تحت رهبری او با سیاست های حزب مقابل، ادعای تعلق دو حزب به دو خط و دو جنبش سیاسی اجتماعی متفاوت را بر خود ندارد. ایشان مدعی نشده که دو حزب به دو خط سیاسی یا دو جنبش اجتماعی متفاوت تعلق دارند. مدعی نشده که تفاوت فاحش خط و مشی سیاسی مانع حتی دیالوگ بر سر این مسئله است. زمانیکه از امکان دیالوگ برای این امر حرف میزند، تلویحا قبول دارد که دو حزب در یک خط سیاسی و یک جنبش اجتماعی اشتراک دارند و اسناد و ادبیات موجود در حزب حکمتیست در مورد حککا متعلق به گذشته و دوره قبل از تغییر ریل بلوک حسین زاده است و ظاهرا در همان دوره این مباحث و اسناد به او تحمیل شده است.

در دنیای واقعی تفاوت یا اختلافات سیاسی در دستگاه فکری رحمان حسین زاده هم نمیتواند جایگاه مهمی داشته باشد. مگر همین حزب و همین شخص با سیاست های گذشته حزب اتحاد کمونیسم کارگری همان اختلافات را نداشتند که با گذشته حزب کمونیست کارگری دارند؟ رحمان حسین زاده از پروسه آن اتحاد سابق اظهار رضایت کامل دارد. آزمون در مقابل همین سوال که با سند مصوب پلنوم حزب چه میکنید؟ بر سر اختلافات سیاسی تان چه آمد؟ طی چه پروسه ای

کمونیست ۲۲۱

این نزدیکی ممکن شد؟ اعلام کردند گذشته را باید به گذشته سپرد، در باب قدرتگیری کمونیسم قلم زدند و جشن و پایکوبی کردند. در مورد اصرار حسین زاده به رعایت اصول و قبول مسئولیت هم در اصل جایگاه جدی برای او ندارد. ایشان برای وحدت با حزب اتحاد، بدون رعایت اصل مراجعه به اصول حزبی و سند "موجودشان" در مورد آن حزب یکسره بطرف وحدت رفتند. ایشان که امروز از حمید تقوایی انتقاد میکند به عامل انشقاق بوده و باید مسئولیت بپذیرد، به خوبی میداند که نقش امثال علی جوادی و آذر ماجدی در آن ماجرا کمتر از نقش حمید تقوایی نبود.
ظاهرا نیاز زمانه درجه اهمیت اصول و پرنسیپ و مسئولیت پذیزی را تعیین میکند و بحث اختلافات گذشته و زیرپا نهادن اصول و مسئله قبول مسئولیت در قبال قضایای گذشته از طرف ایشان بسته به حال و هوای روز تغییر میکند. روزی که قرار بود حزب اتحاد کمونیسم کارگری خود را منحل و به حزب او بپیوندد، لازم نبود کسی توضیح دهد که مسئله اختلافات سیاسی و تشکیلاتی و قضایای گذشته چه شد. امروز اما قضیه متفاوت است؛ امروز بحث طرف مقابل نه اتحاد با هم که پیوستن بلوک رحمان حسین زاده به خود را میکند.

برخورد برابر و نه از بالا، و طرح وحدت دو حزب و نه پیوستن یکی به دیگری، شروط اصلی مورد قبول حسین زاده است. با در پیش گرفتن روش سنجیده از طرف حزب کمونیست کارگری و برخورد برابر به طرف، بقیه قضایا و بحث اختلافات سیاسی میتواند به راحتی حاشیه ای شده و طرح دقیق نقشه وحدت دو تشکیلات پیش برود.

چرا این قضیه تا این لحظه پنج سال طول کشیده است؟

حقیقت این است که اسکلت اصلی جریان حسین زاده که امروز نام حکمتیست را برخود دارد، بخشی از لایه کادری حزب حکمتیست بود که در دوره حضور کورش مدرسی در حزب، به رهبری و هژمونی خط او تمکین کرده بود. با کنار کشیدن کورش مدرسی از رهبری حزب، همانطورکه قبلا طرح شده است، سنت کومه له ای و حزب کمونیست کارگری در حزب حکمتیست به جلو آمدند.^۱ وجهه مشترک دو سنت، مخالفت با خط رسمی حزب بود که زیر چطر خصومت با کورش مدرسی و لعن و نفرین به او کنار هم ایستادند. در مقطع خروج آنها از حزب، آنچه که دو طرف را دور هم جمع کرده بود، "تغییر ریل بلوک حسین زاده" و رفتن روی ریل دیگری بود. با رفتن شان از حزب، هر دو سنت همزمان رهبری این جریان را از طرفی به سوی کومه له و از طرف دیگر به سوی حککا میکشاند. رفت و آمدها، مذاکرات مخفی، نشستهای علنی و همکاری های طرفین همگی تلاش این سنن در رهبری این حزب برای بردن آن در یکی از احزاب مادر خود بود. دست رد اولیه رهبری کومه له به سینه اینها و برخورد "از بالای" حزب کمونیست کارگری، تصمیم این رفقا را برای رفتن به جای مناسبی دچار مشکل کرد.

فراموش نکنیم که روزی از روزها در سالهای گذشته، تشکیل یک بلوک چپ با شرکت حزب کمونیست ایران و کومه له همراه این دو، سیاست حزب کمونیست کارگری بود و کوشش های زیادی به خرج داده شد تا با نزدیکی آنها و ایجاد یک بلوک چپ، مشکل بی افقی مشترک شان را درمان کند. اکسیون های مشترک در خارج کشور و عکس گرفتن های ممتد در خدمت شکل دادن به این بلوک بود. تلاشی که تا آنجا پیش رفت که در اوج وحشیگری غرب و ناتو در منطقه و جهان، دو طرف دیگر را هم پشت یک بیانیه پروتائویی کشاند که دنیا را به مبارزه علیه دول اسلامی و تروریسم اسلامی فراخوانده بود.

امروز که کومه له مسیر دیگری در پیش گرفته و رسما به کلوب احزاب ناسیونالیست کرد و جنبش آنها پیوسته است، پرونده این نزدیکی، عملا بسته شده است. باز شدن پرونده اتحاد با حزب حکمتیست غیررسمی در همین مقطع، بخشا محصول بی نتیجه شدن آن نقشه قبلی است. بیداری ناگهانی حمید تقوایی و محمد آسنگران و مذاکرات میدیایی طرفین شیپور پیگیری این نقشه با همان هدف اولیه است.

موانع و مزاحمت ها در مقابل این پروسه؟

مشکل اصلی در حزب تحت رهبری رحمان حسین زاده، سنگینی سنت کومه له ای است. این سنت در نگاهش به حزب کمونیست کارگری،

^[1]

آهنگ اتحاد!...

فضای آنرا برای خود امن احساس نمیکند. از طرف دیگر رگه ناسیونالیسم غربی و پروناتویی در لباس چپ فقط مختص به سیاست نیست، بازتاب آنرا در فرهنگ سیاسی و حزبی این جریان میتوان دید. حضور کسانی مثل کاظم نیکخواه که هراز گاهی لگدی به این پروژّه میزند و بعد از بایگانی کردن اتهامات حجاریانی و احمدی نژادی به ما توسط بقیه رفقاییش، هنوز از انبار جدل آن لاین قدیم شان سیر میکند، سنگینی وزن این فرهنگ را نشان میدهد. همین برخورد "از بالای شان" به طرف مورد عشق شان که "ما به نیروی بیشتری نیاز داریم و بیایند به ما بپیوندید" برگرفته شده از همان فرهنگ طبقه بالای گند دماغ ناسیونالیست بالادست است که برای کسی که قرار است فردا رفیق حزبی اش شود، اینقدر ارزش قابل نیست تا طرف با احساس اطمینان و احترام به صفوفش ورود کند.

شخصیت های سنت کومه له ای مورد بحث باید احساس اطمینان شان از برخورد مناسب به حضور و موقعیت شان در آن حزب تامین شود. خود این میتواند پروسه را طولانی تر و کاربرتر کند.

این پروسه قابل پیش بینی بود. پس از جدایی این بلوک از حزب حکمتیست ما اعلام کردیم که اینها راهی ندارند حزب پیوستن به یکی از احزاب مادر خود، گفتیم ادامه حیات میان کمونیستها و ناسیونالیستهای ایرانی یا کرد ممکن نیست. میدانستیم توافق بر سر اسم کمونیسم کارگری و منصور حکمت و نه سیاستهای کمونیستی آن و ضدیت با حزب حکمتیست نقطه شروع جدی برای نزدیکی ایندو جریان است.

طبیعتا به نفع ما بود اگر کل این نیرو مانند دوره حکمت به خط ما، کمونیسم کارگری، تمکین کرده و با ما بود. امروز هم هر بخشی از این نیرو مسیر خود را بسوی کمونیسم و حزب ما تغییر دهد، بطور طبیعی مورد استقبال است. اما یک کاسه شدن دو حزب با یک خط و کم شدن از تعداد احزابی که عنوان کمونیسم کارگری بر خود دارند، به نفع کمونیسم و طبقه کارگر است و انتخاب سیاسی با اغتشاش کمتر،آسان تر و سهل تر خواهد بود.

۳ سپتامبر ۲۰۱۷

۱- نشریه ایندپیندنت

http://www.independent.co.uk/voices/west-mosul-mass-civilian-casualties-death-isis-iraq-us-coalition-aleppo-russia-a7853586.html

۲- اطلاعیه حزب کمونیست کارگری درمورد توافقات اتمی در وین؛

http://rowzane.com/ca/article=37176

۳- سند ارزیابی ما از حزب اتحاد کمونیسم کارگری

http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2007/etehad.html

۴- مراجعه شود به کورش مدرسی، حزب کمونیست کارگری گرایشات و تناقضات

http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2005/HKK_Tanaqozat.html

۶-۵- منظور سند ارزیابی از "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" است که یک ارزیابی از حککا را هم در متن خود دارد که طبق آن حکمتیست ها هیچ قرابتی با آن ندارند...

این، جواب سوال نبود!

(ملاحظاتِی بر جواب مریوان وریا قانع به سوالی در باره رفراندم)

فردی از آقای مریوان وریا قانع (م.و) پرسیده است: " چرا شما نوشته ای ارائه نمیدهید که از نظر شما راه چاره شرایط فعلی ست؟ همه فقط منتقدیم و دارای رویایی درست و صحیح نیستیم که "کرد" بایستی چه راهی را انتخاب کند؟ از جدایی دست کشیده و یا با عراق بماند؟ آیا عراق میتواند متضمن زندگی و همزیستی مشترکی باشد که ما خواهانش هستیم؟ و چه تصمیمی بهترین راه برای خلاصی ازمصائب و آلام کنونی ست؟

(م.و.) در جواب آسمان و ریسمان را بهم بافته اما از جواب مستقیم به سوال طفره رفته است. همه پایه ها و واقعیات پشت سر استقلال کردستان را بفراموشی سپرده و برای آنکه موضوع بحث را بسویی ببرد که خود دوست دارد، وانمود کرده است که گویا خواست رفراندم و استقلال بخاطر ترس و نگرانی از انفال (نسل کشی) مطرح شده است. وی میگوید: "امروز یک تصویر تصنعی داده اند که کرد یا بایستی جدا و مستقل شود و یا اینکه با نسل کشی روبرو و از بین میرود" اما در حقیقت ترس از "نسل کشی" نتنها دلیل اصلی پشت سر موضوع استقلال نیست، بلکه در شرایط فعلی نقشی حاشیه ای هم برای بمیدان آمدن این موضوع نبوده و نیست. خواست استقلال کردستان اکنون از دو زاویه متفاوت طرح شده است که هیچکدام، ترس از "نسل کشی" را دلیلی برای اصرار بر این خواست نمیدانند.

یکی دیدگاهی ناسیونالیستی است که از جانب جنبش و احزاب و روشنفکران ناسیونالیست و قومپرست کرد طرح و بر استقلال پافشاری میکند. آنها استدلال میکنند که "ملت کرد" بایستی صاحب دولت مستقل خود شود و تاسیس آنرا بعنوان رویا و هدف مقدس ملی و حلال تمامی مشقات مردم در مقابل آنها میگذارد. بویژه اینکه تجربه"فدرالیزم قومی" شان در دنیای واقعی شکست خورده و ناکام مانده است. ناسیونالیستها خوب میدانند و درک میکنند که اکنون شرایط و توازن قوا در عراق و بعد از شکست داعش نه تنها بازگشت به شرایط سیاسی بعداز سرنگونی دولت بعث و اشغال عراق نیست، که حتی با دوران ظهور "داعش" هم متفاوت است. این معادله برمبنای تعادل و توازن جدید نیروها در عراق، که برپایه تقسیم بندی و هویت های کاذب قومی و مذهبی و مشارکت نیروها این هویتها در حاکمیت بنیان نهاده شده است، دستخوش تغییر و تحول خواهد شد. آنها میدانند که در توزان جدید نه تنها بعید است بتوان به اجرای ماده ۱۴۰ قانون اساسی و اختصاص ۱۷ درصد بودجه کل کشور به آنها و مطالبات دیگرشان در مورد نیروی پیشمرگ و ...،دلخوش کرد، بعلاوه امید به حفظ پست و مقامهایشان در حکومت فدرال بغداد نیز، بسیار ناروشن و مبهم است. بهمین دلیل موضوع رفراندم و استقلال را پیش کشیده اند و باحتمال زیاد هم از آن تنها بمثابه کارت فشار بر حکومت مرکزی جهت تحمیل اهداف خود استفاده خواهند کرد. جدایی و ایجاد دولت مستقل شاید پلان (ب) آنها در این پروسه باشد که اگر بعنوان کارت فشار جوابی نگرفت، آنهاگام با راضی کردن و تامین خاطر دادن به دول منطقه و قدرتهای جهانی به اینکه دولت آنها در مقابل خواستها و اوامر و منافع آنان گردنی باریکتر از مو خواهند داشت، به تشکیل دولت مستقل دست بزنند.

دیدگاه دوم، از ۲۲ سال قبل از منظر کمونیزم و آزادیخواهی بر برگزاری رفراندوم و استقلال پافشاری میکند. در این دیدگاه نیز نگرانی از "نسل کشی" جایگاهی ندارد. دلایل این دیدگاه مبنی بر آن است که علیرغم اینکه ستم ملی علیه



مردم کردستان پایان یافته است، اما مسئله کرد بمثابه مسئله ای سیاسی و مشکلی اجتماعی، که نزدیک به سه چهارم قرن است جامعه عراق را تحت تأثیر خود قرار داده و زخمی عمیق بر پیکر این جامعه نشانده است، هنوز بجای خود باقیست. زمانی محتوای این مسئله عبارت بود از؛ ستم ملی و جنگ و تقابل هردوناسیونالیزم عرب و کرد برسر مشارکت ناسیونالیزم کرد در قدرت، و همچنین مقاومت مردم آزادیخواه کردستان علیه سرکوب و ستم دولت مرکزی. اما امروز محتوای این معضل به اختلاف و دودستگی و نفرت و کینه قومی میان "کرد و عرب"، که هردو ناسیونالیزم کرد و عرب آن را تولید کرده اند، و بویژه با تحمیل فدرالیزم قومی عمیقا در میان مردم ریشه دوانده، تغییر کرده است. اقتدار عشیره ای و مافیایی کنونی کردستان و عراق هم از این نفاق و انشقاق بهره میبرند. چه چیزی از این عیانتر که زمانیکه کارگران و مردم ستمدیده کردستان برای احقاق ابتدایی ترین حقوق خود با این حاکمیت در میافتند، حاکمین بر کردستان براحتی و با راه انداختن جنجالی مانند برافراشتن پرچم کردستان، بند ۱۴۰ قانون اساسی و سهم "کرد" از حاکمیت و ثروت، آنها را پشت سر سیاستهای خود سازمانداده و نوک تیز حمله و توجه شان را بسوی بغداد خم میکنند. برای خاموش نگه داشتن مردم معترض و ستمدیده کافیتست که چنین وانمود کنند که فعلا جنگ برسر سهم "کرد" در عراق است.

دلیل دوم این دیدگاه خود فدرالیزم قومی ست. جدا از شکست و بی نتیجه ماندن فعلی این تجربه، خود تقسیم بندی شهروندان عراق بر مبنای کرد و عرب و شیعه و سنی، و سپس تقسیم حاکمیت و ثروت میان "نمایندگان" این اقوام و گروه بندیها، خود عاملی برای ابدیت دادن به جنگ و اختلافی بی پایان برسر کم و زیاد کردن سهم هر طرف و بجان هم انداختن مردم منتسب به این اقوام و طوایف است. فدرالیزم قومی با فدرالیزم اداری و جغرافیایی که در بسیاری نقاط دنیا پذیرفته شده و اجرا میگردد، و در خیلی موارد سیاستمداران و روشنفکران کرد میخواهند آن را به عنوان توجیه و دلیلی درخدمت فدرالیزم قومی خود تبدیل کنند، تفاوتی بنیادی و اختلاف جدی ای دارد. در فدرالیزم اداری و جغرافیایی برای شهروندان هویت متفاوت ایجاد نمیشود، و میان ساکنین مناطق مختلف کینه و نفرت و اختلاف و دشمنی ایجاد نمیکند. این، دقیقا درست برعکس آن فدرالیزم قومی و طایفه ای ست که هم اکنون در عراق در جریان است.

حل مسئله کرد، و پایان دادن به کینه و نفرت و اختلاف و دشمنی قومی، که تاکنون در موارد بسیاری تا سطح جنگ و خونریزی پیش رفته و بعضا به درگیریهای محلی نیز کشیده شده، دو راه بیشتر ندارد. یا برپایی دولتی غیر قومی و غیرمذهبی در عراق که با تمامی شهروندان، جدا از هویت و تعلق قومی و مذهبی، بطرز یکسان و برابری رفتار کند و هیچگونه تقسیم بندی و تبعیضی در میان نماند، یا جدایی کردستان و تشکیل دولتی مستقل است. حتی اگر در عراق دولتی غیرقومی و غیرمذهبی نیز برسرکار میبود، با توجه به ستم دهها ساله ای که از طرف دولتهای سرکوبگرعراق بر مردم کردستان تحمیل شده، باز هم این خود مردم کردستان هستند که بایستی در رفراندمی برای انتخاب یکی از این دو راه تصمیم بگیرند.

این مسئله و فاکتورهای واقعی از جانب مریوان وریا قانع (م.و.) کاملا بفراموشی سپرده شده تا بتواند ضدیت خود با حزب دمکرات را در قالب مخالفت با رفراندم بدلیل خطر "نسل کشی" به

۱۳

کرسی بنشانند. (م.و.) و همه آنهایی که پشت سر این دیدگاه صف کشیده اند، ضد قومپرستی و ناسیونالیزم نیستند، علیه قدرت و "سیستمی مدرن" اما بوروکراتیک و بالای سر مردم نیستند، علیه ستم طبقاتی و تبعیض جنسی و قومی و دینی نیستند، علیه تقسیم بندی و هویت تحمیلی ساخته شده نیستند، بلکه تنها مخالف خانواده بارزانی و حزب دمکرات هستند. حتی مخالفت با حزب دمکرات آنها را به مرز مخالفت با حق مردم برای برگزاری رفراندم نیز سوق داده است. این دیدگاه بر محور دایره حزب دمکرات و بارزانی دور میزند. بارزانی و حزب دمکرات هرچی بگویند آنها فقط عکس آن را صحیح میدانند. هدفشان نیز سرانجام به همین خاتمه مییابد که حاکمیت از دست بارزانی، بعنوان بخشی از طبقات دارا و ستمگر در کردستان، به بخشی دیگر از همان طبقه منتقل شود. نماینده سیاسی و حزبی این دیدگاه، "جنبش گوران" است، که هنگامیکه به گوشه ای از قدرت دست یافتند از مردم خواستند که خیابان بایستی آرام باشد و کسی ابراز نارضایتی نکند. هم اکنون نیز اگر حزب دمکرات به آنها امکان بدهد و دوباره رئیس پارلمان و وزرایشان بر صندلی پستهایشان بنشینند، همه این جاروجنجال علیه حزب دمکرات و خانواده بارزانی و ضدیت با رفراندم و استقلال را کنار می نهند و مهر مبارک قانونی بر تصمیمات و طرحهای بارزانی میزنند.

یکی دیگر از دلایل مخالفت (م.و.) این است که میگوید: "بعقیده من آن نخبه سیاسی صاحب اختیار و اقتداری که هم اکنون بر کردستان حاکم است بسیار ناتوانتر و ضعیفتر و بدون برنامه تر از آن است که توانایی عملی کردن استقلال را داشته باشد". اما، این نمیتواند دلیلی برای رد کردن و مخالفت با خود رفراندم و استقلال باشد، چه بسا خود همین، دلیلی دیگر برای ضرورت پیش بردن و اجرای این موضوع و حق و راه چاره و خودداری از سپردن آن به دست بارزانی و همپیمانانش است. اینها علاوه بر ناتوانی و ناکارآمدی و اینکه هیچ طرح و برنامه ای ندارند، بهیچوجه قابل اعتماد نیز نیستند. بعقیده من تا اول وقت روز ۲۵ سپتامبر نیز، این احتمال وجود دارد که اینها از رفراندم و استقلال پشیمان شوند. اینها چندین بار برای اهداف خود این مسئله را مطرح کرده اند و بعدا نیز آن را بفراموشی سپرده اند. تاریخ بارها این را بمردم کردستان نشانده که اینها بهیچوجه قابل اعتماد نیستند. حاکمیت بیش از یک ربع قرن اتحادیه میهنی و حزب دمکرات نبایستی ذره ای توهم و خوشباوری در مورد اینها در میان مردم جاگذاشته باشد. همچنانکه تجربه خوشباوری جنبش اعتراضی ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ کردستان عراق و دو دور انتخابات پارلمان نیز نشانده است، جنبش گوران و اسلامیها نیز از آنها ناتوانترند. اما علیرغم هر نوع کمبود و عیب و نقص این نیروها، سه ربع قرن جنگ و اختلاف قومی، همزیستی مردم کردستان با مردم عراق، آنهم در سایه حاکمیت فدرالیزم قومی و طایفه ای ارتجاعی، را بسیار سخت و پرمشقت کرده است. بهمین دلیل، تضمین کننده توانایی مردم کردستان به تصمیمگیری در مورد آینده خود، فقط در میدان بودن مردم ستمدیده در صفی جدا و با افقی جدا از صف و افق این احزاب بورژوایی ناتوان، حول خواسته برگزاری رفراندمی واقعی و بدور از هرگونه فشار و زورگویی و تحت هدایت و سرپرستی سازمان ملل، در راه جداشدن کردستان و برپایی دولتی غیرقومی و غیر مذهبی است، که همه ساکنین کردستان اعم و بدور از هرگونه هویت کردی، عربی، ترکمن، آسوری و کلدانی، و بدور از هویت اسلامی و شیعه و سنی و مسیحی و یزیدی و کاکایی و، همه را بعنوان شهروندان متساوی الحقوق برسمیت بشناسد. مردم کردستان نباید بدلیل نفرت از حزب دمکرات از این حق و راه حل دست بردارند.

(م.و.) درباره اینکه راه حل و آلترناتیو ایشان برای رفراندم و استقلال چیست، میگوید: " آلترناتیو ملت ما اصلاح کردن این شیوه و مدل ویران شده حاکمیت در اقلیم است".

اولا، این جواب سوالی نیست که از وی شده

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

این، جواب سوال ...

است. اگر این حاکمیت گنبدیده و ستمگر، آنطوریکه (م.و.) آن را راه حل میدانند، "اصلاح بشود" و یا آنطوریکه من "سرنگونی" آن را راه حل میدانم، یعنی این حاکمیت تصحیح بشود یا نه، و سرنگون بشود یا نه، هنوز سوال از این جناب بجای خود باقیست که؛ رابطه کردستان با عراق چگونه باید باشد؟ برای این نیز امروز تنها دو آلترناتیو، یا ماندن در گرداب فدرالیزم ارتجاعی قومی و یا جداشدن و تشکیل دولتی مستقل، در برابر مردم کردستان قرار دارند. (م.و.) با خودداری از جوابدادن به سوال اصلی و رد رفراندم و استقلال، به بهانه اینکه حزب دمکرات و بارزانی آن را فراخوان داده اند، طرفدار ادامه فدرالیزم قومی آنهم در زمانی ست که حتی صاحبان و مهندسین فدرالیزم خود بر شکست آن اذعان دارند.

دوما، تجربه بیش از یکربع قرن نشان داده که این نوع و مدل حاکمیت قابل تصحیح نیست و اصلاحات برنمیدارد. دیدگاه اصلاح این مدل تاکنون ضربه ای کاری بر مبارزات مردم آزادیخواه و ستمدیده وارد کرده است. این در حقیقت، بزرگترین توهم و از راه بدر بردنی ست که تاکنون افکار مردم کردستان را با آن تغذیه کرده و میکنند. پس از پشت سر گذاردن تجربه حکومت چندینی و ملی، تاریخ توهم اصلاح مدل حاکمیت بسیار گذشته تر از آن است که به نقطه امیدی برای مردم تبدیل شود.

سوما و از اینها هم مهمتر، این است که (م.و.) در مورد اصلاح حاکمیت غیر از ارائه چند نصیحت چیز دیگری نگفته و ارائه نداده است. حتی یک کلمه در مورد اینکه چگونه و از چه راهی قدرت را از چنگ خانواده ها و احزاب غارتگر بیرون کشیده و چگونه آن را اصلاح خواهد کرد، برزبان نیآورده است. بعد از سالها و تجاربی زیاد در مورد روند اصلاحات از طریق انتخابات و مبارزات پارلمانی، دیگر توهم اینکه میگوید "راه حل، ایجاد سیستمی اداری و مدرن است که حزب و خانواده آن را پر از افراد ناتوان و فاسد نکرده، ایجاد ارتش ملی، ممانعت از فروش نفت و گاز و آنطوریکه تاکنون بفروش رفته، و"، بی معنی است. گویی در جهان و منطقه نمونه دولتهایی که دارای سیستم اداری مدرن و ارتش ملی بوده و مانند مافیای حکومت اقلیم نفت را نفروخته اند، اما مردمانش غرق در فقر و ستمدیدگی و بیحقوقی و سرکوب شده اند، کم اند! آنچه روشنفکری مانند ایشان نمایندگیش را میکند، بخشی از بورژوازی ست که از سهم خود در نتیجه استثمار و غارت کارگران و ستمدیدگان ناراضی اند، نه نمایندگی اعتراض و نارضایتی توده های کارگران و ستمدیدگان از اقتدار و ستمکاری موجود!

چهارم، مسئله ماهیت سرکوبگر و فاسد و ارتجاعی و ستمکار حاکمیت فعلی کردستان با مسئله کرد و رفراندم و جدایی نه یکی بوده و نه آلترناتیو همدیگر هستند. اینها دو مسئله کاملا متفاوتند. مسئله قدرت در کردستان با اصلاحات حل نمیشود بلکه بایستی آن را با انقلاب پایین کشید و حاکمیتی متکی به اراده مردم را برپا نمود. و در شرایط کنونی راه حل منطقی برای مسئله کرد و خلاصی از گرداب فدرالیزم، برگزاری رفراندم و جدایی ست. آلترناتیوهای (م.و.) برای این دومسئله و موضوع متمایز یعنی "تداوم فدرالیزم قومی و اصلاح مدل حاکمیت" بخشی از آن آلترناتیوهایی هستند که خود (م.و) گفته تاریخ مصرفشان تمام شد‌است.

در همین رابطه، (م.و.) در نوشته ای دیگر در مورد اهداف بارزانی مینویسد: "برای پرده پوشی غیرمسئولانه و بدور از اخلاق بر آن بحران مرگباری در اقلیم است که زندگی میلیونها مردم را با شرایطی طاقت فرسا روبرو کرده است". در این رابطه من کاملا با ایشان موافق و همنظر هستم، اما راه حل این مصائب مخالفت با رفراندم و استقلال و نگاهداشتن کردستان در گرداب کنونی نیست. بلکه راه حل واقعی گسترش مبارزات توده ای علیه غارت و چپاول، علیه بلعیدن حقوق و مزایانی پرداخت نشده، علیه کمبود و عدم وجود خدمات اجتماعی، علیه سرکوب، و در آخر علیه حاکمیت ستمکار فعلی و بزیر کشیدن آن است. چرا بایستی مردم ستمدیده یا رفراندم و استقلال بخواهند، یا بهبود زندگی و حقوق خودشان ؟ چرا نمیشود و نمیتوان هرودی

این میدان مبارزاتی را باهم ادامه داد و وسعت بخشید؟

پنجم، رابطه این دو موضوع باهم این است که، حل مسئله کرد، که امکانی سیاسی برای گردآوری نیرو بدور احزاب خانوادگی و ناسیونالیتها ایجاد کرده، راه شفافتر شدن اختلاف با و مبارزه علیه حاکمیت را هموار ، و امکان گسترش مبارزات مردم آزادیخواه برای سرنگونی آن را فراهم تر میکند. باقی ماندن مسئله کرد و فدرالیزم قومی، بیشترین و بهترین خدمت را به تداوم حاکمیت ستمگر و ملیشیایی حزب دمکرات و اتحادیه میهنی و همراهانشان میکند. وجود این مسئله، به دلیل و علتی برای درجازدن کردستان در میدان تسلط و انحصار این نیروها و از برایی نوک تیز مبارزات مردم ستمدیده علیه این حاکمیت و بزیر کشیدن آن ممانعت میکند.

ششم، برای حل مسئله کرد در عراق نمیتوان هر روز رفراندم برگزار کرد، یکبار انجام آن را امکان مشود. حال اگر حزب دمکرات بدفاع از آن برخیزد یا هر حزب دیگر. نتیجه رفراندم هم به رای مردم تبدیل میشود. اگر بنابر اختلاف و مقابله با حزب دمکرات، و یا بهر دلیل دیگری، به رفراندم "نه" گفت، این دیگر به سرنوشت مردم کردستان تبدیل میشود و تغییر آن اگر محال نباشد کاری بسیار دشوار و سنگین خواهد بود. بخاطر همین، ردکردن و مخالفت با مسئله ای که از ۲۲ سال قبل مطرح گردیده و برای آن مبارزه شده، به دلیل اینکه پروژه متعلق به حزب دمکرات معرفی شده، اشتباهی بسیار بزرگ ومرگبار است. چون، اگر تصمیم استقلال برنده شود بناحق حزب دمکرات و بارزانی به قهرمان آن تبدیل میشوند، و اگر هم بخاطر نفرت از حزب دمکرات جواب به استقلال "نه" باشد، این مردم کردستان هستند که با سرنوشتی مملو از مشکلات روبرو خواهند شد.

حزب دمکرات و بارزانی خالق و صاحب مسئله رفراندم نیستند، بلکه آنها خیلی دیر به این پروژه تن داده اند که از ۲۲ سال قبل طرح و برای آن مبارزه شده است. یکی از شرطهای اصلی پیروزی این پروژه، خالی نکردن میدان و نسپردن آن بدست حزب دمکرات و ناسیونالیزم کرد است. ردکردن و مخالفت با رفراندم و استقلال با این بهانه که بارزانی خواهان آن بوده و موجبات تقویت حزب دمکرات را فراهم میآورد، استدلالی نادرست و اشتباهی کشنده است. با این منطق، از نگاه چپ، مبارزه و مقاومت جسورانه مردم کوبانی در مقابل داعش که مانع تکرار تراژدی شنگال شد، بدلیل اینکه توسط حزب "ی پ د" ناسیونالیست هدایت و رهبری شد و به تقویت آن حزب انجامید، بی ارزش قلمداد شود. و یا مثلا باید دست رد بر سینه دولت مستقل فلسطین زد بدلیل اینکه فتح یا حماس یا ناسیونالیزم عرب خواهان آن بوده و با آن نیرو میگیرند.

آلترناتیو آزادیخواه برای این شرایط و برای خلاصی از گرداب کنونی عبارت است از:

اول، تاکید بر برگزاری رفراندم، و در رفراندم نیز تاکید و انتخاب جدایی و تشکیل دولتی مستقل. دوم، از هم اکنون بایستی و ضروریست که مبارزه توده ای وسیع و متشکل حول پلاتفرمی که متضمن حقوق سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی توده های کارگر و ستمدیدگان بوده و به پایه و چهارچوبی برای قانون و قواعد دولت مستقل تبدیل شود، راه انداخت. از جمله قوانینی که میتوان به آنها اشاره کرد: سکولار و غیر قومی و غیرمذهبی بودن دولت، تاسیس سیستمی متکی بر اراده و حاکمیت دائمی و دخالتگرتوده ای در حاکمیت، متساوی الحقوق و برابر بودن همه ساکنین بعنوان شهروندان، تساوی کامل حقوق زن و مرد، دفعن بودن مجازات اعدام، تامین تمامی خدمات و نیازمندیهای عمومی برمبنای استانداردهای زندگی امروز، تامین و تضمین تمامی آزادیهای سیاسی و مدنی، رایگان بودن سیستم آموزش و پرورش و بهداشت، بیمه بیکاری و حقوق سالمندان و کسانی که توانای کار ندارند و قانون کاری پیشرو و...!

۲۷ ژوئیه ۲۰۱۷

این نوشته قبلا در نهمین شماره نشریه "بو پیشه وه" بچاپ رسیده است.

ترجمه از زبان کردی به فارسی، بهزاد یونسى

کمونست ۲۲۱

کومه له و رابطه اش با احزاب سیاسی

کردستان

"پلاتفرم کومه له آخرین میخ بر تابوت کومه له چپ"

مظفر محمدی

و احساس مسوولیت می کند و در جواب به تمایلات وحدت طلبانه ی مردم کردستان و تامین همکاری نیروهای سیاسی کردستان و همکاری میان فعالین جنبش های اجتماعی علیه جمهوری اسلامی، این سیاست ها را در دستور کار خود می گذارد." (نقل به معنی از مقدمه).

این سیاست ها کدامند؟

اول - ایجاد فضای دیالوگ و گفتگو بین احزاب سیاسی مورد نظر کومه له...

کومه له اول میخواهد دیالوگ کند بعد نقد و روشنگری. اگر در گفتگو به توافق رسید دیگر نقد و روشنگری هم لازم نیست. جالب است که با همین منظور به کنگره ملی رفت که اول گفتگو کند بعد بیرون بیاید و افشاگری کند. و این دیالوگ و گفتگو درتمام سالهای گذشته بین این احزاب و در رفت و آمدها و مهمانی هایشان و اخیرا در کنفرانس و میزگردهای مدیای احزاب برادر در کردستان عراق انجام شده است و آثاری از نقد و آگاهگری نیست.

دیالوگ بخودی خود همیشه منفی نیست ولی اگر معلوم شود با چه کسی و بر سر چیست؟ آنوقت میتوان فهمید که ماجرا از چه قرار است. دیالوگ کومه له ی عزیزاده با ناسیونالیست ها و قوم پرستان و فدرالیست ها و اسلامی های سنی است. انتشار بیانیه مشترک با آنها است. در کنگره ملی کرد است. بر سر تشکیل جبهه کردی است.... و همه این ها بدون هیچ نقد و روشنگری ای انجام شده و می شود. کومه له تا حالا یک کلمه در مورد مذاکرات جریان مهندی و خالد عزیزی در کنسولگری جمهوری اسلامی در اربیل به مردم کردستان نگفته است. تا حالا بطور مشخص یک کلمه در باره جنگ نیابتی حدکا در جهت اجرای منافع شیوخ عربستان سعودی به مردم نگفته. در مورد سیاستهای امریکا چه در دوره قبل و چه امروز برای متحد کردن کردها در خدمت سیاست فشار به جمهوری اسلامی و رژیم چنج امریکایی چیزی نگفته است! به سیاستهای ضد کارگری و ضد زن و ارتجاعی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران اعتراضی ندارد. در مورد خطر فدرالیسم عبدالله مهندی ساکت است و...

علیزاده که مدعی است در کردستان پرچم "جنبش سوسیالیستی" را برافراشته است به مردم کردستان نمی گوید که بر سر کدام منفعت سوسیالیسم اش و کارگر و زحمتکش کردستان در کنگره ملی با ناسیونالیست ها و قوم پرستان و اسلامی ها و نمایندگان دول منطقه از جمله جمهوری اسلامی دیالوگ کرده است؟! کومه له نمی گوید چرا تا حالا با احزاب چپ و کمونیست در کردستان که بیشتر از همه آنها نفوذ و اعتبار سیاسی دارند و از حمایت بخش آگاه جامعه کردستان برخوردارند، دیالوگ و گفتگو نمی کند؟ نمی گوید این همه عشق به ناسیونالیسم و کردایه تی و اسلامیکری سنی را از کجا آورده است؟ این چه پرچم سوسیالیسمی است که با همه احزاب چپ و کمونیست دشمنی دارد و دوستان و همکارانش را در میان ناسیونالیست ها و قوم پرستان و ملاحای سنی جستجو می کند؟

البته همه طرفداران خط راست علیزاده در کومه له یک جواب دارند و آن این است که: "کومه له اجتماعی است و احساس مسوولیت می کند!!!" خنده دار است! کومه له اجتماعی بودن یا شدنش را نه در میان کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان و آزادیخواهان کردستان بلکه در سنت ناسیونالیسم کرد جستجو می کند. درهم پیاله شدن و نشست و برخاست و دیپلماسی و دیالوگ و مذاکره و تشکیل کنگره کرد و جبهه کردی و از این قبیل. اگر کومه به معنای ادعای "سوسیالیست بودنش اجتماعی بود، دیگر نیازی به این جست و خیزهای ناسیونالیستی و کردایه تی نداشت. اما به معنای دیگر کومه له اجتماعی شده است. مگر نمی ببیند ریپیش هر روز با یکی از زعمای قوم کرد، آقایان هجری و مهندی و روسای خه بات و حدک و برادران مفسر و مبلغ پارتی و یکیتی....،

کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در کنگره ۱۷ سندی در باره ی سیاست خود در رابطه با احزاب سیاسی کردستان تصویب کرده است.

بدوا باید دو مساله را خاطر نشان کنم:

یکی این است که این سند و کلا اسناد مصوب کومه له در مورد مسایل مختلف سیاسی با آنچه که کومه له و رهبری اش در عمل انجام می دهند فاصله عمیقی دارد. کومه له در حرف چیزی می گوید و در عمل کار دیگری می کند.فاصله حرف و عمل این جریان به اندازه ایستادن زیر پرچم سوسیالیسم و عمل کرد ناسیونالیستی است. الان دیگر برای هر ناباوری هم مسجل است که حفظ چهره "چپ" و حرف از سوسیالیسم و کارگر برای کومه له ابزاری است در جهت ساکت کردن تشکیلات خود و هر صدای چپ و سوسیالیستی مخالف عملکرد راست آن است. بعلاوه کومه له فکر می کند نسل جدید چپ و کمونیسم درکردستان را با حرف زدن از کارگر و سوسیالیسم و همبستگی کارگری فریب میدهد. اما نمی فهمد که فعالین کارگری و سیاسی و چپ در کردستان، کومه له را بر اساس عملکردش در رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد و مذاکرات و کنگره قومی و میزگرد و کنفرانس ها و امضای بیانیه ی مشترک همگی با هویت ناسیونالیستی و قومی ومذهبی می ببیند و می شناسند. بنا بر این کومه له را تنها بر اساس اسنادی که منتشر می شود و ادعایی که رو به جامعه دارد نمی توان ارزیابی کرد پراتیک کومه له صدها برابر از ادعا و اسنادشان راست تر و ناسیونالیستی تر است.

دوم این که در این سیاست و سند جدید، هیچ مرزی بین چپ و راست جریانات سیاسی و چپ و راست جامعه کردستان موجود نیست. هر کجا علیزاده از احزاب سیاسی حرف می زند منظورش همان طیف دوستان ناسیونالیست و قوم پرست و سنی اردوگاه نشین دور و بر خودش است. وقتی از فعالین سیاسی جامعه کردستان هم می گوید، منظورش وابستگان به همان احزاب برادر کومه له است.

سیاست مصوب کنونی کومه له در مقایسه با عملکرد این جریان در دوران اخیر در رابطه با احزاب کردی تغییری نکرده است. سند کنونی بار دیگر یکجا بر مواضع و پراتیک تا کنونی صحه می گذارد و آن را رسمیت می دهد.

کومه له کماکان عضو کنگره ملی کرد، تحریف کننده ی تاریخ حزب کمونیست ایران، دوست نزدیک احزاب و جریانات ارتجاعی در کردستان عراق، اهل ائتلاف و وحدت عمل و حتی جبهه با احزاب و جریانات ناسیونالیست و قوم پرست و سنی کرد، امضا کننده ی بیانیه مشترک با آنها و ... است.

این سند بخصوص آب پاکی بر دستان کسانی می ریزد که چه در میان احزاب و جریانات اپوزیسیون و چه در صفوف خود کومه له حرف از گرایش چپ و راست و مرکز می زنند و عده ای خوشبین اند که چپ در کومه له دست بالا پیدا کند!

شکی نیست در کومه له همچون دیگر جریانات، نظرات گوناگون هست اما گرایش اصلی و رسمی و مسلط همان سیاستهای رسمی تا کنونی و همین سند مصوبش است. و این سیاست رسمی راست در کومه له توسط ابراهیم علیزاده دبیر اول آن نمایندگی می شود. در این یادداشت هر جا نام علیزاده برده می شود کل این سیاست راست و رسمی مورد نظر است که او نماینده اصلی آن است.

کومه له درمقدمه ی سند مصوب بعد از برشمردن سیاستهای جمهوری اسلامی در کردستان و بخصوص در رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد می گوید،

"چون پرچم جنبش سوسیالیستی را در دست دارد

کومه له و رابطه اش با...

عکس می گیرد و دیالوگ می کند؟! این هم یک جور اجتماعی شدن است!
علیزاده و کومه له اش عاشق اجتماعی شدن به سبک خالد عزیزی ها و مهندی ها و سران ریز و درشت کردایه تی و غیره است.

اما کومه له مانند سربازی است که چندین سال در جنگل تنها مانده و خبر ندارد جنگ تمام شده است. کومه له امروز علیزاده خبر ندارد که کردستان امروز دیگر مانند سه دهه پیش به کومه له و دمکرات تقسیم نمی شود. نه جامعه ی کردستان امروز، جامعه سه دهه پیش است و نه کومه له و دمکرات همان احزاب پیشین. دنیا عوض شده است نسل جدیدی که در کردستان بالای ۲۰ و زیر ۳۰ سال است نه تصویری ا زجنگ پیشمرگایه تی دارد و نه سیاست و رهبران کومه له و دمکرات را می شناسد. کدخداها و ریش سفیدان سابق روستاها که پایگاه اجتماعی حدکا بودند اکنون جایشان را به نسل جدیدی داده اند که حداقل سواد دیپلم دارند. بخش بزرگ بورژوازی کرد که می بایست پایگاه اجتماعی حدکا باشد، متحد خود را در جناح اصلاحات و اعتدال جمهوری اسلامی یافته است. اکنون حدکا از فضای ناسیونالیستی حاکم بر منطقه و تاثیراتش بر کردستان ایران تنها یک سهم دارد بقیه بین دیگر قوم پرستان و اصلاح طلبان کرد و جریانات قومی و سنی مذهب تقسیم شده است.

نسل جدید کارگران و جوانان تحصیلکرده در کردستان هم با سنت کومه له و پیشمرگایه تی بیگانه است. طیف آگاه این بخش جامعه هم کمونیسم واقعی را انتخاب کرده اند. سهم کومه له را تنها در میان باقیمانده های سنتی ترین چپ سابق کردستان که درحال و هوای پیشمرگایه تی و آویزان شدن به شهدا و غیره و درحاشیه تحولات سیاسی و اجتماعی مانده اند، می توان دید.

خود کومه له هم تغییر کرده و تجزیه شده است. بخش قابل توجهی از رهبران کومه له ی جدید که زمانی به کمونیست بودن افتخار می کردند اکنون مدال کردایه تی بر سینه دارند. پشم و پيله حزب کمونیست ایران و کومه له اش هم ریخته است. کسی این حقایق را به رسمیت نشناسد همان سرباز جنگ جهانی است.

ما همواره گفتیم، علیزاده و کومه له اش دو راه در پیش دارد یا کومه له کمونیستی در کردستان می ماند و بطرف کارگران و زحمتکشان کردستان می چرخد و صدایشان می شود و علیه ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی گری و مخاطرات و مضراتشان سنگر می بندد و یا با دوستی و اتحاد عمل و در کنگره های ملی و جبهه کردی "اجتماعی" می شود. و کومه له راه دوم را انتخاب کرده است. چرخش به راست و کرنش در مقابل ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری مهم ترین علایم "اجتماعی" شدن کومه له امروز است که مدالش را طرفداران علیزاده و سیاست راست او بر سینه زده اند.

دوم وسوم- اجتناب از رویارونی های مسلحانه ی احزاب با هم و احترام به حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم

گیریم مصطفی هجری و مهندی و غیره پای این بند را امضا کردند. آیا حزب دمکرات و شعباتش و ملاهای سنی اش به آن پایبند خواهند بود؟ مگر جنگ حدکا علیه کومه له آن دوران را ما شروع کردیم؟ مگر دمکرات از ما نمیخواست که حق نداریم ناسیونالیسم و حدکا را نقد کنیم؟ چه شده که الان کومه له علیزاده فکر می کند می تواند با یک بند نوشته او را پایبند کند. مگر حدکا بر سر انتقاد از عملکردهای ضد کارگری و ضد زنان توسط سازمان کمونیستی پیکار، اعضای این سازمان را در مقرشان در بوکان قتل عام نکرد؟ مگر بارها اعتصابات کارگران کوره پزخانه های منطقه را درحمایت از صاحبان کوره تهدید و سرکوب نکرد. مگرسلیمان محمدی فعال کارگری و سوسیالیست را حدکا در توطئه مشترک با صاحبان کوره ترور نکرد؟ ...

آیا احزاب ناسیونالیست کرد تغییر کرده اند؟ دمکرات و سوسیالیست آزادیخواه شده اند؟

کومه له امروز نه می تواند بفهمد و نه باور دارد که بهترین راه خنثی کردن هر توطئه نظامی و

جنگ نیابتی و پایمال کردن آزادیهای سیاسی و اجتماعی در کردستان متحد کردن و سازمان دادن کارگران و مردم و ایجاد صفی است که شعارشان نه قومی ، نه مذهبی و برقراری آزادی واقعی و برابری است. همینکه علیزاده و هجری و مهندی و خه بات این بند را امضا کردند پایبندی به آن تضمین است؟ مردم این را باید باور کنند؟

ولی علیزاده کاری به مردم ندارد. مهم این است دل ناسیونالیست ها را به دست بیاورد تا علیهش دست به اسلحه نبرند. اما این خودفریبی و توهم محض است که علیزاده به خود و به خورد مردم کردستان می دهد. حزب دمکرات، پژاک، زحمتکشان و دیگر شعبات آنها از جمله ملاها و اسلامیون سنی کرد را با هیچ بندی در باره دست نبردن به اسلحه علیه احزاب مخالف و برسمیت شناختن حقوق و آزادیهای مردم ولو امضا و توافق هم کنند نمیتوان مهار کرد، مگر با قدرت جنبش طبقاتی کارگران و جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه ی اجتماعی. و علیزاده به این جنبش باور ندارد و فکر می کند دیپلماسی می تواند او را نجات دهد. اما شکی نیست این دیپلماسی سرنوشت کومه له ی علیزاده را به کومه له ی رنجدارن کردستان عراق می رساند. نمی توان از قدرت اجتماعی و طبقاتی کارگران و زحمتکشان دل کند و به امید محبت ناسیونالیست ها نشست و صاحب چیزی و جایی در جامعه شد. پلاتنفرم همکاری و هماهنگی کومه له با احزاب ناسیونالیست و باندهای قومی ومذهبی در کردستان آخرین میخ بر تابوت کومه له ای است که به سوسیالیست وچپ بودن تظاهر می کند!

چهارم، اجتناب از هرگونه ارتباط جداگانه با رژیم...

کومه له می خواهد احزاب دیگر را از مذاکره با دولت جمهوری اسلامی باز دارد و می گوید اگر مذاکره ای در کار باشد باید همه با هم توافق داشته باشیم! اما علیزاده هم تاریخ را فراموش کرده و هم موقعیت ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران را متوجه نیست. تاریخ حدکا و احزاب ناسیونالیست و قومی با مذاکره، جنگ ، مذاکره و زندگی در شکاف دولتهای منطقه نوشته شده است. این سنت پائدار ناسیونالیسم کرد در تمام منطقه است. چه اتفاقی افتاده است که علیزاده را متوهم و خوشبین نموده که فکر می کند ناسیونالیسم کرد اصول و استراتژی سیاسی اش تغییر پیدا کرده است. اینکه مصطفی هجری برای چند صبحاحی به نیابت سیاست عربستان ضد رژیم و سرنگونی طلب شده، علیزاده را به این باور رسانده است که حدکا تغییر کرده و استراتژی اش را تغییر داده است! اینکه دیگر کنسولگری جمهوری اسلامی عبدالله مهندی و جانشینان خالد عزیزی را تحویل نمی گیرد و آنها هم مبارزه مسلحانه شان گل کرده است... اینها است که کومه له علیزاده را به همکاری و توافق و اتحاد عمل و ایجاد جبهه با ناسیونالیستهای کرد کشانده است.

بعلاوه، ناسیونالیسم کرد تنها توسط حدکا و جریانات آنطرف مرزها نمایندگی نمی شود. اکنون نمایندگان واقعی ناسیونالیسم کرد اصلاح طلبان کرد هستند که از موقعیت بهتری نسبت به احزاب ناسیونالیست کرد برخوردارند. این ها هم ضد رژیم و سرنگونی طلب نیستند، هیچ، خیلی هم وحدت طلب مردم پسند هم هستند. پس علیزاده با اتکا به کدام فاکت تاریخی و امروزی انتظار دارد ناسیونالیست های رنگارنگ کرد با جمهوری اسلامی مذاکره و سازش نکنند.

مگر می شود یک جریان به اصطلاح "سوسیالیست" و "مسوول" که خیلی شیفته وحدت طلبی مردم هم هست، دو جناح بورژوازی یکی در حاکمیت و یکی در اپوزیسیون را از مذاکره و سازش با هم باز دارد؟ این چه ماموریت و وظیفه ای مبارکی است! این کار علیزاده جز خاک پاشیدن به چشم کارگران و زحمتکشان کردستان و توهم به و تقدیس ناسیونالیسم کرد و فراخوان مردم به جمع شدن پشت سر آن نیست.

اگر حدکا و طیف ناسیونالیست و قوم پرست و مذهبی کرد اینقدر به ازادپها پایبند باشند که هیچ وقت نبوده و نخواهند بود، اگر با جمهوری اسلامی مذاکره و سازش نکنند، که تاریخا و حالا و همیشه آماده ی این کار بوده و هستند، اگر علیه مخالفین سیاسی شان دست به اسلحه نبرند، که همیشه برده و خواهند برد، اگر ناسیونالیسم کرد و قوم پرستان و طرفداران اهل سنت و ملاهای سنی و غیره این اندازه از ظرفیت سیاسی و دموکراتیک

و انسانی را دارند که علیزاده به آن ها متکی شده است... چرا مردم کردستان باید دور سیاستهای کومه له جمع شوند؟ چون سوسیالیست است؟ حدکا هم خود را سوسیالیست می داند و عضو تجمع احزاب سوسیالیست جهان است.

از بند بند پروژه کومه له ی علیزاده ومصوب پلنوم شان، توهم، آشتی با ناسیونالیسم، آوانس دادن و کرنش کردن در مقابل قوم پرستی و سنی گری به بهانه وحدت طلبی مردم، بیرون می زند. پروژه رابطه سیاسی کومه له با احزاب ناسیونالیست و قومی، چراغ سبز تشکیل جبهه کردها، بی اعتبار کردن مبارزه طبقاتی در کردستان به بهانه ستم ملی کرد، خلع سلاح کردن کارگران در مقابل سرمایه داران و سکوت در مقابل ارتجاع سیاسی و فرهنگی و اخلاقی ناسیونالیسم بر ضد زنان و مدنیت جامعه است ...

برنامه کومه له برای فعالین مبارزات اجتماعی و علنی در کردستان

سند مصوب کنگره ی کومه له همچنین می گوید: "همکاری عملی فعالین مبارزات علنی در جهت پیشبرد مبارزه ی مردم کردستان علیه رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور جنبه مهمی از سیاست هماهنگی و همکاری ما را تشکیل میدهد".

فراخوان علیزاده به فعالین مبارزات علنی این است، حالا که ما میخواهیم همگی با هم هماهنگ و همکار شویم، از این ببعد کسی از ناسیونالیسم حرف نزند، قوم پرستی و سنی گری را نقد نکند، و به ناسیونالیستهای اصلاح طلب هم نگوید بالای چشم تان ابرو است. از این ببعد فعالین سیاسی وابسته به احزاب گوناگون قومی و مذهبی و اسلامیون سنی خه بات، سلفی گری و ملایان مظلوم سنی کرد همه با هم در یک جبهه علیه جمهوری اسلامی قرار دارند. از دیدگاه سند مصوب کومه له علیزاده، در کردستان همه برادرند و ستمدیده و وحدت طلب و ایشان هم لولای این وحدت. چه شغل شریفی!

کجای تاریخ جنبش کارگران و مردم زحمتکش کردستان ایران نوشته شده است که ناسیونالیست ها در بزرگداشت اول مه روز جهانی کارگر، در ۸ مارس روز جهانی زن، در دفاع از اعتصابات کارگری، در دفاع از کارگران بیکار، دفاع بی قید و شرط از برابری زن و مرد، دفاع از حق کودک، انسانیت و علیه تفرقه و تقسیم انسان به ملیت و نژاد و زبان و فرهنگ ... شرکت کرده و هماهنگ و همکار شده اند؟ اصلا چرا باید بورژوازی ناسیونالیست کرد با کارگر کرد هم پیمان و هم مبارزه شود؟ حتما علیزاده خواهد گفت منظورش بورژوا ی ناسیونالیست کرد نیست منظورش زحمتکشانی است که ناسیونالیست و سنی و خه باتی شده اند! باز عذر بدتر از گناه! چرا نباید مستقیما این زحمتکشان را به کندن و رهایی از قوم گرایی و مذهب فرا خواند؟ چرا باید اسیر ناسیونالیسم کرد بمانند؟ چرا نباید گفت که زحمتکشان داغ قومگرایی و ناسیونالیسم و مذهب را از پیشانی پاک کنند و به جنبش خودشان بپیوندند. این را نمی گویند چرا که علیزاده محلل و واسط گرایشات مختلف درون جنبشی شده که جنبش کردایه تی نامیده می شود.

فکر نکنم علیزاده الفبای سوسیالیسم و کمونیسم را فراموش کرده باشد که مبارزه کارگران و مردم زحمتکش کردستان علیه جمهوری اسلامی بدون مبارزه همزمان علیه ناسیونالیسم و قومگرایی و مذهب پیشروی نخواهد کرد...، اما هماهنگی و همکاری با ناسیونالیسم و قوم پرستی کردستان انتخابی آگاهانه است. یک انتخاب سیاسی است، یک اشتباه تاکتیکی یا دیپلماسی زیرکانه علیزاده نیست.

اگر چه این سند خجولانه از جامعه طبقاتی هم در کردستان حرف می زند اما کماکان و از نظر سند مصوب کومه له، این طبقات با تفاوتهایشان گرایشات درون همان جنبش مورد نظر هستند. هیچ صحبتی از جنبش طبقاتی کارگران، جنبش زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه و صفی در کردستان که نه قومی اند و نه مذهبی در میان نیست. کومه له خواهان آشتی سیاسی است و ایستادگی در مقابل سیاستهای ناسیونالیسم و سنی گری در کردستان را به صلاح نمی داند. چرا که علیزاده "بنا به مسئولیتی که در قبال جنبش انقلابی مردم کردستان بر عهده دارد و در پاسخ اصولی به تمایلات وحدت طلبانه مردم کردستان" وظیفه خود دانسته است که گرایشات درون این جنبش

را متحد نگه دارد. جنبشی که احزاب ناسیونالیست و قومی و مذهبی جناح راست و کومه له ی علیزاده درجناح چپ آن ایستاده است. اگر چه خیزی که کومه له در همه ی این سال برای متحد کردن هم پیمانان ناسیونالیست خود برداشته است صحبت از دو جناح چپ و راست هم دیگر زیادی است.

علیزاده انتظار دارد وحدت خود با حدکا و قوم پرستان و سنی های کرد الگویی برای وحدت سوسیالیسم و ازادیخواهی با قوم پرستی و سنی گری در کردستان شود. اما نه کومه له نماینده واقعی سوسیالیسم است، نه کارگران و آزادیخواهان سوسیالیست با قوم پرستان و مذهبیون و اصلاح طلبان کرد و بورژوازی ناسیونالیست کرد آب شان به یک جوی می رود.

لباس وحدت طلبی و میانجیگری و آشتی طلبانه ی علیزاده با ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری کرد برانزده ی تن کمونیست ها و سوسیالیست ها و ازادیخواهان غیرقومی و غیر مذهبی کردستان نیست. شکی نیست که احزاب قومی و مذهبی هم برای وحدت طلبی علیزاده تره خرد نمی کنند. اما ولو جبهه کردی هیچ وقت تشکیل نشود و یا کنگره ملی دیگری بسته نشود...، کومه له و در راس آن علیزاده با سیاست راست خود در حاشیه ی سیاستهای ناسیونالیستی و قوم گرایانه باقی خواهد ماند.

از زاویه منفعت کارگران و مردم زحمتکش کردستان تنها راه خنثی کردن مزاحمت ها و ضررهای ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری، ایجاد صفی مستقل و متحد و اجتماعی از کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان و روشنفکران سکولار و ازادیخواه است. بدون این صف نمی توان با هیچ قرارداد و دیپلماسی جلو تعرضات ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی گری به حقوق و ازادیهای مردم را گرفت.

احزاب سیاسی باید به آزادیهای سیاسی بی قید و شرط مقید و متعهد شوند. اما این کار با دیپلماسی و دیالوگ و مذاکره و اتحاد عمل و تشکیل جبهه امکان پذیر نیست. باید نیروی اجتماعی قدرتمندی در میدان باشد که امکان تعرض هر جریان قومی و مذهبی به ازادیهای سیاسی و حقوق انسان (زن و مرد و جوان و کودک و سالمند) را سد و سلب کند. مواضع جنونانه و زبونانه و کرنش کومه له ی علیزاده در مقابل ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری احزاب و جریانات قومی در کردستان، نه تنها این جریانات را به چیزی متعهد نمی کند بلکه جری تر و زبان دراز تر کرده و می کند. فعالین ناسیونالیست و قوم پرست و فالانژ قومی و اسلامی در جامعه ی کردستان را علیه کمونیست ها و ازادیخواهان و زنان و دختران و پسران جوان برای تعرض به حقوق و ازادیهایشان، پر رو و دریده تر می کند. دیگر همان تعداد فعال سیاسی کومه له اگر باقی بماند نمی تواند علیه آنها دست به نقد و آگاهگری و افشاگری بزند چرا که وحدت طلبی علیزاده آن را منع کرده و اعلام کرده است که همه ی جریانات چپ و راست و همه ی فعالین سیاسی در کردستان هماهنگ و همکار و متحد و برادر و در یک جنبش و جبهه اند. فعلا وقت مبارزه ی طبقاتی و سیاسی رادیکال نیست. فعلا ستم ملی کرد باید رفع شود. این حرف همیشگی حزب دمکرات علیه چپ و سوسیالیسم وکارگر در کردستان بوده و در پلاتنفرم جدید کنگره ی علیزاده هم خجولانه همین توقع تکرار شده است. شعار کنگره ی کومه له به روشنی این است: "همه با هم در داخل و خارج علیه دشمن مشترک متحد شویم!"

علیزاده برای تحقق شعار جنبش کردی همه با هم

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

کومه له و رابطه اش با...

خود، در تعریف ستم ملی چنان دندان بهم می فشارد که گویا در ایران مردم در ناز و نعمت و آسایش و امنیت نشسته اند و این کردستان است که اسیر ستم ملی شده است. چنان تفاوت های کردستان با سایر ایران را برجسته می کند انگار بین این دو بخش دره عمیقی است که راه کردستان را از ایران جدا می کند. و این همانی است که ناسیونالیست ها می گویند و می خواهند.

اما بجز عزیزاده و کومه له و برادران ناسیونالیست و قوم پرست و سنی اش، کدام انسان شرافتمندی است که نداند، در شرایطی که طبقه کارگر ایران به مثابه یک طبقه، با تعرض بسیار شدید و وحشیانه ی بورژوازی و دولتش مواجه است، جوانان دختر و پسر هیچ افق و آینده روشنی برای کار و زندگی و حتی آزادیهای فردی و اجتماعی ندارند، زنان کماکان تحت تبعیض و آپارتاید جنسی قرار گرفته اند، بیکاری و فقر و فحشا و اعتیاد در سراسر ایران زندگی بخش عظیم تنگدستان جامعه را تباه کرده است...، در این میان کردستان استثنایی بر واقعیت دردناک زندگی مردم در سراسر ایران نیست، بلکه جزئی از این واقعیت و درد مشترک است.

کردستان را بعنوان منطقه جداگانه و ویژه بلحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، تعریف کردن، جز ابزاری دردست ناسیونالیسم کرد برای بسیج مردم حول سیاست سهم خواهی بیشتر بورژوازی کرد نبوده و نیست. برای مثال بلوچستان و بخش های زیاد دیگردر ایران کم تر از کردستان عقیمانده نیست. کارگران نفت و پتروشیمی ها و معادن ایران کم تر از کارگران در کردستان استثمار

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

۱- کشمکش دول امپریالیستی و متحدین آنها در خاورمیانه ، به قیمت بحرانی کردن منطقه، ویرانی چند کشور و کشتار و آوارگی میلیونها انسان و عروج انواع دسته جات قومی، مذهبی و کانسگنترهای نظامی و... ، آینده سیاهی را در مقابل مردم این منطقه قرار داده است. بی جوابی دولتهای غربی و بهم ریختن توازن ناپایدار قبلی آنها، جهان را با ناامنی و ناروشنی و کشورهای منطقه را در یک کشمکش ویرانگر و بحرانی کامل روبرو کرده است، امری که مهر خود را بر هر تحولی در منطقه و کشورهای آن از جمله ایران زده است.

امروز آینده مردم خاورمیانه بیش از هر زمانی به کشمکش و رقابت دولتهای تا مغز استخوان ارتجاعی مانند اسرائیل، عربستان، ترکیه، ایران و... و متحدین جهانی و محلی آنها در دل یک سناریوی مرگبار گره خورده است. کشمکشی که اساسا با اتکا به جنگهای نیابتی توسط احزاب و گروههای قومی و مذهبی موجود یا دست ساز، پیش میروود.

۲- عروج ترامپ و تشدید فشار به جمهوری اسلامی، در کنار تخصامات دولتهای مرتجع عربستان، اسرائیل و... با ایران، آلترناتیو سازی اینبار بر متن خاورمیانه قومی و مذهبی شده، شرایط مناسبی را برای ابراز وجود مجدد اپوزیسیون بورژوایی مستاصل و بی افق مهیا کرده است. نیروهای قومی و مذهبی مخالف جمهوری اسلامی از مجاهد تا بخشی از سلطنت طلبان و ناسیونالیستهای "کرد" مجددا بادیان کشتی در گل نشسته خود را با سیاستهای ترامپ و متحدین محلی او تنظیم کرده اند.

۳- وجود مسئله "کرد"، به عنوان یک معضل تاریخی در ایران، کشتار و توحش جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان، تنفر عمیق مردم محروم کردستان از جمهوری اسلامی، سرمایه گذاری احزاب ناسیونالیست کرد روی این واقعیات، کردستان و احزاب ناسیونالیست کرد را کاندید مناسبی برای تسویه حساب دول مرتجع منطقه و امریکا با جمهوری اسلامی کرده است. پیوستن حزب دمکرات کردستان ایران (شاخه هجری) به این سناریو و اعلام دوره جدید مبارزه مسلحانه "راسان"، آغاز این پروسه و پروژه سیاه علیه مردم در کردستان، و بالطبع ایران، به نام مبارزه با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بود.

۴- بحث "همکاری" پنج جریان اپوزیسیون کرد، دو شاخه حزب دمکرات و دو جریان سازمان زو حمتکشان عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده

نمی شوند. بیکاری و فقر و بیسوادی و اعتیاد در سراسر ایران وجود دارد. سرکوب سیاسی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و زنان برابری طلب کم تر از سرکوب ازادیهای سیاسی و فردی و اجتماعی در کردستان نیست. حقوق شهروندی در ایران کم تر از کردستان پایمال نشده است. یا وقتی کارخانه ها و مراکز کار در ایران با حراست و شعبات وزارت اطلاعات کنترل می شوند و اعتصاب کارگران به گلوله بسته می شود، صحبت از ملیتاریسم در کردستان چیز زیادی به دست نمی دهد. *دست گذاشتن روی این موارد جز برای تقویت و رشد ناسیونالیسم و باد زدن هویت های قومی و مذهبی و فضای قومگرایی نیست.*

بعلاوه، ناسیونالیسم مساله کرد را به سطح قوم پرستی و ارتجاع مذهبی سنی در مقابل شیعه هم کشانده است. از نظر آنها مساله کرد تنها مساله ملی نیست. مساله شیعه و سنی هم هست. در فضایی که ناسیونالیسم کرد بوجود آورده است، حتی نفرت از کرد شیعه بیجاری یا قروه ای بیشتر از هر شیعه دیگری در کردستان است. باد زدن مساله کرد و آویزان شدن به آن، کمک به رشد و گسترش و تقویت قومگرایی و سنی گردی و ایجاد تفرقه در صفوف کارگران و مردم کردستان از طرف و طبقه کارگر و مبارزات اجتماعی سراسری مردم ایران است و صد البته رشد و تقویت احزاب و جریانات و باندهای قومی و مذهبی ...

عزیزاده به درست فراموش کرده است که تابلوی حزبی به نام حزب کمونیست ایران را هم بر سر درب مقرشان دارد و در نتیجه از همسنروشتی طبقاتی طبقه کارگر ایران صرفنظر از ملیت و نژاد و زبان و فرهنگ وهمبستگی مبارزاتی سراسری مردم ایران حرفی به میان نمی آورد.

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

همراه با کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در این دوره و پیوستن "سازمان خبات"(گروهی اسلامی از نوع سنی) در دوره اخیر به این جمع، طرح جبهه کردستانی از جانب عبدالله مهتدی و شکل گیری عملی این اتحاد، نشست و گفتگوهای مکرر آنها به کمک مستقیم مسعود بارزانی و "انستیتوی تحقیقات خاورمیانه"(میری) در اربیل، زیر افقی است که سیاست آمریکا و دولتهای مرتجع منطقه و تخاصصات آنها با جمهوری اسلامی باز کرده است و جواب به نیازی است که در مقابل آنها گذاشته اند.

۵- با پیوستن رسمی کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) به جبهه ناسیونالیستهای کرد و تصویب رسمی این پیوستن در کنگره ۱۷ این جریان، تدوین پلتفرم این "جبهه" زیر عنوان عوامفریبانه "همکاری و تنظیم مناسبات" با نیروهای سیاسی در کردستان، هم "جبهه کردستانی" و هم کومه له عزیزاده، عملا و رسما وارد دوره دیگری از حیات خود شده اند. پیوستن کومه له به این جبهه و رسمیت دادن به آن در کنگره این سازمان، تلاش برای بردن اعتبار کمونیسم درکردستان و تاریخ جدال کمونیستها در این جامعه علیه جمهوری اسلامی، پشت این جبهه و در خدمت آن، مستقل از فریبندگی آن، لطمه ای به چپ جامعه و ضربه ای به جنبش آزادیخواهانه مردم کردستان است. پیوستن کومه له عزیزاده به جبهه ناسیونالیستها، تعرضی از موضع راست علیه چپ و کمونیست و آزادیخواهی در جامعه کردستان است.

۶- اتحاد این جریانات زیر نام "جبهه کردستانی" یا هر نام و نشان دیگری، مستقل از ادعای تشکیل دهندگان آن، مستقل از نیت و هدف هر یک از احزاب و فرقه های قومی و مذهبی تشکیل دهنده آن، انتخابی آگاهانه از جانب آنان برای ایفای نقش در معادلات سیاسی منطقه زیر سایه سیاستهای آمریکا و متحدین او است. "جبهه کردستانی" جبهه ای ارتجاعی است که نه تنها به مبارزات آزادخواهانه مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی بیربط است، بعلاوه در خدمت سد کردن آن و امید بستن به ارتجاع بین المللی و منطقه است. پروژه ای که فریبکارانه به نام "دفاع" از مردم کردستان و تحت لوای مسئله "کرد" و ستمگری علیه مردم کردستان، اعلام میشود.

تشکیل این جبهه نه تنها کوچکترین قدمی در جهت رفع ستم ملی و حل مسئله "کرد" نیست، که سو استفاده از این معضل واقعی در خدمت

جز اینکه از ناسیونالیسم کرد و قوم پرستان میخواهد که در راستای منافع مردم ایران همکاری کنند!!! معلوم نیست جنگ نیابتی حدکا و فدرالیسم مهتدی و قوم پرستی پژاک و سنی گری ملاها...، چگونه می تواند با منافع عمومی کارگران و مردم ایران همسو باشد!

جواب کمونیست ها و کارگران به مساله ملی در برنامه کمونیستی به شرح زیر است:

۱- *کارگران میهن ندارند. ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم کارگری در تضادی آشکار و مطلق با هم قرار دارند، غیر قابل تلفیق و سازش با یکدیگزنند. ناسیونالیسم یک اینولوژی بورژوایی است که مانع خودآگاهی طبقاتی و انترناسیونالیستی طبقه کارگر است .*

۲ *-کمونیسم برای از میان بردن مرزهای ملی و لغو هویتهای ملی تلاش میکند. جامعه کمونیستی جامعه ای فاقد تفکیک ملی و کشوری انسانهاست .*

۳ *-ستم ملی، تبعیض بر مبنای انتساب انسانها به ملیتهای مختلف، یکی از جلوه ها و اشکال مهم نابرابری انسانها در جامعه طبقاتی است و باید برچیده شود. محو ستم ملی و تضمین برابری همه انسانها مستقل از تعلقات ملی یک هدف مستقیم جنبش کمونیستی طبقه کارگر است .*

و ختم کلام این که کارگران در کردستان هیچ تفاوت منفعتی با طبقه کارگر سراسر ایران ندارند. کمونیست ها باید این سیاست را به آگاهی و ذهنیت و فرهنگ کارگران و زحمتکشان کردستان تبدیل کنند. هرگونه تغییر در اوضاع سیاسی و مساله حاکمیت در ایران امری سراسری در ایران است. کردستان به تنهایی قادر به هیچگونه تغییری نیست. کردستان امروز با وجود نیروهای

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

بیانیه کمیته رهبری حزب حکمتیست (خط رسمی)

اتحاد ناسیونالیستهای کرد و مخاطرات آن

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

سیاستی ارتجاعی است.

۷- از آنجا که جمهوری اسلامی خود یکی از مهمترین عوامل و نیروها در دامن زدن به تفرقه و کشمکشهای قومی و مذهبی در منطقه است، دامنه این سیاست و پروژه به کردستان محدود نخواهد ماند و مهر خود را بر آینده مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم در ایران برای آزادی، رفاه، برابری و سعادت خواهد زد.

حزب حکمتیست(خط رسمی) اعلام میکند:

- تأمین ابتدایی ترین مطالبات سیاسی، رفاهی و اجتماعی مردم آزادیخواه ایران در گرو سرنگون کردن جمهوری اسلامی است.
- مبارزه آزادیخواهانه مردم کرستان برای رفاه و آزادی و برای زندگی انسانی، مبارزه ای غیر قومی، متمدن، سکولار و بخشی از مبارزه عدالتخواهانه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران علیه جمهوری اسلامی است.
- هر نوع امید بستن به دخالت‌های امپریالیستی از محاصره اقتصادی، حمله نظامی و جنگ نیابتی عربستان تا رژیم چینج ... در هر گوشه از ایران، اقدامی علیه مبارزات مستقل طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران و در خدمت تحمیل یک سناریوی سیاه به جامعه ایران است.
- هر نوع همکاری و بند و بست نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی با دولتها از آمریکا تا دول مرتجع منطقه، به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی و تحت لوای دفاع از مبارزه مردم محروم، هر نوع دیپلماسی سری و دور از چشم مردم، اقدامی علیه مبارزات مردم آزادیخواه ایران است و محکوم است.
- رابطه با هر دولتی و مذاکره و مناسبات با آنان در هر سطحی باید علنی و با اطلاع مردم ایران و کل نیروهای سیاسی باشد.
- سواستفاده جمهوری اسلامی و تلاش برای ملیتاریزه کردن کردستان به بهانه دخالت دولتهای خارجی، هر نوع دستگیری و پرونده سازی رایج آنها علیه فعالین سیاسی، کمونیستها و آزادیخواهان، فعالین و رهبران اعتراضات حق طلبانه مردم کردستان، را به عنوان توطئه جمهوری اسلامی علیه مبارزات حق طلبانه طبقه کارگران، زنان و محرومین جامعه باید افشا و در مقابلش ایستاد.
- حزب حکمتیست همراه طبقه کارگر، مردم آزادیخواه و کمونیستها در کردستان علیه هر تلاشی جهت قومی و مذهبی کردن مبارزه

کمونیست ۲۲۱

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

متعدد ناسیونالیستی و قومی و مذهبی که کومه له عزیزاده را هم مرعوب کرده و به تسلیم واداشته، می تواند عامل مضر و خطرناکی برای جنبش انقلابی و ازادیخواهانه چه در خود کردستان و چه در ابعاد سراسری باشد. وعده های رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت، آن هم از طریق کنگره های قومی، جبهه کردی، جنگ های نیابتی و سناریوی امریکایی رژیم چنچ...، تنها ابزاری در خدمت سیاستهای ناسیونالیسم کرد برای سهم خواهی از بورژوازی حاکم در ایران و تبدیل کردستان به منطقه نزاع اقوام و مذاهب است. تلاش و سیاست های کومه له عزیزاده برای هماهنگ و همکار شدن با ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی گیری...، بخصوص در شرایط امروز که ناسیونالیسم کرد و قومگرایی و سنی گری تدارک و تجهیز و تسلیح شده اند، برای جامعه کردستان و مبارزات کارگران و مردم زحمتکش برای آزادی و رفاه و امنیت و برابری بسیار خطرناک است. جمهوری اسلامی همیشه به چنین نزاع هایی برای سرکوب مبارزات کارگران و مردم نه تنها در کردستان بلکه در سراسر ایران نیاز دارد. باید به ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی گری و سیاستهایشان در کردستان جواب قاطع " نه" داد. همسنروشتی طبقاتی طبقه کارگر سراسری و همبستگی مبارزاتی مردم سراسر ایران علیه جمهوری اسلامی و فقر و بیکاری و گرسنگی و استبداد سیاسی اش، شعار سراسری کارگران و زحمتکشان ایران صرفنظر از قومیت و ملیت و زبان و فرهنگ و نژاد است.

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

مرداد ماه ۹۶ (اوت ۲۰۱۷)

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

مردم آزادیخواه کردستان، خواهد ایستاد. هر گونه تحریکات نفاق افکنانه قومی و مذهبی، تلاشی ارتجاعی علیه طبقه کارگر ایران، علیه همسنروشتی طبقاتی آنها و علیه مردم آزادیخواه ایران و در خدمت ارتجاع و جمهوری اسلامی است و سد بستن در مقابل چنین تحریکاتی را وظیفه مستقیم خود و هر نیروی سیاسی متمدن و مسئولی میدانیم.

- حزب حکمتیست همراه طبقه کارگر، زنان و مردان آزادیخواه در کردستان، دست رد به سینه "جبهه کردستانی" و افق ارتجاعی این جبهه زیر سایه سیاستهای دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه میزنیم، و با مبارزات مستقل و متحدانه خود برای آزادی و برابری، دوشادوش طبقه کارگر و مردم محروم ایران در مقابل جمهوری اسلامی صف میبندیم.

حزب حکمتیست در مقابل هر تلاشی برای سوء استفاده از تاریخ و اعتبار مبارزه ما کمونیستها در کردستان، سوء استفاده از مبارزه چند نسل از زنان و مردان کمونیست در کردستان توسط رهبری کومه له عزیزاده، در خدمت اعتبار بخشیدن به ارتجاع ناسیونالیستی و "جبهه کردستانی"، قاطعانه می ایستد.

حزب حکمتیست(خط رسمی) همه کمونیستها، فعالین آگاه طبقه کارگر، همه زنان، جوانان و آزادیخواهان و نیروهای سیاسی مسئول را به مبارزه ای همه جانبه علیه جمهوری اسلامی و علیه سیاستهای ارتجاعی دول منطقه و علیه هر گروه و جریانی که تحت هر نامی زیر افق و سیاستهای آنها برود، فرا میخواند. ما همه کمونیستهای جامعه کردستان را به مبارزه ای مشترک، مستقل و سراسری برای جامعه ای آزاد و برابر فرامیخوانیم. جمهوری اسلامی را باید با قدرت طبقه کارگر و مردم محروم انداخت. نیروی این سرنگونی نه دول مرتجع آمریکا،عربستان، اسرائیل و متحدین آنها، که نیروی طبقه کارگر آگاه و صف انسانهای شرافتمندی است که برای دست یابی به زندگی انسانی و مرفه، آزاد و سعادتمند لحظه شماری میکنند.

یکپویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷. در این تصویر، یک پویشی بین مردم کردستان و استان کردستان در ۲۰۰۷.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)
۱۴ اوت ۲۰۱۷

جان، مال و امنیت مردم اول است!

(در حاشیه کشته و زخمی شدن ۴ نفر توسط افراد مسلح سازمان زحمتکشان)

بنا به گزارش های منتشره از کردستان عراق، روز جمعه ۲۵ اوت در نتیجه نزاع بین پیشمرگان "سازمان زحمتکشان" شاخه عبدالله مهندی، و اعضای یک خانواده از اهالی روستای "گونه ژوور"، دو تن از برادران جان خود را از دست داده و دو برادر دیگر زخمی می شوند.

اهالی منطقه اظهار داشته اند که این ۴ برادر به قطع درختان باغ آن ها توسط افراد مسلح "سازمان زحمتکشان"، اعتراض کرده اند که به آنها تیراندازی شده است. همچنین اهالی می گویند این ۴ نفر مسلح نبوده اند. بدنبال این واقعه مردم این روستا و روستاهای اطراف در اعتراض به حمله سازمان زحمتکشان به مردم و کشته و زخمی کردن چهار نفر از آنان، به مقرهای "سازمان زحمتکشان" و هر دو شاخه حزب دمکرات حمله کرده و آنها را به آتش میکشند.

حضور مقرهای این جریانات در این روستاها و مناطق مرزی اساسا با هدف گرفتن گمرک (که یک جریمه اجباری است) از کارگران و کسانی که به کارحمل و نقل کالا از ایران به کردستان عراق و بالعکس بطور قاچاق مشغول اند، و همزمان اعلام حضور نظامی در مرز و تبلیغ آن برای اهداف سیاسی دوره اخیر خود، است. به همین دلیل مردم این منطقه تا کنون بارها توسط جمهوری اسلامی و به بهانه حضور این جریانات توپ و خمپره باران شده اند و خسارات مالی و جانی زیادی را متحمل شده اند.

آخرین خبرها حاکی است که اهالی منطقه چومان تعدادی از پیشمرگان این احزاب را گروگان گرفته و خواستار مجازات مسببین این عمل هستند. سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی نیز در اطلاعیه ای اظهار داشته است که دو پیشمرگ را برای دادگاهی شدن طبق قوانین دولت اقلیم کردستان عراق تحویل اتحادیه میهنی داده است.

آخرین خبرها حاکی است که اهالی منطقه چومان تعدادی از پیشمرگان این احزاب را گروگان گرفته و خواستار مجازات مسببین این عمل هستند. سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی نیز در اطلاعیه ای اظهار داشته است که دو پیشمرگ را برای دادگاهی شدن طبق قوانین دولت اقلیم کردستان عراق تحویل اتحادیه میهنی داده است.

ما ضمن تسلیت به خانواده فرمان و لقمان اسکندر عمری، کشیدن اسلحه از جانب افرادمسلح "سازمان زحمتکشان" به روی مردم را محکوم می کنیم.

در سنت جریانات قومی دست اندازی به مال مردم، دخالت در زندگی آن ها و تهدید امنیت وسلامت و حرمت مردم امری عادی است. احزاب و جریانات قومی سنتا خود را مافوق مردم و طلبکار و همیشه حق بجانب می دانند. این سنت و روش پوسیده قومی و ارتجاعی، تا آنجا پیش می رود که نه فقط به روی مخالفین بلکه به روی مردم ناراضی هم اسلحه بکشند. در سنت جریانات قومی انتقاد، ایراد، اعتراض و مخالفت با احزاب ناسیونالیست و قومی مجاز نیست و برعکس باید تسلیم شد. اگر کسی تسلیم نشود، جوابش اسلحه است. کشیدن اسلحه به روی مردم و کشتن معترضین و مخالفین در سنت ناسیونالیسم کرد امری عادی است. در جریان اختلافات درونی کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران)، عبدالله مهندی اعلام کرد حاضر است شخصا اسلحه ببندد و به جنگ مخالفینش در این سازمان برود!

این سنت، این طلبکاری و سیاست و عملکرد مافوق مردمی به قدمت وجود احزاب ناسیونالیست موجود است. اما باید مهارش کرد. باید به زورگویان به مردم گفت و اتمام حجت داد که جان و مال و امنیت مردم در اولویت است. هر گونه تعرض و بهر بهانه ای به حقوق و مال و جان مردم محکوم است. هیچ نیرویی چه درحاکمیت و چه در

اپوزیسیون حق ندارد و اجازه ندارد به روی مردم اسلحه بکشد.

سازمان مهندی اعلام کرده است که دو نفر از افراد مسلحش را به عنوان مسبب کشته شدن دو برادر، به دادگاه دولت اقلیم تحویل داده است. ظاهرا باید گناه را به گردن آن دو نفر انداخت. عبدالله مهندی ابایی ندارد که آن دو نفر را قربانی سیاستهای قوم پرستانه، ضدمردمی و زورگویی سازمانش کند. اما آن دو نفر یا هر کس دیگر که به روی مردم اسلحه کشیدند و کشتند و زخمی کردند در واقع قربانیان یک سیاست اند. آن دو نفر برای کشتن مردم بی گناه و بی دفاع اسلحه برنداشتند. به زعم خود آمدند تا از حقوق و آزادی و حرمت خود و مردم دفاع کنند. اما غافل از این که در مدرسه ای تربیت می شوند که قوم پرستی و کینه و نفرت پراکنی قومی و مذهبی و تفرقه در صفوف مردم، برسمیت نشناختن حقوق و آزادیهای مردم و زورگویی و قلدری و مافوق مردم بودن، مکتب و کتاب درسی آن است. در سنت قومگرایی و تقسیم انسان به کرد و فارس و ترک و سنی و شیعه و غیره، انسان بی معنی است. قوم من بالاتر است و بخاطر نشان دادن برتری قومی شکم زن حامله قوم مقابل را میتوان درید. در این سنت قوم بجای خود، حزب و سازمان قومی هم برتر و بالاتر از همه چیز و همه کس است.

تاریخ احزاب و جریانات ناسیونالیست و قوم پرست در منطقه و زورگویی هایشان به مردم و جنگ هایشان با هم بر همه عیان است.

آنچه که باید توسط خانواده "اسکندر عمری" و مردم منطقه محکوم شده و تاوان پس بدهد، سنت و روش و فرهنگ و سیاست های قوم پرستانه است. کسی که باید به مردم حساب پس بدهد و جواب دهد شخص عبدالله مهندی بعنوان سردمدار این سیاست ها است نه دو یا چند نفری که به روی مردم اسلحه کشیدند. باید این جریانات ارتجاعی را به احترام و حفظ حقوق و آزادی ها و حرمت انسان مجبور و متعهد کرد. بدون متعهد کردن و افسار زدن به یاگیری و زورگویی قوم پرستان مردم هیچ امنیتی نخواهند داشت. این خواست نه تنها اهل منطقه چومان و نه تنها کارگران و زحمتکشانی با حمل و نقل کالای قاچاق در مرزها امرار معاش می کنند...، بلکه خواست همه مردم منطقه است. احزاب و جریانات قومی و ناسیونالیست مافوق مردم نیستند. این ها معامله گران سیاسی و تجار اقتصادی هستند که حرف از کردایه نی و حق کرد و غیره، تنها ابزاری برای سرپوش گذاشتن بر سیاست و عملکردهای ضد مردمی شان است. باید به این جریانات فهماند و متعهدشان کرد که جان و مال و حرمت و امنیت مردم اول است و حرف اول را می زند نه هیچ کس و نه هیچ چیز دیگر!

دفتر کردستان حزب کمونیست کارگری-

حکمتیست (خط رسمی)

۶ شهریور ۱۳۹۶ (۲۷ اوت ۲۰۱۷)

کولبری ننگ بشریت است !

جز این که به صورتش تف انداخت.

اکبر جوهری دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان کردستان هم گفته است، دو کولبر کرد که در اثر تیراندازی یکی از مأموران مرزی در منطقه «هه نگه ژال»در شهرستان بانه به قتل رسیدند، قاچاقچی بودند و محموله آن‌ها هم مواد محترقه بوده است! به این جانی حرفه ای چه می توان گفت؟ از نظر این دویای بی شرم کولبران مقصرند و باید جنازه شان را محاکمه کرد.

اما مردم باید بدانند که این یک پرونده قضایی با یک مساله حقوقی نیست که پشت درب های بسته دستگاه قضایی حل و فصل شود. این یک جنایت علیه بشریت است. این دهن کجی به انسانیت است.

این دهن کجی دولت به ۸۰ میلیون انسان این سرزمین است. جواب این جنایت در دستگاه های دزد و فاسد قضایی جمهوری اسلامی گرفته نمی شود. جواب در کارخانه ها و مدارس و محلات و خیابان های شهرها است. تجمع و اعتراض مردم شرافتمند بانه تنها گوشه ای از ابراز نفرت کل جامعه ی ایران است. نفرتی که در یکی از همین روزها این دستگاه حکومتی ننگ بشریت را به زیر می کشد.

دفاع از جان و معیشت و زندگی انسان و محکومیت جنایت کشتار انسان هایی که برای امرار معاش هیچ راهی برایشان نگذاشته اند جز کولبری، تنها امر مردم کردستان نیست. کسانی که کشته شدند اعضای یک خانواده بزرگ چند ده میلیونی کارگران و زحمتکشان ایران بودند نه انسان هایی با هویت قومی. دفاع از جان و مال و معیشت این قربانیان تنها امر مردم کردستان نیست، امر کل جامعه ما است. اگر باید تسلیتی گفته شود تنها به زخم خوردگان خانواده حیدر فرجی و قادر سهرابی نیست، به همه کارگران و زحمتکشان در ایران است. این تیری است به جان همه ی جامعه و این زخمی است بر دل همه ی شهروندان این مملکت.

باید اعتصاب عمومی کرد. باید بازار شهرها بسته شوند. باید از همه جا فریاد کولبری ننگ بشریت است بلند شود. باید بر سر درب کارخانه ها و تخته سیاه مدارس و دانشگاه ها و در پلاکادهای دست مردم و نصب شده بر سر درب شهرها نوشته شود: کولبه ری ننگ بشریت است. باید به همه بیکاران بیمه بیکاری داده شود. تحقیر و محکوم کردن انسان به گرسنگی و پناه بردن به کولبری، تن فروشی، گدایی و فروش اعضای بدن و فروش کودکان ننگی است بر پیشانی حاکمیتی که ۴۰ سال است مملکت را چاییده و به این روز سیاه نشانده است.

خشم و اعتراض مردم زحمتکش بانه، تنها نمونه کوچک و بخشی از یک خشم و فریاد عمومی و انسانی در سراسر کشور است. دیری نمی پاید که آتش زیر خاکستر خشم توده های کارگر و زحمتکش بساط جرم و جنایت و فساد و سرکوب یک رژیم به شدت ارتجاعی و ضد کارگری و ضد مردمی را برخواهد چید.

دفتر کردستان حزب حکمتیست(خط رسمی)

۱۴ شهریور ۹۶ (۵ سپتامبر ۲۰۱۷)

روز دوشنبه ۱۳ شهریور، در تیراندازی نیروهای مرزی جمهوری اسلامی دو نفر از کولبران به اسامی حیدر فرجی و قادر سهرابی کشته شدند. تا کنون ده ها کولبر مرزی کشته شده اند. اما این خبر برای جمهوری اسلامی حادثه ای است که در گوشه ای از صفحه حوادث روزنامه ها و مدیایش درج می شود.

مردم شهر بانه در اعتراض به این جنایت و تکرار مداوم آن جلو فرمانداری تجمع کرده و خواستار استعفای فرماندار و مجازات مسببین این جنایت شده اند.

تظاهرات و تجمع مردم جلو فرمانداری و به اتش کشیدن ماشین های این اداره، سرکوب مردم، و درگیری نیروهای ویژه با مردم امروز سه شنبه ادامه یافت و تعدادی از مردم تظاهر کننده زخمی و دستگیر شده اند. بازار بانه تعطیل شده و انتظار می رفت اعتصاب عمومی سراسری در کردستان به انجام برسد.

مردم بانه به درستی می دانند که جانی کسی جز فرماندار و دولتمردان و فرماندهان نیروی ویژه مرزی نیست. قاتل کسی جز حاکمان بیت رهبری تا سرداران سپاه و وزرا و وکلا و قضات دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نیست.

اگر قرار است کسانی مجازات شوند نه سربازانی است که به آنها دستور تیرانداز به کولبران داده شده، بلکه بانیان این مشقت و فلاکتی است که جوانان و سالمندان و حتی نوجوانان را به کولبری مجبور کرده است. کولبری ننگ بشریت است. در دنیایی که تکنولوژی و ابزارهای کار آنقدر پیشرفت کرده است که نیاز به حمل هیچ ابزار سبک و سنگینی در هیچیک از مشاغل نیست، بخشی از مردم زحمتکش وبیکار و بی نان و گرسنه ناچار شده اند به شیوه قرون وسطا از مناطق صعب العبور مرزی کالا حمل و نقل کنند.

مقامات جمهوری اسلامی در تداوم کشتار کولبران به صورت شرم آوری می گویند: "ما کار کولبری را ساماندهی می کنیم!" و گویا تنها حقی که به آنها قرار است داده شود این است که کشته نشوند!

چه ساماندهی ننگینی و چه تصمیم شرم آوری! سوال و مساله زحمتکشان گرسنه ساماندهی کولبری نیست. خواست کولبران این نیست که بگذارید کارمان را بکنیم و تیراندازی نکنید...

سوال این است چرا کولبری؟ چرا این "شغل" تحقیر آمیز و کمر شکن؟ چرا بیکاران این مملکت بیمه بیکاری نمی گیرند؟ چرا بخشی از درآمد این مملکت که صرف تسلیحات نظامی و جنگ منطقه ای و نیروهای رنگارنگ سرکوب و دزدی و فساد هزاران میلیاردی و حقوق سرسام اور نظامیان و مدیران و وزرا و وکلا می شود را صرف بیمه بیکاری به بیکاران نمی کنند؟ سوال این است صاحب این مملکت کیست؟ مسوول معیشت و امنیت این مردم کیست؟ این همه دم و دستگاه عریض و طویل دولت به نام بیت رهبری و سپاه و دستگاه قضایی و مجلس و دولت برای چیست؟ برای این که داراییهای مملکت را بین خود تقسیم کنند؟ بخورند، بچایند، بدزدند و به ریش ملت بختندند؟ و حتی به انسان های گرسنه ای که به شیوه برده داری سابق بار بر دوش حمل می کنند، اجازه پیدا کردن نانی به سفره خالی شان را ندهند.

محسن بیگلری نماینده نوکر و مزدور دولت در مجلس اسلامی به اهالی بانه می گوید : تجمع نکنید. این تجمعات به ضرر مردم است! و نتیجه ای نمی گیرید. به این مردک چه می توان گفت

زندگی و مرگ در شهر ممنوعه ی ایل

گاردین، ترجمه ی محمد معماریان

یک تصویر از یک خانه در شهر ممنوعه ی پکن، چین

کمونیست ماهانه: نوشته حاضر همچنانکه از عنوان آن پیداست، در مورد ایل و بیان گوشه بسیار کوچکی از کار و زندگی کارگران یکی از مهمترین و پر درسود ترین مراکز صنعتی جهان در چین است. این نوشته که در سایت اخبار روز منتشر شده است، را اینجا و در این شماره کمونیست منتشر میکنیم و توجه خوانندگان نشریه را به آن جلب میکنیم. این نوشته تنها روزنه ای کوچک به جهنمی است که به کارگران متخصص و ماهر چین برای تامین سودهای افسانه ای تحمیل کرده اند، جایی که با تحمیل عربانترین شکل بردگی به طبقه کارگرش، بهشت سرمایه است.

تیم کوک، مدیر ایل، در کارخانه ی تولید محصولات ایل در چین

یک تصویر از یک خانه در شهر ممنوعه ی پکن، چین

گاردین — مجتمع پتوپهن کارخانه، همه ی آن خوابگاه‌های خاکستری و انبارهای آفتاب‌زده، در قاب حومه ی کلان‌شهر شنژن خوب می‌نشینند. کارگاه عظیم شرکت فاکس‌کان در لانگهوا یکی از تولیدکنندگان بزرگ محصولات ایل است. اینجا شاید مشهورترین کارخانه ی دنیا باشد، ولی شاید پنهان‌کارترین هم باشد که هیچ کس راهی به آن ندارد. نگهبانان امنیتی در تمام نقاط ورود حضور دارند. کارکنان برای ورود باید کارت شناسایی خود را بکشند؛ اثر انگشت رانندگان کامیون‌های حمل‌ونقل چک می‌شود. یک بار یک خبرنگار رویترز را به‌خاطر اینکه از بیرون دیوارهای کارخانه عکس گرفته بود، از ماشین بیرون کشیدند و کتک زدند. علامت‌های هشدار در فضای بیرون محوطه («این کارخانه قانوناً با تأیید دولت تأسیس شده است. ورود غیرمجاز ممنوع است. متخلفان برای پیگرد نزد پلیس فرستاده می‌شوند!» «تند و تیزتر از علامت‌هایی است که بیرون بسیاری از مجتمع‌های نظامی چینی نصب شده‌اند.

ولی روشن شد که راهی مخفی هم به قلب این مجموعه ی عملیاتی بدنام وجود دارد: از دستشویی استفاده کنید. باورم نمی‌شد. به لطف دستِ تقدیر و اصرار کارچاق‌کن، دیدم که به عمق به‌اصطلاح شهر فاکس‌کان رسیده‌ام.

پشت همه ی آیفون‌ها چاپ شده است که: «طراحی‌شده توسط اِپِل در کالیفرنیا، مونتاژ در چین.» به حکم قانون ایالات متحده، محصولات ساخته‌شده در چین باید برچسبی حاوی این اطلاعات داشته باشند، و این عبارتی که اِپِل استفاده کرده است آن را به مثال منحصر‌به‌فردی از یکی از خشن‌ترین شکاف‌های اقتصادی سیاره‌مان تبدیل کرده است: نطفه ی مرزشکنی‌های فناوری در سیلیکون‌ولی بسته و طراحی می‌شود، و [آن فناوری جدید] به‌صورت یدی در چین مونتاژ می‌شود.

اکثریت غالب کارگاه‌هایی که قطعات آیفون را تولید کرده و مونتاژ نهایی دستگاه را انجام می‌دهند در اینجا، در جمهوری خلق، مستقرند. هزینه‌های پایین کارگر و کارگران فراوان و بسیار ماهر، این کشور را به‌جایگاه آرمانی برای ساخت آیفون‌ها (و تقریباً هر ابزارک دیگری) تبدیل کرده‌اند. قابلیت‌های گسترده و بی‌سابقه ی تولیدی این کشور (بنا به تخمین اداره ی آمار کار ایالات متحده، در سال ۲۰۰۹ حدود ۹۹ میلیون کارگر کارخانه در چین بودند) به این ملت کمک کرده‌اند تا دومین اقتصاد بزرگ دنیا شود. از زمان ارسال اولین آیفون، شرکتی که سهم اصلی

ساخت و تولید را داشته است شرکت تایوانی «هون‌های پریسیژن ایندستریز»است که بیشتر با نام تجاری‌اش «فاکس‌کان»شناخته می‌شود.

فاکس‌کان بزرگترین کارفرما در سرزمین چین است که ۱/۳ میلیون نفر از آن دستمزد می‌گیرند. در بین بنگاه‌های سراسر دنیا، فقط وال‌مارت و مک‌دونالد کارگران بیشتری دارند. تعداد کسانی که برای فاکس‌کان کار می‌کنند به‌اندازه ی جمعیت استونی است.

امروزه آیفون در تعدادی کارخانه ی مختلف در سراسر چین ساخته می‌شود، اما، سال‌های متمادی، آن زمانی که آیفون به پرفروش‌ترین محصول دنیا تبدیل شد، عمدتاً در کارخانه ی اصلی فاکس‌کان به مساحت ۳/۶ کیلومتر مربع در حومه ی شنژن مونتاژ می‌شد. این کارخانه ی پت و پهن روزگاری خانه ی نزدیک به ۴۵۰ هزار کارگر بود.

امروز این رقم کمتر شده است، ولی اینجا همچنان یکی از بزرگ‌ترین کارگاه‌هایی از این دست در دنیاست. اگر اسم فاکس‌کان به گوشتان خورده است، لابد به‌خاطر آن است که خبر خودکشی‌ها به شما رسیده است. در سال ۲۰۱۰، کارگران خطوط مونتاژ در لانگهوا شروع به خودکشی کردند. کارگران یکی پس از دیگری، گاه ی در میانه ی روز، خود را از برج‌های خوابگاه‌ها پرت می‌کردند که نمایش حزن‌انگیز بیچارگی‌شان و اعتراض به شرایط کاری داخل کارخانه بود. در آن سال گزارش شد که ۱۸ نفر اقدام به خودکشی کردند و مرگ ۱۴ نفر تأیید شد. مسئولان فاکس‌کان با ۲۰ کارگر دیگر هم حرف زدند تا از این کار منصرف شوند.

همه‌گیرشدن خودکشیِ توجه رسانه‌ها را جلب کرد: خودکشی‌ها و شرایط بیگاری‌گاه‌ها در خانه ی آیفون. یادداشت‌های کسانی که خودکشی کرده بودند و آن‌هایی که جان به در بُرده بودند از استرس بی‌اندازه، ساعت‌های طولانی کار در روز، و مدیران سخت‌گیری حکایت می‌کرد که میل داشتند کارگران را به‌خاطر خطاهایشان تحقیر کنند و از جریمه‌های غیرمنصفانه و نپرداختن پاداش‌هایی که قول داده می‌شد می‌گفت.

واکنش شرکت پریشانی را مضاعف کرد: مدیرعامل فاکس‌کان، تری گو، دستور داد تورهای بزرگی بیرون بسیاری از ساختمان‌ها نصب شود تا افرادی را که در حال سقوطاند بگیرند. شرکت تعدادی مشاور استخدام کرد و کارگران را به امضای تعهدنامه‌هایی واداشت که می‌گفت اقدام به خودکشی نخواهند کرد.

در جواب سوالی پیرامون سیل تلفات، استیو جابز نیز اعلام کرد که «ما روی ماجرا سوار شده‌ایم» و اشاره کرد که نرخ خودکشی‌ها در فاکس‌کان در محدوده ی متوسط نرخ خودکشی چینی‌هاست. منتقدان این حرف را سنگدلانه نامیدند و نگو‌ش کردند، هرچند که حرفش از لحاظ آماری درست بود. قلمرو فاکس‌کان در لینگهوا چنان عظیم بود که می‌توانست برای خودش یک ملت-دولت باشد، و نرخ خودکشی در آن مشابه نرخ کشور میزبانش بود. ولی تفاوتی وجود دارد: ملت-دولتی که در شهر فاکس‌کان مستقر است به‌تمامی تحت حکومت یک بنگاه بود و نه هر بنگاه ی، بلکه آنی که ازقضا یکی از پرسودترین محصولات سیاره را تولید می‌کرد.

یک راننده ی تاکسیِ ما را روبه‌روی کارخانه

پیاده می‌کند. حروف آبی به‌شکل جعبه‌های کوچک، کلمه ی فاکس‌کان را در ورودی آنجا نقش کرده‌اند. نگهبانان امنیتی، قدری بی‌حوصله و قدری مشکوک، چشم به ما دارند. کارچاق‌کن من (یک روزنامه‌نگار اهل شانگهای که فرض کنیم اسمش ونگ ینگ است) و من تصمیم می‌گیریم ابتدا در محوطه ی بیرونی قدم بزنیم و با کارگران صحبت کنیم تا ببینیم آیا راه ی برای ورود هست یا خیر.

به اولین کسانی که می‌رسیم، ازقضا کارگران سابق فاکس‌کان هستند.

یکی از این مردان جوان، که خودش را ژو معرفی می‌کند، می‌گوید: «اینجا جای خوبی برای انسان‌ها نیست.» (او حدود یک سال در لانگهوا کار کرده است، تا همین چند ماه پیش، و می‌گوید شرایط داخل آنجا مثل همیشه بندد. ژو می‌گوید: «از زمان پوشش رسانه‌ای، هیچ بهبودی رُخ نداده است.» فشار این کار بسیار زیاد است و او و همکارانش معمولاً شیف‌های ۱۲ ساعته کار می‌کنند. مدیران هم پرخاش‌گر و هم دورو هستند: کارگران را علناً توبیخ می‌کنند که کُند هستند، و قول‌هایی می‌دهند که عمل نمی‌کنند. دوستش، که دو سال در کارخانه کار کرده است و ترجیح می‌دهد گمنام بماند، می‌گوید به او قول دادند برای ساعات اضافه‌کاری دو برابر دستمزد بگیرد، اما همان دستمزد معمولی را دادند. آن‌ها تصویری غم‌افزا از یک محیط کاری پرفشار ترسیم می‌کنند که بهرِکشی در آن رایج است و افسردگی و خودکشی متعارف شده است.

ژو می‌گوید: «اگر کسی نمی‌مُرد که آنجا فاکس‌کان نمی‌شد. هرسال کسانی خودشان را می‌کشند. آن‌ها هم این قضیه را متعارف حساب می‌کنند.»

در چندین بازدید از کارخانه‌های مختلف مونتاژ آیفون در شنژن و شانگهای، با ده بیست نفر کارگرانی از این قبیل مصاحبه کردیم. اگر بخواهیم صادق باشیم، باید بگوییم برای آنکه یک نمونه ی نماینده از زندگی در یک کارخانه ی آیفون به دست بیاید، به تلاش گسترده‌ای برای نمونه‌گیری و مصاحبه ی نظاممند و پنهانی با هزاران کارمند نیاز است. پس این داده‌ها را در حد خودشان بدانید: تلاش برای صحبت با کارگرانی اغلب ترسو، محتاط، و بی‌حوصله که از دروازه‌های کارخانه بیرون می‌آیند تا ناهاری بخورند یا بعد از شیفت دور هم جمع شوند.

تصویری که از زندگی داخل یک کارخانه ی آیفون به دست آمد یک‌دست نبود. کار به نظر برخی از آن‌ها تحمل‌پذیر بود، بعضی‌ها انتقادات تندی داشتند، دیگران آن بیچارگی‌ای که مایه ی شهرت فاکس‌کان شده را تجربه کرده بودند، و کسانی هم بودند که فقط کاری آنجا گرفته بودند تا دوست‌دختر پیدا کنند. اکثرشان پیش از پیوستن به کارخانه از گزارش‌های شرایط نامساعد آنجا خبردار بودند، ولی یا به کار نیاز داشتند یا برایشان مهم نبود. تقریباً همه‌جا می‌گفتند کارگران جوان‌اند و گردش نیروی کار بالاست. یک مضمون مکرّر حرف‌ها این بود: «اکثر کارکنان فقط یک سال دوام می‌آورند.»شاید علتش آن باشد که به نظر عموم آن‌ها، سرعت کار بالاست و فرهنگ مدیریتی را هم اغلب ستمگرانه می‌دانند.

چون آیفون یک ماشین فشرده و پیچیده است، سرهم‌بندی درست آن نیازمند خطوط مونتاژ گسترده‌ای متشکل از صدها کارگر است که ساخت، بازرسی، آزمایش، و بسته‌بندی هر دستگاه را انجام می‌دهند. یک کارگر می‌گفت هر روز ۱۷۰۰ آیفون از زیر دستش می‌گذرد؛ او باید یک واکس خاص را از روی صفحه ی نمایش پاک می‌کرد. این یعنی سه صفحه نمایش در دقیقه، به مدت ۱۲ ساعت در روز.

کارهای دقیق‌تر، مثل بستن صفحات تراشه‌ها و لفافه ی پشتی، کُندتر بودند: کارگران این بخش

کمونیست ۲۲۱

برای هر آیفون یک دقیقه وقت داشتند. این هم باز یعنی ۶۰۰ تا ۷۰۰ آیفون در روز. کسی که سهمیه‌اش را انجام ندهد با خطایی بکند ممکن است پیش چشم دیگران توسط ارشدهایش نگو‌ش شود. اغلب، از کارگران انتظار می‌رود ساکت باشند و اگر اجازه بگیرند تا به دستشویی بروند، شاید توسط رئیس‌هایشان سرزنش شوند.

ژو و دوستش خودشان برای استخدام به آنجا رفته بودند، اما معنایش این نیست که حتماً مایل به این کار بوده‌اند. او می‌گوید: «فاکس‌کان را تله ی روباه می‌نامند، چون خیلی‌ها را فریب می‌دهد.» او می‌گوید فاکس‌کان به آن‌ها وعده ی مسکن رایگان داد، اما بعد وادارشان کرد مبالغ‌گرافی برای برق و آب بپردازند. در خوابگاه‌های فعلی ۸ نفر در هر اتاق می‌خوابند، و او می‌گوید این رقم قبلاً ۱۲ نفر در هر اتاق بود. اما فاکس‌کان از پرداخت بیمه ی تأمین اجتماعی شانه خالی می‌کرد و پاداش‌ها را نمی‌داد یا دیر می‌داد. بسیاری از کارگران زیر قراردادی را امضاء می‌کنند که اگر پیش از دوره ی آموزشی سه‌ماهه آنجا را ترک کنند، جریمه ی سنگینی از دستمزدشان کسر می‌کند.

در صدر همه ی این‌ها، کار در آنجا فرساینده است. ژو می‌گوید «باید مدیریت روانی داشته باشید»، وگرنه رئیس‌هایتان جلوی بقیه شما را سرزنش می‌کنند. به‌جای بحث درباره ی عملکرد به‌صورت خصوصی یا رودرو هنگام کار، مدیران شکایت‌ها را تا بعد ثل‌انبار می‌کنند. دوست ژو می‌گوید: «وقتی رئیس برای بازرسی کار می‌آید، اگر مشکلی ببیند، آنجا سرزنشتان نمی‌کند. بلکه بعداً در یک جلسه جلوی همه سرزنشتان می‌کند.»

دوستش می‌گوید: «این وضعیت همیشه برای افراد توهین‌آمیز و تحقیرآمیز است.»ژو اضافه می‌کند: «یعنی این اصل که یکی را تنبیه کن تا درس عبرت بقیه شود. این رویه به‌شکل نظام‌مند عمل می‌شود.»(در موارد خاص، اگر مدیر به این نتیجه برسد که خطای یک کارگر بسیار پر هزینه بوده است، او باید یک عذرخواه ی رسمی آماده کند. «آن‌ها باید یک نامه ی عذرخواه ی را برای همه بلند بخوانند که: دوباره این اشتباه را نمی‌کنم.»

این فرهنگ کار پراسترس، اضطراب، و تحقیر به افسردگی فراگیر دامن می‌زند. ژو می‌گوید چند ماه پیش یک خودکشی دیگر اتفاق افتاد. خودش آن را دیده بود. آن مرد دانشجویی بود که روی خط مونتاژ آیفون کار می‌کرد. می‌گوید: «کسی که می‌شناختمش، کسی که در کافه‌تِریا دیده بودمش.» پس از اینکه یکی از مدیران جلو جمع او را سرزنش کرد، او به مشاجره ادامه داد. مسئولان پلیس را خبر کردند، گرچه آن کارگر خشونت‌ی به خرج نداده بود، فقط عصبانی بود.

ژو می‌گوید: «او این قضیه را خیلی به خودش گرفت و نتوانست از آن بگذرد.»سه روز بعد او از پنجره ی طبقه ی نهم پرید.

پس چرا پوشش رسانه‌ای نصیب این واقعه نشد؟ این را که می‌پرسم، ژو و دوستش به هم نگاه می‌کنند و شانه‌ای تکان می‌دهند. دوستش می‌گوید: «اینجا یک نفر می‌میرد و فردا دیگر هیچ خبری از ماجرا نیست. آن را فراموش می‌کنید.»

پس از انتشار خبر خودکشی‌ها، استیو جابز گفت: «ما همه ی چیزها در این شرکت‌ها را بررسی می‌کنیم. فاکس‌کان یک بیگاری‌گاه نیست. یک کارخانه است که محض رضای خدا رستوران و سالن سینما هم دارد… ولی یک کارخانه است. اما چند مورد خودکشی و اقدام به خودکشی داشته‌اند. ۴۰۰ هزار نفر آنجا‌بند. نرخ خودکشی آن‌ها کمتر از نرخ خودکشی در ایالات متحده است، اما باز هم نگران‌کننده است.»(مدیرعامل اِپِل، تیم کوک، در سال ۲۰۱۱ از لانگهوا بازدید کرد و بنابه

یک تصویر از یک خانه در شهر ممنوعه ی پکن، چین

زنده باد سوسیالیسم

زندگی و مرگ در ...

گزارش‌ها با کارشناسان پیش‌گیری از خودکشی و مدیریت ارشد دیدار کرد تا درباره ی همه‌گیری آن بحث کند.

یکی از ساختمان‌ها جمع شدند و تهدید کردند که پایین می‌پرند. مدیریت به آن‌ها وعده ی بهبود شرایط داد و منصرف‌شان کرد. آن‌ها اساساً از تهدید به خودکشی به‌عنوان ابزار چانه‌زنی استفاده کرده بودند. در سال ۲۰۱۶، یک گروه کوچک‌تر همین کار را کرد. ژو می‌گوید که یک ماه پیش از صحبت‌مان، هفت یا هشت کارگر روی یکی از سقف‌ها جمع شدند و تهدید کردند که اگر دستمزد مقررشان، که گویا معوقه مانده بود، پرداخت نشود پایین می‌پرند. ژو می‌گوید که در نهایت فاکس‌کان پذیرفت دستمزدها را بدهد و کارگران منصرف شدند.

وقتی درباره ی اپل و آیفون از ژو می‌پرسم، چست و چابک جواب می‌دهد: «ما اپل را مقصر نمی‌دانیم. ما فاکس‌کان را مقصر می‌دانیم.»(از آن‌ها می‌پرسم که اگر شرایط بهبود یابد، دوباره به کار در فاکس‌کان فکر خواهند کرد؟

یک کارگر فاکس‌کان در حال کار در یک خط مونتاژ. فاکس‌کان در سال ۲۰۱۶، به دلیل مشکلات مالی، به‌طور موقت، ۱۰۰۰ نفر از کارکنان خود را اخراج کرد.

ونگ و من به سمت ورودی اصلی کارگران رفتیم. در محوطه ی اطراف کارخانه می‌چرخیم، که هرچه جلو می‌رویم ادامه دارد. در این مرحله، خبر نداریم که اینجا فقط یک جزء کوچک از کل کارخانه است.

پس از اینکه حدود بیست دقیقه در آنجا چرخیدیم، به یک ورودی دیگر و یک ایست بازرسی دیگر رسیدیم. این لحظه بود که فکری به سرم افتاد: باید به دستشویی بروم. عجله دارم. و ایده‌ای به ذهنم رسید.

یک دستشویی آنجاست، چند ده متر آن طرف‌تر، پایین یک راه‌پله کنار ایست بازرسی. علامت «مردانه»که همه‌جای جهان رایج است را می‌بینم و به آن اشاره می‌کنم. این ایست بازرسی خیلی کوچک‌تر و غیررسمی‌تر از آن ورودی اصلی است. فقط یک نگهبان دارد، یک مرد جوان که بی‌حوصله به نظر می‌آید. ونگ، با قدری لحن خواهش و تمنا، چیزی به چینی می‌پرسد. نگهبان آرام سرش را به علامت «نه»تکان می‌دهد و به من نگاه می‌کند. در صورتم، خیلی واقعی، می‌شود زور زدن را دید. خانم ونگ دوباره می‌پرسد، آن نگهبان مرد لحظه‌ای درنگ می‌کند، و دوباره پاسخ منفی می‌دهد.

ونگ اصرار می‌کند که ما فوری برمی‌گردیم و الان دیگر واقعاً به ستوه آمده است. به‌ویژه از دست من. نمی‌خواهد با این مشکل سروکله بزند. او می‌گوید که زود برگردید. البته که ما چنین نمی‌کنیم.

تا جایی که اطلاع دارم، هیچ روزنامه‌نگار آمریکایی نبوده است که بدون اجازه و یک راهنما، بدون یک برنامه ی بازدید دقیق از بخش‌های منتخب کارخانه برای نمایش اینکه همه‌چیز واقعاً روبه‌راه است، به داخل یکی از کارگاه‌های فاکس‌کان پا گذاشته باشد.

از اندازه ی این مجتمع که بگذریم (تقریباً یک ساعت طول کشید تا به‌سرع‌ت کل طول لانگهوا را طی کنیم)، شگفت‌آورترین نکته آن بود که یک سر آنجا از بیخ و بُن متفاوت از سر دیگرش بود. از این جهت، آنجا شبیه شهری است که محله‌های اصلی‌اش مهبای سکونت اعیان شده است. در یک سر، که اسمش را «حومه‌ها»«بگذاریم، مواد شیمیایی این سو و آن سو ریخته‌اند، تأسیسات زنگ زده‌اند و انگار چندان نظارتی روی کارگران این کارگاه صنعتی نیست. هرچه به مرکز شهر نزدیک‌تر می‌شوید (البته یادتان باشد که اینجا یک کارخانه است)، کیفیت زندگی یا حداقل تسهیلات و زیرساخت‌ها بیشتر می‌شوند.

هرچه به عمق بیشتری وارد می‌شویم و تعداد افراد پیرامونمان بیشتر و بیشتر می‌شوند، انگار کمتر انگشت‌نما می‌شویم. رگبار نگاه‌های خیره به تکنظرهای سرسری تبدیل می‌شوند. نظریه‌ای دارم که برای توضیح بی‌توجه ی آن افراد به درد می‌خورد: این کارخانه چنان گسترده و امنیّتش چنان سخت‌گیرانه است که اگر درون آن مشغول قدم‌زنی باشیم، لابد اجازه ی این کار را گرفته‌ایم. یا این نظریه درست است یا اینکه هیچ‌کس ابدأ به حضورمان اهمیت نمی‌دهد. حرکت به‌سمت بلوک G2 را آغاز می‌کنیم، همان‌جایی که شنیده‌ایم آیفون‌ها را می‌سازند. پس از عبور از «مرکز شهر»، کمکم بلوک‌های سرب‌فلک‌کشیده و یکپارچه را می‌بینیم: بلوک‌های E7، C16 و امثالش که جمعیت کارگران اطرافشان هستند.

نگرانم که بیش‌ازحد بی‌احتیاط نشوم و به خودم متذکر می‌شوم که زیاده‌روی نکنم. اکنون یک ساعت از حضورمان داخل فاکس‌کان گذشته است. هرچه از مرکز دورتر می‌شویم، ازدحام جمعیت کمتر می‌شود. و بالاخره رسیدیم: بلوک G2. اینجا مشابه بلوک‌هایی است که اطرافش خوشه زده‌اند، بلوک‌هایی که قله‌هایشان در مه‌دود ثابت آسمان انگار از دیده‌ها محو می‌شوند.

ولی G2 به نظر متروکه می‌آید. یک ردیف کم‌د فلزی بسیار زنگ‌زده بیرون ساختمان است. هیچ‌کس آن دور و بر نیست. در باز است، پس داخل می‌رویم. سمت چپ، ورودی یک فضای بزرگ و تاریک قرار دارد. به‌سمت آنجا می‌رویم که کسی صدایمان می‌زند. سرپرست طبقه از پله‌ها پایین می‌آید و از ما می‌پرسد که آنجا چه کار می‌کنیم. مترجم من‌من‌کنان می‌گوید جلسه‌ای داریم و آن مرد انگار گیج شده است. سپس سیستم نظارت رایانه‌ای که برای سرکشی بر تولید در آن طبقه استفاده می‌کند را نشانمان می‌دهد. او می‌گوید اکنون وقت شیفت کاری نیست، اما شیوه ی نظارت‌شان همین است.

ولی نشانه‌ای از آیفون‌ها نیست. به قدم‌زنی ادامه می‌ده یم. بیرون بلوک G3، بسته‌هایی از ابزارک‌های سیاه‌رنگ در پوشش‌های پلاستیکی، به‌صورتی نه چندان استوار، روبه‌روی جایی قرار داده شده‌اند که انگار یک نقطه ی بارگیری است. به‌قدر کافی نزدیک می‌شویم که ابزارک‌ها را از زیر پوشش پلاستیکی ببینیم، ولی این‌ها هم آیفون نیستند. شبیه تلویزیون‌های اپل، بدون لوگوی شرکت، هستند. شاید هزاران قطعه اینجا باشند که منتظر گام بعدی در خط مونتاژند.

اگر اینجا واقعاً محل ساخت آیفون‌ها و تلویزیون‌های اپل باشد، جایی بسیار مزخرف برای گذراندن ساعات طولانی روز است، مگر اینکه شیفته ی بتون‌های نمناک و زنگ‌زدگی باشید. بلوک‌ها پشت سر هم ردیف شده‌اند، پس به راهمان ادامه می‌ده یم. کمکم لانگهوا شبیه اواسط‌یک رمان ویران‌شهری می‌شود، جایی که وحشت ادامه دارد اما پی‌رنگِ قصه جلو نمی‌رود.

می‌توانستیم باز هم جلو برویم، ولی سمت چپ‌مان چیزی شبیه به مجتمع‌های مسکونی بزرگ می‌بینیم، جایی که احتمالاً خوابگاه‌هاست، با حصارهای قفس‌مانند روی سقف و پنجره‌ها، و لذا به آن سمت می‌رویم. هرچه به خوابگاه‌ها نزدیک‌تر می‌شویم، ازدحام جمعیت بیشتر می‌شود و تسمه‌ها و عینک‌های سیاه و جین‌ها و کفش‌های رنگ‌ورو رفته می‌بینیم. بچه‌هایی در سن دانشجویی جمع شده‌اند، سیگار می‌کشند، دور میزهای پیکنیک تجمع کرده‌اند یا روی جدول‌های کناری نشسته‌اند.

و بله، تورهای جسدگیر هنوز آنجاست. این تورهای شُل و ول، انگار برزنت‌های محافظی‌اند که نیمی از مهماتی را که قرار بوده حفاظت کنند ترکانه‌اند. یاد ژو می‌افتم که گفت: «تورها بی‌فایده‌اند. اگر کسی بخواهد خودکشی کند، این کار را خواهد کرد.»

دوباره نگاه‌های خیره به ما جلب شده‌اند. شاید آن جماعت، حالا که از خطوط تولید دور شده‌اند،

فرصت و دلیل بیشتری برای کنجکاوی دارند. به هر روی، مدت یک ساعت داخل فاکس‌کان بوده‌ایم. نمی‌دانم چون از دستشویی برنگشتیم، آن نگهبان زنگ خطر را درباره ی ما به صدا درآورده است، کسی دنبال‌مان می‌گردد، یا خیر. حس اینکه نباید زیاده‌روی کنیم غالب می‌شود، گرچه هنوز به یک خط مونتاژ فعال نرسیده‌ایم.

از همان مسیری که آمده بودیم، برمی‌گردیم. کمی که می‌گذرد، به یک خروجی می‌رسیم. از غروب گذشته است که به رودخانه ی هزاران نفر کارگر می‌پیوندیم، و با سرباهی که پایین انداخته‌ایم، از ایست بازرسی رد می‌شویم. هیچ‌کس کلمه‌ای نمی‌گوید. خروج از این کارخانه ی مهیب و فراموش‌نشدنی مایه ی آسودگی خاطر است، اما حال‌وهوایش دست از سرمان برنمی‌دارد. نه، هیچ کودک کاری ندیدیم که با دست‌های خون‌آلود پشت پنجره التماس کند. چیزهایی بودند که بی‌تردید مغایر دستورالعمل «اداره ی ایمنی و سلامت شغلی ایالات متحده» هستند (کارگران ساختمانی بی‌حفاظ، نشت بی‌مه‌ار مواد شیمیایی، پوسیدگی، سازه‌های زنگ‌زده، و چیزهایی از این دست)، ولی احتمالاً چیزهای بسیاری در کارخانه‌های آمریکایی هم مغایر با آن دستورالعمل‌اند. شاید حق با اپل باشد که می‌گوید این تأسیسات بهتر از دیگر کارخانه‌هایی‌اند که آنجا احداث شده‌اند. فاکس‌کان شباهتی به کلیشه ی ذهنی‌مان از یک بیگاری‌گاه نداشت. اما نوع دیگری از زشتی و پلشتی وجود داشت. دلیلش هرچه بود (مثلاً قانون‌هایی که سکوت را در طبقات تولیدی کارخانه اجبار می‌کنند، شهرت آنجا به وقوع تراژدی‌ها، یا حس کلی ناخوشایندی که آن محیط ساطع می‌کند)، یک جَوّ سنگین، شاید حتی جَوّ تمکین ستمگرانه، در لانگهوا حاکم بود.

وقتی به عکس‌هایی که گرفته بودم نگاه می‌کنم، هیچ‌کسی را نمی‌بینم که لیخند به لب داشته باشد. جای تعجب نیست کسانی که برای ساعت‌های طولانی کار تکراری و مدیران خشن دارند، مشکلات روان‌شناختی پیدا کنند. این پریشانی ملموس است، چنانکه در تاروپود آن محیط رخنه کرده است. به قول ژو، «اینجا جای خوبی برای انسان‌ها نیست.»

Brian Merchant، نویسندهٔ کتاب

Brian Merchant، نویسندهٔ کتاب

اطلاعات کتاب‌شناختی:

Merchant, Brian, The One Device: The Secret History of the iPhone. Bantam Press, 2017

پی‌نوشت‌ها:

***** این مطلب در تاریخ ۱۸ ژوئن ۲۰۱۷ با عنوان «Life and death in Apple’s forbidden city» در وب‌سایت گاردین منتشر شده و ترجمان آن را با عنوان «زندگی و مرگ در شهر ممنوعه ی اپل» منتشر کرده است.

****** برایان مرچنت (Brian Merchant) سردبیر مجله ی فناوری مادربرد است و نوشته‌هایش گهگاه در گاردین، اسلیت، و ایس‌مگزین منتشر می‌شود.

******* این متن برشی ویرایش شده از آخرین کتاب برایان مرچنت است.

اخبار روز-استیو جابز، یکی از بنیانگذاران شرکت رایانه ای اپل، که این کمپانی را به دومین شرکت با ارزش جهان تبدیل کرده است روز چهارشنبه پنجم اکتبر 2011، در سن ۵۶ سالگی و پس از دست و پنجه نرم کردن با یک بیماری سرطان درگذشت.

شرکت اپل که تولیدکننده محصولات پرطرفداری از جمله آی پاد و آی فون است به هنگام درگذشت بنیانگذار آن در کنار شرکت نفتی اکسان موبیل، به عنوان گرانبهاترین شرکت در جهان معرفی شده است.

۱۹

کنگره اتحادیه های

کارگری بریتانیا خواهان

آزادی فوری و بدون قید

شرط رضا شهابی شد

دبیر کل کنگره اتحادیه های کارگری (تی یو سی)، خانم فرانسس او گرادی، در نامه ای خطاب به سفیر ایران در بریتانیا، از رئیس جمهوری اسلامی ایران خواسته است که فعال کارگری، رضا شهابی، را فوری آزاد کند و تصمیم دولت مبنی بر عدم پذیرش مرخصی پزشکی او را محکوم کرده است.

۳۱ اگوست ۲۰۱۷

آقای حمید بعیدی نژاد،

سفیر جمهوری اسلامی ایران در انگلستان

آقای سفیر،

کنگره اتحادیه های کارگری، تی یو سی، خواهان آزادی فوری و بدون قید شرط رضا شهابی است.

به نمایندگی از کنگره اتحادیه های کارگری (تی، یو، سی)، مرکز سراسری اتحادیه های کارگری و پنج میلیون و ششصد هزار اعضای اتحادیه های وابسته، از دولت شما می خواهم که از رئیس جمهور روحانی درخواست کند که فعال اتحادیه ای، رضا شهابی، را فوراً و بدون قید و شرط از زندان آزاد کند. تی یو سی به ویژه تصمیم دولت شما در عدم پذیرش مرخصی پزشکی رضا شهابی که مشمول حال ایشان میشده است را محکوم می کند. آقای شهابی بعد از تحمل اشکال شدید شکنجه و بد رفتاری، در مرخصی پزشکی بود. طبق اطلاعات ما در خواست آقای شهابی برای تمدید دوره مرخصی پزشکی توسط دادستانی تهران رد می شود. آقای شهابی مجبور می شود که در چهارشنبه ۹ اوت ۲۰۱۷ به زندانی رجایی مراجعه کند؛ همانجا به او اطلاع داده می شود که دوره ای که او در مرخصی پزشکی بوده جزو دوران محکومیت به حساب نمی آید و در نتیجه باید ۹۶۸ روز دیگر را در زندان بسر برد. آقای شهابی در حال حاضر در اعتراض به شرایط غیر انسانی در زندان رجایی شهر به اعتصاب غذا پیوسته است.

تداوم حبس آقای شهابی، بطور آشکار در تخالف با تعهدات بین المللی ایران است. زندانی کردن فعالین اتحادیه ای به دلیل فعالیتها یشان در دفاع از منافع کارگران، بطور کلی به معنای دست درازی به حقوق مدنی، و بطور اخص دست درازی به حقوق اتحادیه ای است. در ماه ژوئن ۲۰۱۷ " کمیته آزادی انجمن" سازمان جهانی کار از دولت ایران خواست که حکم زندان آقای شهابی را منتفی اعلام کند، و همچنین در خواست کرد که ایشان نباید بیش از این در زندان باشد. افزون براین، "کمیته آزادی انجمن" خواهان تحقیق مستقل در مورد بد رفتاری انجام گرفته علیه آقای شهابی شد.

ما قصور دولت شما در بر آوردن توصیه های "کمیته آزادی انجمن" مبنی بر آزاد کردن آقای شهابی از زندان را به شدت محکوم می کنیم. افزون براین، ما به شدت نگران سلامتی آقای شهابی و دیگرفعالین زندانی از جمله حسن صادقی، سعید ماسوری، رضا اکبری منفرد، امیر قاضیاتی، ابولقاسم فولادوند و جعفر اقامی هستیم.

بنابراین، ما از شما می خواهیم که در خواست ما از رئیس جمهور روحانی مبنی بر آزادی فوری و بدون قید و شرط رضا شهابی را، به ایشان منتقل کنید.

از شما خواستار هستیم که هر چه زودتر ما را در جریان اقدامات انجام گرفته توسط دولت خود در این مورد، قرار دهید.

با احترام،

فرانسس او گرادی

دبیر کل کنگره اتحادیه های کارگری (بریتانیا)

ترجمه و تکثیر از اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران
جهت دسترسی به اصل نامه به سایت انگلیسی اتحاد بین المللی مراجعه نمایید:
http://www.workers-iran.org

خواستار هستیم که هر چه زودتر ما را در جریان اقدامات انجام گرفته توسط دولت خود در این مورد، قرار دهید.

ایست! عبور از خط قرمز ممنوع

محمد فتاحی

گردش به راست اخیر کومه له ابراهیم علیزاده و نقد جریانات سیاسی مختلف از این گردش به راست خطرناک، مثل همیشه با سکوت رهبری این سازمان، خود را به کوچه علی چپ زدن و اینکه گویا اتفاقی نیفتاده است روبرو شد. همزمان عده ای از کومه له ای های "اصلی" و ناسیونالیست از خواب زمستانی بیدار شدند و اعتماد به نفس پیدا کرده و به دفاع از "جنبش خلق کرد" و "نماینده راستین آن کومه له" علیه "فارس های شونیست" دست به تعرض زدند. بخش اعظم این "بیداری" در دنیای مجازی فیس بوک صورت گرفته و همانجا جواب خود را گرفته اند. دفاعی که بعنوان "دفاع سیاسی یک فعال سیاسی غیر کرد" که ظاهرا قرار است اعتبار بیشتری به دفاعش بدهد، فحشنامه بهرام رحمانی است، که قطعا نباید بیجواب گذاشته شود، نه به دلیل اهمیت سیاسی اش، که مطلقا ندارد. به این دلیل که این دفاعیه تمام خط قرمزهای بحث و جدل و نقد سیاسی در میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون را زیر پا گذاشته است. دفاعی که فرهنگ نازل و ادبیات آن بیشتر به ادبیات میرزا بنویسهای نشریات معلوم الحال شبیه است تا ادبیات نیروها و شخصیت های سیاسی. مستقل از دوری و نزدیکی سیاسی، مستقل از اختلاف سیاسی کمونیستی مثل من با جریانات و سازمانهای منتقد کومه له علیزاده، مستقل از درجه توافق یا عدم توافق من با انتقاداتی که طرح شده، باید در مقابل چنین فرهنگ و برخورد آلوده، ناسالم و غیر سیاسی ایستاد. جواب نقد سیاسی را باید با استدلال سیاسی و بحث داد و جواب فحاشی را با ایست، عبور از خط قرمز ممنوع!

بهرام رحمانی در فحشنامه خود به حزب کمونیست ایران و کومه له ابراهیم علیزاده پرداخته است. تا این لحظه هیچکدام از فعالین خود کومه له، حتی راست ترین شان هم، اجازه این درجه از توهین و بی حرمتی آنهم با چنین فرهنگ نازلی به منتقدین را به خود نداده است. سطح فرهنگ "دفاعیه" حسن رحمان پناه، عضو کمیته مرکزی کومه له علیزاده، علیه منتقدین به گرد "رشادتهای" بهرام رحمانی نمی رسد. متنی که همین لحظه روی سایت آزادی بیان قابل دسترس است*، در نوع خود حقیقتا نایاب است.

اگر از فرهنگ غیرسیاسی و نازل نویسنده بگذریم، به کنه "انتقادات" ایشان از منتقدین میرسیم که گویا اکثریت قریب به اتفاق احزاب و گروهها و سازمان های سیاسی به جای نقد به تخریب و فحاشی و بد و

بیراه به کومه له پرداخته اند و ظاهرا آقای رحمانی، بعنوان نماینده "فرهنگ سیاسی"، "برخورد سازنده و سالم" و "مدافع حقیقت و انصاف" موظف شده در مقابل این توطئه دستجمعی دست به قلم ببرد. و ما خوانندگان فحشنامه ایشان قرار است از ایشان درس برخورد سیاسی، سازنده و البته مارکسیستی و کمونیستی را بگیریم. قرار است فحاشی های ایشان زیر مراجعه های ایشان به برخورد مارکس و لنین به "کجرویها"، فراموش شده و مشروعیتی پیدا کنند. لباس دفاع از پرنسیب و برخورد سیاسی بر تن آقای رحمانی حقیقتا زیادی گشاد است.

بهرام رحمانی اگر پرنسیبی داشته باشد، یا اسناد خود را رو کرده و ادعاهای خود را ثابت میکند و یا رسما و علنا باید معذرتخواهی کند.اما حتی اگر از طرف حزبی یا سازمانی کسی برخورد بد و ناشایستی کرده باشد. حتی اگر در میان صدها انسان صاحب نظر کسی یک صدم همین بهرام رحمانی غیر سیاسی و لیچارگو ظاهر شده باشد. در چنین صورتی، اگر کسی برای نان به قرض دادن و خودشیرینی نزد ناسیونالیستهای کرد سراغ مستمسک نمیگردد، چرا از آن سازمان و یا شخص اسم نمی برد؟ آقای رحمانی چنان با ایما و اشاره به جریانی مشخص میپردازد که فقط اهل بخیه و کسانیکه سابقه دوستی و دشمنی این عده را با هم میداند، میتوانند حدس بزنند که نویسنده مشغول تسویه حساب با کدام جریان یا شخص است و قاعدتا همه ما باید قبول کنیم که مخاطب این فحشنامه معلم "برخورد سیاسی و سازنده" فقط این جریان مشخص است و در مقابل آن سکوت کنیم.

در تمام این نوشته "درخشان" معلم درس "برخورد سازنده" که حتی زحمت اشاره به یک جمله، چه برسد به نوشته یا سخنان کسی را به خود نمیدهد، دست در انبان کلاه مخملی های چاله میدان کرده و دست به فحاشی به هر منتقدی که در منظر قاضی و روانکاو ما "بد طینت" و "خبیث" است و "برخورد تخریبی کن" است، میزند. و البته بعد از خالی شدن چننه فحاشی اش تلاش میکند با آوردن چند نقل قول و نمونه از مارکس و لنین طلبکار هم شده و پز سیاسی و چاپ بودن خود را حفظ کند.

آقای رحمانی که به نظر نمیرسد توانسته باشد یک محفل پنج نفره را با خود متحد کرده باشد و

همیشه در حاشیه جریانات سیاسی دیگر مشغول فعالیت و ابراز وجود سیاسی بوده و هست، به جریانات سیاسی دیگر میتازد که اینها "هیچ منشا اثری در جامعه سیاسی و اجتماعی نیستند و عمدتا سیاستهای راست و منزوی دارند"، "اکنون این فرصتطلبان بیعمل و حراف، فرصتی گیر آوردهاند تا عقدهگشایی کنند و تخریب به وجود آورند!" و از جریانات سیاسی بعنوان " این مردهها و یا جریانات منزھطلب و عاجزشین و بیعمل" نام میبرد. ایشان از احزاب و جریانات سیاسی ایراد میگیرد که منفعل اند! محک اجتماعی و فعال و زنده بودن یک جریان از نظر آقای رحمانی مانند علیزاده و همه ناسیونالیستهای کرد، سری در سرها داشتن و نشست و برخاست با مام جلال و "سروک بارزانی" مشاورین درجه سه ترامپ است.

در دنیای آقای رحمانی هر سازمانی که قادر به تبدیل شدن به یک گروه ناسیونالیستی که از قبل "دیپلماسی" یا دولت های منطقه صاحب اردوگاه و نان و مسکن رایگان شده و آدم مسلح میکند، نباشد، جریانی که مثل همین ناسیونالیست های کرد استراتژی زندگی در شکاف قدرت های منطقه ای تحت عنوان دفاع از "حقوق حقه ملت تحت ستم" را نداشته باشد، باید مورد فحاشی و سرزنش قرار بگیرد که چرا اندازه ناسیونالیست ها و بارزانی و طالبانی و پ ک ک و نوچه های همین ها قابل روئیت نیستند؟ نمونه پیوستن چپ بی افق به کمپ راست به هدف "اجتماعی و فعال و مطرح شدن" در تاریخ کم نیست و کومه له علیزاده و مدافعانش هم آخرین آنها نیستند.

آقای رحمانی به تبعیت از علیزاده و رهبری کومه له برای مرعوب کردن منتقدین، با پرچم تکه پاره شده دفاع از حزب کمونیست ایران و تاریخ پرافتخار آن به جنگ منتقدین و منجمله ما بعنوان سازندگان و صاحبان واقعی آن تاریخ پرافتخار، میرود. اما آیا واقعا درک این مسئله سخت است که کومه له های امروز، از زحمتکشان تا کومه له علیزاده، دستجمعی نان تاریخ یک دهه مبارزه، جنگ و قهرمانی کمونیستها برای آزادی، برابری، علیه جمهوری اسلامی و بورژوازی کرد در کردستان را میخورند، تاریخی که امروز همه جریانات موسوم به کومه له علیه آن ایستاده اند، آنرا تحریف میکنند، تاریخ جعلی مینویسند و تلاش میکنند آنرا از حافظه تاریخ و جامعه پاک کنند. به جز این، آیا کسی خبری از تشکل و اتحاد کارگران و انسان های ستمدیده کردستان زیر رهبری این کومه له علیزاده برای او نقل کرده یا داستان ساخته است؟ دفاع از پیوستن کومه له کمپ ناسیونالیستهای راست زیر پرچم دفاع از حزب کمونیست ایران و تاریخ آن به همان اندازه بی مسما و بیقواره است که تلطیف فحش های چارواداری با ارجاع به مارکس و لنین.

۲۱

اما این اولین بار نیست که آقای رحمانی بعنوان یک "شخصیت سیاسی چپ" دست به دفاع و مدح جریانات و شخصیتهای ناسیونالیست کرد میزند. ایشان اخیرا افتخار آنرا داشته تا به عنوان "یک نویسنده" رساله و سخنرانی اندر باب عظمت ناسیونالیست ترین حزب ناسیونالیست کرد، پ ک ک و عبدالله اوجلان داشته باشد. در بخش سوم سلسله مقالاتی که حجم شان به کتابی قطور میرسد، در وصف اوجلان مینویسد؛ "عبدالله اوجلان، طی هجده سالی که در زندان امرالی است، همواره تلاش کرده بنیادهای سیستمی را پی‌ریزی کند که "خودگرانی دموکراتیک"، "خودمیریتی دموکراتیک" و یا "کنفدرالیسم دموکراتیک" نامیده می‌شود. جدا از هر نامی که بر آن گذاشته شده این سیستم همان سیستم شورایی است که مردم از پایین و مستقیما و بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت و باورهای سیاسی و مذهبی در مجامع عمومی خود، قوانین مورد نیاز جامعه‌شان را وضع می‌کنند و خودشان هم پیش می‌برند. در واقع در این سیستم، مدل دولت-ملت وجود ندارد و نمایندگانی که بهره‌های بالای ارگان‌های مردمی انتخاب می‌شوند مجری اهداف و سیاست‌های شوراها و انجمن‌ها و اتحادیه‌هایی‌اند که مردم در مجامع عمومی خود تدوین و تصدیق کرده‌اند." کسی که یک ناسیونالیست افراطی را این چنین رنگ سوسیالیستی میزند، آیا جناح راست کومه له نزد او چیزی از چپ افراطی کم دارد؟

حقیقت این است که امروز یک واقعه سیاسی مهم در کردستان ایران بوقوع پیوسته و کل بلوک ناسیونالیسم کرد کمربند استفاده از مزایای پرزیدنت ترامپ را به خود بسته است. نویسنده محترم ما حاضر نیست حتی از خودشان هم بشنود که قضیه نه امضای مشترک کومه له و خبات که یک تحول سیاسی مهم علیه مردم، علیه طبقه کارگر، علیه چپگرایی و کمونیسم در منطقه در حال شرف است.

زیر خاک کردن این واقعیت عظیمتر به نفع تسویه حسابها و بده بستنهای حقیرانه، میتواند اتفاق بیافتد و نمونه هایش هم کم نیست، اما فحاشی و آلوده کردن فضای بحث و جدل سیاسی ممنوع است.

اوت ۲۰۱۷

*قطعا انتشار چنین نوشته ای با این درجه از توهین، فحاشی و لیچار حاکی از احترام به آزادی بیان نیست. رفقای مسنول در این سایت قاعدتا باید حداقل شروطی برای درج و انتشار مطالب ارسالی داشته باشند

چرا کولبری؟

مظفر محمدی

به کارگران و مردم زحمتکش کردستان! دوستان !

باز هم دست جنایتکار جمهوری اسلامی جان دو کارگر کولبر را گرفت. باز هم دست سرمایه و سود از آستین دولت و دولتمردان محلی از فرماندار تا فرماندهان نیروی نظامی بیرون آمد و جان دو تن دیگر از همسرنوشتان ما را گرفت. مردم مبارز و شریف بانه خشم و نفرتشان از دشمنان انسان، بهر شیوه ممکن که توانستند نشان دادند. هنوز خشم و نفرت سراسری سازمان نیافته و شاید در راه است.

اما مساله ای که می‌خواهم با شما در میان بگذارم این است که یکی از شعارهای مردم معترض و مبارز بانه و سردشت و شاید میشود گفت اصلی ترین خواست که بر پلاکادها نوشته شده و فریاد زده شد این بود که: " نه به کشتن کولبران!" انصافا از شما می پرسم که ما باید به کولبری قناعت کنیم و رضایت بدهیم و تنها خواهش و خواستمان از دولت این باشد که مارا نکشید !؟ این خواست و مطالبه نیست. این تضرع و خواهش و تمنا از دولتی است که کولبری را به بخشی از همسرنوشتان ما تحمیل کرده است. کولبری کسر شان انسان است. توهین به انسان است. این چه دولتی است که بعد از ۴۰ سال با آن همه ثروت و نعمت جامعه که حیف و میل میشود، نمی تواند حتی نان خشک و خالی شهروندان را تامین کند؟ چرا وقتی امکان هیچ کار و شغلی نیست، به بیکاران بیمه بیکاری نمی دهند؟ مگر یک کولبر در ماه چقدر می تواند گیر بیاورد؟ ببشتر از ۵۰۰ هزار تومان؟ نه. پرداخت همین ناچیز و حتی چند برابر آن به کارگر بیکار و به تحصیلکرده بیکار برای دولت مشکل است؟ فقط پول اختلاس شده از طرف وزرا و سرداران سپاه و مدیران و وکلا و سران قوه قضائیه ، آخوندهای کلید دار امامزاده ها...، بیمه بیکاری ماهی چند میلیون تومان نه تنها برای کسانی که مجبور به کولبری شده اند، بلکه برای بیمه بیکاری به همه بیکاران، کفایت می کند.

درد کولبری و درمان آن درجای دیگر است. چند میلیون تن فروش برای تامین نان خانواده، چند میلیون کودکان کار، چند ده میلیون کارگر بیکار دیگر، چند میلیون کارگری که ۶ ماه و یک سال دستمزدش را به تعویق انداخته اند، این ها چکار کنند؟ همه بروند در مرز ها کولبری کنند؟ کولبری شغل نیست. کار نیست. زندگی نیست. مرگ است. هر روزو شبش یک مرگ است. یک کولبر تازه اگر از صخره و کوه و کمر نیفتد و دست و پایش نشکند، حداقل دیسک کمر روی شاخش است که تا آخر عمر باید درد بکشد. با وجود این نظامیان دولت هم می کشندش. دولت باید خجالت بکشد، ننگ بپذیرد که اگر حتی یک نفر مجبور شود بخاطر تامین معیشت روزانه و سفره خالی اش کولبری کند.

مساله معیشت و تامین زندگی و فقط زنده ماندن به اولویت ده ها میلیون کارگر و زحمتکش و خانواده هایشان تبدیل شده است. معیشت و تلاش برای فقط زنده ماندن، امروز در ایران نه منطقه ای است، نه قومی است، نه ملی است...، سراسری است. به وسعت جامعه چند ده میلیون ایران است. تامین معیشت خواست اکثریت کارگر و زحمتکش ایران اعم از کرد و ترک و فارس و عرب و بلوچ و افغانی ... است. درد همه چند ده میلیون کارگر اخراج شده، بیکار، فصلی، دستمزد نگرفته، تن فروش و همه معتادانی که از فرط فلاکت و یاس به مخدر پناه می برند و همه کسانی که اعضای بدنشان را می فروشند، حتی کودکانشان را می فروشند و یا خودکشی می کنند...، است. این یک درد عمومی است. درمان این درد " ما را نکشید" بگذارید کولبری کنیم، نیست.

دولت در مقابل تامین معیشت جامعه، مسوول است. دولت موظف است معیشت همگان را تامین کند. اگر نمی تواند کنار برود. در جامعه ایران آن اندازه انسان آگاه و انساندوست و مدیر و مدبر هست که بتواند جامعه اش را طوری سازمان دهد که هیچ کس محتاج خوراک و مسکن و درمان و نیازمندی های ضروری زندگی نشود. این خواست ما است. یا معیشت ما را تامین کنید یا کنار بروید تا ما این کار را بکنیم. می فهمم که دولتمردان و سرمایه دارن و سرداران و روسای دستگاه قضایی و مقننه و مجریه و بیت رهبری از منافعشان نمی گذرند. به زبان خوش کنار نمی روند.

ولی این خواست ما را منتفی نمی کند. ما می گوئیم، اگر دولت هستید، مسوول هستید. اگر حساب بلد نیستید ما می توانیم دو دو تا چهار تا نشان بدهیم که درآمد این مملکت، سرمایه و سود، منابع و معادن و کشاورزی و صنعت و تجارت و همه ی آن ثروتی را که شما قبضه کردید برای رفاه کامل جامعه ۸۰ میلیونی ایران کفایت می کند. اگر این ثروت دست خود کارگران و زحمتکشان و زنان و مردان و جوانان ایران باشد، هیچ کس محتاج خوراک و پوشاک و درمان و مسکن نخواهد شد. رفاه جامعه تامین میشود و سلامت جامعه تضمین می‌شود.

این خواست ما است. نه کم تر. و خواست همین امروز است نه فردا. تا فردا صدها نفر دیگر از تنگدستی و فقر و فلاکت می میرند یا خود را می کشند یا ناقص عضو میشوند و یا دولت اعتدال سرمایه داران هم بخشی از آنها را می کشد. این سرنوشت ما نیست و نمی تواند باشد. ما اگر امروز زورمان نرسید دولت را پایین بکشیم و دولت هم به زبان خوش کنار نمی رود و انسانیت و شرافت سرش نمی شود، اما باید بتوانیم نان سفره بچه هایمان را از گلویشان بیرون بکشیم. باید بتوانیم!

معیشت مساله مرگ و زندگی است. مرگ تدریجی را نباید بپذیریم.

دولت اعتدال سرمایه داران چند نفر و چند هزار و چند ده هزار نفرمان را می تواند بگیرد و ببندد و بکشد؟ چند نفرمان را می تواند مجبور به اعتصاب غذا و پذیرش مرگ کند؟ خشم گرسنگان بوسعت جامعه چند ده میلیونی است. خوشه های این خشم بالاخره بهم می پیوندند و آن وقت دیگر نه نظامیان و پاسداران و نه زندان و اعدام جلودار این خشم نیست.

مردم! دوستان!

خواست اصلی و اول و فوری ما تامین معیشت است. این خواست فقط یک کولبر نیست. خواست ده ها میلیون انسان جامعه ما است. از این کوتاه نایم. صبر نکنیم. انتظار نکشیم. به کم و به هیچ راضی نشویم. خواست "کولبران را نکشید" تسلیم محض است. تسلیم به کولبری است که ننگ دولت سرمایه داران است. تسلیم به فقر و فلاکت ده ها هزار کارگر بیکار و دستفروش و تن فروش و کودک کار و کارگر شاغل با دستمزد چند برابر زیر خط فقر است.

جامعه ی کارگر و زحمتکش ایران امروز یک خواست سراسری و عمومی و همگانی دارد: "معیشت و زندگی ما باید تامین شود" هیچ انسانی بخاطر معیشت نباید کولبری کند. نباید تن فروشی کند. نباید معتاد شود، نباید کودکانش کار کند، نباید اعضای بدنش را بفروشد، نباید ذلت و خفت و خواری بکشد و تحقیر شود.

دولتمردان و سرمایه دارن از قبل ثروت و سود و غارت داراییها و از قبل خون کارگران و زحمتکشان و فرهنگیان و کارکنان این جامعه هر

روز چاق وچاق تر می شوند و ما هر روز چند بار می میریم و زنده می شویم. لازم شده، ضروری شده، فوری شده که پرچم معیشت جامعه برافراشته شود. خواست معیشت با صدای بلند فریاد زده شود. اگر تجمعی هست و تظاهراتی می شود یا توماری نوشته می شود، اگر اتحادیه ای ساخته می شود، نهادی مدنی درست می شود، مجامع عمومی ای برگزار می گردد، اگر در قهوه خانه می نشینیم، اگر در محله آمد و رفت می کنیم... هر جا هستیم، یک صدا شویم. یک تن شویم و زن و مرد و کودک و جوان و پیر، بخواهیم و بگوئیم که دیگر این ذلت و خفت و خواری و تحقیر و گرسنگی و فقر را نمی پذیریم. دولت مسوول تامین کامل معیشت جامعه است. دولت مسوول است. دیگر بهانه تحریم شدیم، تهدید می شویم، سرمایه نیست و از این مزخرفات را ندارند. سرمایه در همین ایران و در بانک ها و جیب همه عالیجنابان سرمایه دار و بانکدار و صاحبان شرکت و صادرات و واردات و غاصبان نفت و گاز و معادن و صنعت و تجارت کرور کرور جمع شده است. کرور کرور سرمایه از خارج دارد می آید. دیگر بهانه شان چیست؟

این نظام کمر به نابودی ما و مرگ ما بسته است. در صفوف خودشان هم کسانی از سر فرصت طلبی آمده اند و این را با صراحت می گویند. خودشان می گویند و شرم نمی کنند. این مفتخوران اهل شرم و ننگ و حیا نیستند. اختلاس چی هایشان در همه ی پست ها از بیت رهبری و سپاه تا هر سه قوه مقننه و قضاییه و مجریه کنار هم نشسته اند و به همدیگر لیخنند می زنند و به ریش جامعه می خندند. ما می گوئیم دیگر بس است. صبر و انتظار و تحمل تمام شده است.

مردم!

هر چه هستیم و هر کجا هستیم و هر جور فکر می کنیم و بهرچه ایمان داریم و نداریم، یک حقیقت را فراموش نکنیم که در یک منفعت شریکیم: نان سفره مان را گرو گرفته اند. ما را به فقر و فلاکت و تحقیر و گرسنگی و نیازمندی همیشگی محکوم کرده اند. همه در یک کشتی نشسته ایم و داریم غرق می شویم. هر روز بخشی از ما به بیرون از کشتی و چرخه زندگی پرتاب می شویم. زندان می رویم، اعدام می شویم، از گرسنگی و بی دارویی می میریم یا ما را به گلوله می بندند و زندگنمان هم حال و روز بهتری ندارند.

داستان امروز زندگی ما مساله مرگ و زندگی است. معیشت مساله مرگ و زندگی ما است. این اصلی ترین، فوری ترین و مهم ترین خواست ما است. اگر فرض کنیم سرمایه داران و نیمچه سرمایه داران و لشکر مفت خوران جامعه و نوکران و حواشی شان ۱۰ میلیون باشند، و از این ها بگذریم، این دولت معیشت را به ۷۰ میلیون کارگر و زحمتکش و خانواده هایشان بدهکار است. ما طلبکاریم. دولت سرمایه داران باید این طلب ها را بپردازد. امروز باید معیشت جامعه را تامین کند. زمان تاوان پس دادن هم روزی فرا می رسد.

کارگران آگاه، کمونیست ها، زنان و مردان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب!

جامعه ایران صف عظیمی از فعالین سوسیالیست کارگری و سیاسی و مدنی و انساندوستان و شرافتمندان را دارا است که می‌توانند لولای اتحاد و اجتماع توده های کارگر و زحمتکش برای تامین معیشت و رفاه جامعه شوند. این کار با پچ پچ های درگوشی و محافل و فرقه های غیر اجتماعی و گروه های تلگرامی به انجام نمی رسد. امر متحد کردن و به حرکت در آوردن مردم، در کارخانه، مدرسه، دانشگاه، در محله، در پاتوق های کارگری و مردمی، در شادی ها و شبون ها...، امکانپذیر است. فکر نکنم مساله ی نان سفره و شکم گرسنه، آگاهگری عجیبی لازم داشته باشد. هر جا لازم بود آگاهگری کنیم. اگر کسی فکر می کند از دولت همینقدر ساخته است، آگاهش کنیم که حقیقت ندارد.

کمونیست ۲۲۱

برای تامین معیشت، برای خاتمه یافتن ننگ کولبری، برای رفع گرسنگی و فقر و نداری و تحقیر و تن فروشی و اعتیاد و فروش اعضای بدن و هر مصیبت دیگر ناشی از این وضعیت فلاکت بار، همین امروز دست بکار شویم!

و کلام آخر، **دوستان!**

جنگ ما بر سر معیشت جنگ کرد ها و کردایه تی با حاکمان فارس و شیعه نیست. جنگ کارگران و زحمتکشان و همه تنگدستان بوسعت جامعه چند ده میلیونی ایران علیه فقر و فلاکت و بیکاری و گرسنگی و برای تامین معیشت است. دیروز کارگران معدن را به گلوله بستند. به شلاق محکومشان کردند، بچه های دانشگاه تهران را از پنجره خوابگاه ها به بیرون پرتاب کردند و کشتند. ده ها هزار نفر را در دهه ۶۰ قتل عام کردند، به جنگ علیه ما در کردستان آمدند. تازه ما خوشبخت بودیم که مسلحانه در مقابلشان ایستادیم. اما ده ها هزار قربانی دهه ۶۰ را بی دفاع و بی سلاح از کارخانه و محله و دانشگاه و خیابان جمع کردند و کشتند و در گورهای دستجمعی دفن کردند و خاوران را ساختند. زبان رهبر سندیکا را بریدند، فعال سندیکایی همین امروز دارد در زندان با اعتصاب غذا و در واقع با مرگ دست و پنجه نرم می کند...

نگذارید همسرنوشتی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و همبستگی مبارزاتی مردم بوسعت ایران را با هویت ملی و قومی لوٹ و متفرق کنند. ناسیونالیست ها و قوم پرستان کرد، کفش و کلاه کرده اند تا از نمذ خون کولبران برای خود کلاهی بدوزند. اشک تمساح این فرصت طلبان را باور نکنید. یک بار و برای همیشه بیاموزیم و یاد بدهیم که دشمنی سرمایه داران و حکام شان دشمنی و کینه طبقاتی است. در ایران یک طبقه حکومت می کند که از بالا تا پایین دولتمردان و سیاستمداران و نظامیان و قضات فارس و کرد و ترک و همه اقوام و ادیان تشریف دارند. در مجلس همین حاکمیت، فراکسیون اقوام و ادیان دارند... دشمنی این طبقه و دولتش دشمنی طبقاتی است. این اصل و حقیقت آشکار را هیچوقت فراموش نکنیم!

۱۴ شهریور ۹۶ (۵ سپتامبر ۲۰۱۷)

اولین اصلی که کارگر باید

در رد و قبول یک قانون کار

در نظر بگیرد اینست که من

بعنوان یک عنصر آزاد در این

جامعه در سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در تعیین

اینکه نیروی کارم را دارم در

ازاء چه میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار کنم و

غیره، چقدر سهم و نقش

دارم . اولین شاخص اینست

که کار گر بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند صاحب

اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

کارگران جهان متحد شوید

۲۰ سال گذشت: ۳۰ خرداد ۶۰

ماحصل این روند پیدایش یک حکومتی است تحت رهبری و کنترل جریان اسلامی.

منتهی آن دو سال و نیمی که از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ میگذرد، به معنی اخص کلمه هنوز دوره حکومت جمهوری اسلامی نیست... یک دوره نسبتاً باز فعالیت سیاسی است که دولت زورش نمیرسد وسیعا سرکوب کند، هر چند چماقداری هست، چاقو کشی هست، اسلامیکری هست. خلخالی همان موقع برای رژیم جلادی میکند، با این وجود رژیم این قدرت را ندارد که جنبش همچنان رو به اعتلای مردم را به آن شدت سرکوب و خنثی کند. احزاب سیاسی از همه جا سر درمیآورند، کتابهای مارکس و لنین همه جا بفروش میرسد، سازمانهای کمونیستی روزنامه منتشر میکنند، شوراهای کارگری بوجود میآیند، سازمانهای مختلف زنان بوجود میآیند، موج اعتراضی بالا میگیرد. تا اینکه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که یک کودتای خونین ضد انقلابی-اسلامی صورت میگیرد. هجوم میآورند و روزی ۳۰۰ نفر، ۵۰۰ نفر را در اوین و سراسر کشور اعدام میکنند، روزنامه‌ها را میبندند و مخالفینشان را تار و مار میکنند. این آن پدیده‌ای است که باعث شد جمهوری اسلامی امروز وجود داشته باشد. مقطع پیدایش و تثبیت جمهوری اسلامی، ۳۰ خرداد ۶۰ است، نه ۲۲ بهمن. ۲۲ بهمن انقلاب مردم است ولی از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (که روز تیراندازی ارتش شاه به مردم و کشتار در میدان ژاله بود) تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فاصله‌ای است که در آن نیروها و دولتهای دست راستی سعی کردند جلوی انقلاب مردم را بگیرند. و بالاخره ۳۰ خرداد مقطعی است که این سرکوب صورت میگیرد.

خوب است یادآوری کنم که اعدامهای حکومت اسلامی اساسا از روی لیست کسانی بود که در رژیم شاه به زندان افتاده بودند. کسی که در رژیم شاه دو ماه حبس گرفته بود در حکومت اسلامی اعدام شد. همان کسانی را زدند و کشتند که رژیم شاه میخواست بزند و بکشد و نمیتوانست...

رادیو انترناسیونال: یعنی جمهوری اسلامی کار سرکوب انقلاب را که شاه از پس آن برنیامد، تمام کرد و در واقع از مردمی که علیه رژیم شاه انقلاب کرده بودند انتقام گرفت. ولی چطور توانست اینکار را انجام دهد؟ چون تا همان دیروز ۳۰ خرداد روزنامه‌های چپی بودند، تظاهرات انجام میشد، و علیرغم دستگیریها و جنگ و جدال با چماقدارها، آزادی وجود داشت. ۳۰ خرداد چه ویژگی داشت که حکومت اسلامی توانست خود را تحکیم کند و جنبش انقلابی دیگر نتوانست سر بلند کند؟

منصور حکمت: این یک کودتای خشن بود و بر مبنای اعدام و کشتار وسیع پیروز شد. مثل امروز نبود که ۱۶ تا روزنامه دوستان خوششان را ببندند و طرف برود خود را به دادگاه معرفی کند و هنوز آقای فلائی خطابش کنند. ریختند در خیابان و هر کسی که بنظرشان قیافه‌اش مثل مسلمین نبود را گرفتند، گفتند این یکی در حبیش ففل و نمک داشته میخواسته بریزد به چشم سپاه و کمیته‌چی‌ها. کسی شعری گفته بود، کسی که معلوم بود سوسیالیست است، کسی که معلوم بود مدافع حقوق زن است، کسی که بی حجاب راه میرفت، کسی که از ظاهرش فکر میکردند چپی است، میگرفتند میبردند همان شب میکشند. آمار و ارقام و مدارک و شهود این جنایات به وفور وجود دارند. روزی خواهد رسید که مردم ایران و جهان میشنبدند و محاکمه عوامل این جنایات را تماشا میکنند. در آن روز دنیا برای صدها هزار قربانی جنایاتی که در ۳۰ خرداد ۶۰ و بعد بطور مداوم و سیستماتیک در سالهای بعد و بویژه سال ۱۳۶۷ در ایران شده است، اشک خواهد ریخت. این از جنایات عظیم قرن بیستم بود. قابل مقایسه است با آلمان نازی، قابل مقایسه است با گشت و کشتار در اندونزی، قابل مقایسه است با نسل‌کشی در رواندا، به مراتب وحشتناکتر از وقایعی است که در شبلی اتفاق افتاد. یکی از فجایع مهم و تراژدیهای مهم انسانی قرن بیست است. زنده، سرکوب کردند، کشتند، در گورهای بدون نام و نشان دفن کردند، آدمهای بسیار بسیار زیادی را، نازنین‌ترین و پرشورترین و آزادیخواهترین انسانها را، بقتل رساندند تا سر کار بمانند.

رادیو انترناسیونال: رهبران جمهوری اسلامی که الآن بجان هم افتاده‌اند، در آن موقع، همه با هم در این سرکوب شریک بودند، منظورم جناح راست و دوم خرداد است که چند تا از دوی خردادیها را اسم ببرم... بهزاد نبوی آن موقع سخنگوی دولت بود و الآن از رهبران جبهه دوی خرداد است، حجابیان از سازمان دهندگان سازمان مخوف اطلاعات بود و خود خاتمی در دولت بود. چطور شد که اینها یکپارچه از سرکوب ۳۰ خرداد بیرون آمدند و الآن بجان هم افتاده‌اند؟

منصور حکمت: جناح‌بندی همان موقع در جمهوری اسلامی وجود داشت ولی همین جناح‌بندی که الآن میبینیم نبود. بطور مثال مجاهدین انقلاب اسلامی و

حزب جمهوری اسلامی و خط امامی‌ها در صف مقدم حکومت بودند. صف‌بندی‌ها طور دیگری بود. نهضت آزادی که الآن بخشی از جبهه دوی خرداد است، خود اولین قربانی خط امامی‌هایی بود که خود آنها هم الآن بخشی از جنبش دوی خرداد هستند. دولت آئموغ دست این خط امامی‌ها بود. منظورم کابینه است. همانطور که گفتید، بهزاد نبوی سخنگوی دولت رجایی بود. این پدیده دوی خرداد که بعدا بوجود آمده دربرگیرنده بسیاری از عناصر و محافلی است که در آن موقع سرمدار سرکوب بودند. خیلی از اینها که الآن شاگرد ولتر شده‌اند و دموکرات شده‌اند و بخودشان میگویند روزنامه نگار، پاسدار و بازجو و شکنجه گر و مسئول اعدام مردم بودند. در نتیجه این تجربه مشترک هر دو جناح است. دوم خرداد همانقدر در سرکوب ۳۰ خرداد سهیم است و همانقدر اصل و نسبش به ۳۰ خرداد میرسد که امثال لاجوردی و گیلانی و خمینی و خامنه‌ای. این دولت اینها بود. خمینی، که اسمش باید بعنوان یک مرتجع جلاّد و جنایتکار علیه بشریت در سینه تاریخ ثبت بشود، در رأس این حرکت بود و کل این جماعت دنبالش سینه میزدند.

فکر میکنم که خیلی مهم است مردم ایران آن تاریخ را ورق بزنند، این آدمها را در این بیست سال مرور کنند، و بخصوص ماهیت اختلافات امروز اینها را بشناسند. در مقطع ۳۰ خرداد اینها با هم اختلافی بر سر این نداشتند که حکومت اسلام را با گشت و کشتار علیه آزادیخواهی مردم سر پا نگهدارند. اینکار را کردند. الآن هم، تحت شرایط متفاوتی تلاششان همین است. میخوانند حکومت اسلام را در مقابل آزادیخواهی مردم سر پا نگاه دارند.

رادیو انترناسیونال: آیا میشود گفت که به این ترتیب دوم خردادیها از سیاست خودشان در ۳۰ خرداد پشیمان هستند و فکر میکنند باید طور دیگری عمل میکردند؟

منصور حکمت: ایدا! دوم خردادیها الآن خودشان با اقتضار به شما خواهند گفت که همان ۳۰ خردادیها هستند. از ۳۰ خرداد ابراز پشیمانی نمیکند، البته بعدها در دادگاه‌هایشان خواهند کرد، ولی الآن نمیکند. الآن کاری نمیکند که از "خردیت" خودشان کم کنند. ۳۰ خرداد نهایتا همان شاخصی است که خودی و غیرخودی را تعریف میکند. تعریف خودی کسی است که از "نظام" در مقابل مخالف دفاع کرده است و ۳۰ خرداد مهمترین مقطع این پدیده است. ۳۰ خرداد مقطع تولد جمهوری اسلامی است. اگر کسی از این جماعت علیه ۳۰ خرداد بایستد دارد از جرگه خودی‌ها پا بیرون میگذارد.

بنظر من دیر یا زود، و خیلی زودتر از زمانی که سران حکومت فکر میکنند، محاکمات آزاد مردم برای رسیدگی به جرائم ضد بشری اینها شروع خواهد شد. اینها کسانی نیستند که بتوانند پولهایشان را بردارند و بروند لس‌آنجلس. سر و کار بسیاری از اینها دیر یا زود به محکمه‌های مردم میافتد. یکی از قلمروهایی که باید در این دادگاهها به آن پرداخته شود، ماجرای ۳۰ خرداد است و اینکه هر کدام از این افراد در مورد آن تاریخ چه میدانند، در آن تاریخ چه نقشی داشته، و چه چیزی را میتواند علنی و افشا کند و از درد آن فاجعه تاریخی برای جامعه کم کند.

رادیو انترناسیونال: حزب کمونیست کارگری یک کمپین افشای واقعه ۳۰ خرداد و گرامیداشت جانب‌خنگان ۳۰ خرداد سازمان داده است. هدف از این کمپین چیست؟

منصور حکمت: فکر میکنم ۶۰-۷۰ درصد مردم کسانی هستند که ۳۰ خرداد را یادشان نیست. ولی این مقطع مهمی در پیدایش جمهوری اسلامی است. ما میخوایم این را به نسل امروز در ایران و جهان یادآوری کنیم که جمهوری اسلامی که امروز سر کار است محصول یک جنایت بزرگ ضد بشری است. این اولا باید بخاطر بیاید، ثبت باشد، گفته شده باشد، افشا بشود و فراموش نشود.

ثانیا این آدمها هنوز در صحنه هستند. همان آدمهایی که ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد آن قتل و جنایت را سازمان دادند هنوز سیاستمداران آن کشورند. وکیل مجلس‌اند، در کابینه‌اند، رئیس قوه قضائیه‌اند، رهبرند، رئیس ارتش‌اند، سران سپاه پاسداران‌اند. نبرد با اینها ادامه دارد. پرونده اینها نزد مردم مفتوح است، پرونده عاملین جنایت ۳۰ خرداد. اینهم یکی از عرصه‌های مبارزه علیه حکومت اسلامی، علیه بنیادهایش، علیه شخصیت‌هایش از خمینی و بهشتی، تا خاتمی و خامنه‌ای و رفسنجانی و گیلانی، و همه کسانی است که در این روند نقش داشته‌اند و این بخشی از جدال ما با جمهوری اسلامی است .

به نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۵۸ ۲۵ خرداد ۱۳۸۰ (۱۵ ژوئن ۲۰۰۱)

کمونیست

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کار گری –

حکمتیست (خط رسمی)است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب, شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمینه مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمینه رهبری:خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری:تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۹۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۹۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سویس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود(حکمتیست را بخوانید)

زنده باد سوسیالیسم